

برای آنکه می‌کونوس دیگر تکرار نشود!



اپوزیسیون ایران در برابر انتخابات ریاست جمهوری

نقد کتاب

- محبوبه و آل

- بامداد خمار

- نامه های سیمون دوبوار به ژان پل سارتر

برای دفاع از مطبوعات داخل کشور

همکاران گرامی

روزنامه نگاران، صاحبان قلم و نویسندگان و اهل مطبوعات داخل کشور در ماه های اخیر بطرز بسی سابقه و نگران کننده ای مورد اذیت و آزار و تهدید مسئولین و مقامات امنیتی و گروه های فشار قرار گرفته اند و عرصه کار و فعالیت آنها هر روز تنگتر میشود. فقط در طول بیشتر از یک سال گذشته:

- امیر علانی، غفار حسینی و ابراهیم زال زاده بطرز مشکوکی درگذشته اند. جسد ابراهیم زال زاده در حالی که با ضربات چاقو به قتل رسیده بود، را خانواده ری پس از شش هفته از طریق پزشکی قانونی پیدا کردند.

- شماری از نویسندگان و اهل قلم از جمله جواد حصیری (مدیر نشریه طوس)، ابوالقاسم گلبن (مدیر ماهنامه گزارش)، عباس عبدی (سلام)، عباس معروفی (گردون) بازداشت و با به زندان افتاده اند. محمد قاضی، ابراهیم یونسی، محمود دژکام، هوشنگ گلشیری، سروش، رضا براهنی، مهرانگیز کار، روشنگر، داریوش، سیمین بهبهانی، کوش آبادی، علی اشرف درویشیان، جواد مجابی، محمد حسین طهماسب پور شاهرگ، مهدی پرهام، کلیم الله توکلی، حبیب اله پیمان و... مورد اذیت و آزار و تهدید قرار گرفته اند و چند تن از آنها مجبور به ترک ایران شده اند.

در این میان سرنوشت فرج سرکوهی سر دبیر نشریه آدینه، اسماعیل سرکوهی و پروین اردلان در جریان نمایش مضحک سفر خیالی به آلمان بیش از دیگران نگران کننده است.

- نشریات گردون، سلام، بهمن، بهار، پیام، دانشجو و... هر یک به مدت کوتاه یا برای همیشه تعطیل شده اند.

تهدید های تلفنی، ارباب، فشار های روانی به اهل مطبوعات و قلم و خانواده های آنها به صورت روزمره اعمال میشود و در عمل جان بسیاری از نویسندگان ایران در خطر است و همین مسئله خود سانسوری را در کنار سانسور رسمی تشدید کرده است.

در چنین شرایط نگران کننده و حساس ما از همه همکاران مطبوعاتی آزادیخواه خود در خارج از کشور دعوت می کنیم برای حمایت از مطبوعات داخلی و نیز نویسندگان آنها به اقدامات مشخص جمعی روی آوریم و اعتراضات پراکنده خود را بصورت سازمان یافته تر در خدمت دفاع از آزادی بیان و قلم قرار دهیم.

هیئت تحریریه راه آزادی

۲۵ فروردین ۱۳۷۶ ۱۴ آوریل ۱۹۹۷

رونوشت به نشریات

- پر - میهن - کار - ایران شناسی - ایران نامه - مهرگان - قاصدک - اتحاد کار - آرش - جمهوری خواهان ملی - ایران - روزگار نو - پویش - کنکاش - ایران تایمز - نیمروز - کیهان - شهروند - جبهه ملی - قیام ایران - نقطه - نیمه دیگر - انترناسیونال - اندیشه نو - انقلاب اسلامی - حقوق بشر - کردستان - آفتاب - طرحی نو

MAHMOUD

B.P. : 23

F - 92114 Clichy cedex - France

فاکس: ۴۶۰۲۱۸۹۰ ۰۳۳۱

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضا درج می کند. چاپ مطالب ضرورتاً بمعنای تایید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

Rivero, B.P. 47

F - 92215 Saint Cloud Cedex - France

نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران

راه آزادی را یاری دهید!

کمک های مالی رسیده

۵۰۰ کرون	بهمن - ن از سوئد
۵۰۰ دلار	استاد از کانادا
۵۰ مارک	شفیق از آلمان

بهای تک شماره:

۴ مارک	آلمان
۳ دلار	آمریکا
۱۵ فرانک	فرانسه
۲۰ کرون	سوئد

برای آنکه میکونوس دیگر تکرار نشود

دآوری شجاعانه دادگاه برلین بی گمان جای برجسته ای در تاریخ نهاد قضایی در اروپا بخود اختصاص خواهد داد. برای نخستین بار در سطح بین المللی، دادگاهی توانست پای دولتی را که با آسودگی خیال و خونسردی مثال زدنی مخالفان خود را شکار میکند به روشنی به میان کشد و مهمترین رهبران آنرا به شرکت در کشتار دگراندیشان متهم کند. این واقعه از سوی دیگر برای اپوزیسیون ایران نیز پیروزی بزرگ و تاریخی بشمار میرود. در طول ۱۸ سال گذشته گروههای مرگی که از تهران به اروپا و بسیاری کشور های دیگر فرستاده می شدند، مورد پشتیبانی قرار می گرفتند و دهها تن از مخالفان سیاسی وابسته به گروههای مختلف را هدف قرار دادند. با آنکه نوع ترور ها و چند و چون سازماندهی حرفه ای آنها جای هیچ شکلی باقی نمی گذاشت که دولت ایران پشت سر این حوادث خونین قرار دارد، ولی دادگاه برلین توانست در جریان محاکمه همه جانبه و مشکافانه خود، این امر را در برابر افکار عمومی جهان و ایران بصراحت نشان دهد.

همه ما بخوبی به یاد داریم در جریان حوادثی مانند ترور زنده یاد قاسملو، شاپور بختیار و یا کاظم رجوی همه شواهد از شرکت مستقیم جمهوری اسلامی حکایت میکردند ولی دولتمردان ایران توانستند با حیل و نیرنگ و فشار و از همه مهمتر با سازشکاری و سهل انگاری حساب شده دولت های اروپایی، از مهلکه بگریزند و بسراغ قربانی بعدی خود بروند. پرونده های قتل و ترور در این کشور ها یا مختومه اعلام شدند و یا دادگاه ها با مصلحت اندیشی و دنباله روی از سیاستمداران از کنکاش طفره رفتند.

اهمیت رای دادگاه برلین فقط در این فضا قابل درک است. دادگاهی که با تصمیم خود بار دیگر پرسش پیرامون چگونگی رابطه دستگاه عدالت با نهاد سیاست را به میان کشید و عملکرد آنرا بوضوح مورد انتقاد قرار داد. بر هیچکس پوشیده نیست که در جریان چهار سال کار دادگاه، چگونه مقامات ایران و متحدان آلمانی آنها تلاش کردند با تهدید و فشار و ارعاب از به نتیجه رسیدن کار محاکمه جلوگیری بعمل آورند، اما دادگاه میکونوس توانست بعنوان یک واقعیت انکار ناپذیر خود را به سیاست و دستگاه قضایی آلمان تحمیل کند و تاریخی بودن تصمیم دادگاه از این زاویه نیز قابل توجه است.

تصمیم قضایی دادگاه برلین، اما چه پی آمد ها و پرتوهای سیاسی عملی و مشخصی خواهد داشت؟ در ایران، همانگونه که انتظار می رفت، واکنش عصبی و خشم آلود

مقامات تهران و به خیابان کشاندن مردم چنان فضایی بوجود آمد که افکار عمومی حتی از خود سشوال نکند که اصل ماجرا چه بوده است و چرا رهبران حکومتی که به همه دنیا درس پاکدامنی و اخلاق می دهند و تا همین چندی پیش بهترین رابطه ها را با آلمان داشتند، اینچنین به کرسی اتهام نشاند شده اند. همه جناح های دهر و نزدیک به حکومت با لحنی کم و بیش یکسان به تصمیم دادگاه برلین حمله بردند و آنرا جزئی از توطئه آمریکا و صهیونیسم قلمداد کردند، بدون آنکه اجازه دهند حتی گوشه ای از رویداد مورد بحث را برای مردم بازگو شود.

معلوم نیست چرا کسانی که تا این اندازه به بی گناهی خود اطمینان دارند هیچ اقدام علنی و حقوقی برای اثبات آن به عمل نیاروندند و نخواستند در برابر افکار عمومی ایران و جهان از خود دفاع کنند. خشم بی سابقه ولی حساب شده مسئولین جمهوری اسلامی البته متناسب با لطمه ای است که در این رهگذر به اعتبار ناچیز بین المللی آنها وارد شده است. این موضوعی است که محافل حکومتی در تهران بخوبی می دانند که در پس هیاهوی تبلیغاتی می کوشند به این ماجرا دامن زنند.

واکنش دولت های اروپایی و کشور های نزدیک به آنها در بقیه نقاط جهان بیش از آنکه بطور واقعی متناسب با ابعاد حادثه باشد، نمادین بوده است. اجلاس ۲۹ آوریل مسئولین اروپایی در مجازات ایران از حد معینی پیش رود. در حقیقت بسیاری از کشور ها حاضر نیستند معاملات پر سود و نفوذ اقتصادی خود در ایران را فدای مسائل انسانی و حقوق بشر کنند. به رای این دولت ها، ایران کشور بزرگی است که در منطقه نقش ژئوپولیتیک مهمی دارد و خالی کردن میدان بر خلاف مصلحت و منافع بلند مدت آنها قلمداد میشود.

سیاستی که طی چند سال گذشته به ابتکار آلمان در ایران پیش برده شد و نام «گفتگوی انتقادی» بر آن گذاشته شد، نشان بسیار کمی از گفتگر و انتقاد دارد. سمت و سوی این سیاست چیزی جز مماشات، همکاری و همدستی با حکومت تهران نبوده است و سیاست آمریکا نیز علیرغم خسرونت آن کاری از پیش نبرده است. بویژه آنکه آمریکایی ها بیش از آنکه دل نگران مسئله حقوق بشر در ایران باشند، به منافع خود در منطقه دل بسته اند و تصمیمات آنها نه دولت جمهوری اسلامی بلکه مردم ایران را مجازات میکند.

در چنین فضایی و در شرایطی که کشور های جهان به دشواری میتوانند بر سر سیاست واحدی به توافق

برسند، تجربه منفی عراق و دیگر کشور ها نیز در برابر آنهاست. بحث بر سر بکارگیری روش های کارا برای فشار بر ایران بیش از هر زمان موضوع بحث است. ایران بخوبی با این دشواری ها آشناست و بازی سیاسی خود را با تکیه به چنین واقعیت هایی سازمان می دهد. بنظر می رسد آنچه اپوزیسیون دمکرات می تواند از افکار عمومی جهان و دولت ها بخواهد، اعمال فشار های واقعی بر جمهوری اسلامی در عرصه های سیاسی و نیز عدم همکاری با جمهوری اسلامی، ندادن اعتبار، مشروط کردن سطح رابطه به پیشرفت حقوق بشر و احترام به حقوق مردم در داخل کشور و عدم پیگرد مخالفان در خارج است، کاری که تا امروز هیچگاه صورت نگرفته است.

آنچه که برای اپوزیسیون، اما دشوار تر است، بهره جستن از این فضا و موقعیت برای توسعه مبارزه خود در راه دمکراسی و حقوق بشر در ایران میباشد. پراکندگی فلج کننده، انحصار طلبی و سکتاریسم حاکم بر بخش های مختلف اپوزیسیون اجازه ندادند، از فرصت بدست آمده، آنگونه که میبایست برای تضعیف سیاسی حکومت و طرح آلترناتیو دمکراتیک در ایران استفاده شود. در حقیقت اپوزیسیون بزرگترین پیروزی خود علیه جمهوری اسلامی را جشن گرفته است بدون آنکه چشم انتظار دستاورد سیاسی قابل توجهی باشد. این فرصت و همه فرصت های دیگر از دست رفته یک بار دیگر ضعف های ساختاری اپوزیسیون را به نمایش می گذارند که پس از ۱۸ سال سردرگمی و شکست هیچ دورنمای روشنی در برابر افکار عمومی نمی گشاید. اما با همه این ضعف ها نباید کار بزرگ نیرو ها، شخصیت ها و افراد گمنامی که طی چهار سال با پیگیری، سماجت و نیروی پایان ناپذیر خود آتش تنور دادگاه برلین را فروخته نگه داشتند را فراموش کرد. دادگاه برلین این گام تاریخی را به همت این آزاد مردان ایرانی و آلمانی که با باور به پیروزی عدالت و حتی با به خطر انداختن جان خود از هیچ تلاش فروگذار نکردند، برداشت. کار سترک این جان های شیفته برای نخستین بار در اروپا فضایی را بوجود آورده است که در آن میتوان امیدوار بود دیگر میکونوس ها هیچگاه تکرار نشوند بویژه آنکه همه چیز برای آنکه بار دیگر پرونده های مختومه گشوده شوند و پرده راز کشتار های وین، پاریس، ژنو و دیگر نقاط جهان بر افتد، آماده شده است. مبارزه پایان یافته است، مبارزات جدیدی در پیش است.

اپوزیسیون در برابر راهی تازه

فرهاد فرجاد

تنها پس از دستگیری یوسف امین و اقرار اولیه او و بدست آمدن اسلحه های بکار برده شده در ترور و روشن شدن روابط و نقش کاظم دارابی بعنوان عضو واواک و رابطه او با دیپلمات های ایرانی است که برای دادستانی نقش رژیم ایران روشن می گردد و به اولین ادعای نامه دادستانی که در آن به نقش رژیم ایران در ترور اشاره شده است می انجامد و همین ادعای نامه است که بنا بگفته فون اشتال دادستان کل در آنزمان، باعث برکناریش از این پست می شود.

ولی دادگاه میکونوس و دادستانی با وجود تمام فشار ها و کارشکنی های مقام های دولتی و امنیتی آلمان و ایران، پیگیرانه به وظایف خود عمل کرده و برای روشن شدن حقیقت تلاش می ورزد. پیگیری دادگاه و دادستانی در تعقیب پرونده در این زمان، موجب افشا و انعکاس بسیاری از روابط و همکاری های پنهانی و امنیتی جاسوسی آلمان با وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی در رسانه های گروهی آلمان می گردد.

حکم جلب فلاحیان بوسیله دادستان ارشد دادگاه میکونوس برونو پوست با وجود مقاومت کلاوس کینکل (به دلیل منافع ملی آلمان فدرال) صادر میشود و در همین رابطه است که همکاری های امنیتی ایران و آلمان از جمله آموزش اعضای واواک در پولاخ توسط سازمان اطلاعات آلمان برای بکار بردن وسایل مدرن تعقیب و مراقبت و فروش این وسایل مدرن شکار انسان به ایران و همچنین تجهیز کردن واواک به بانک اطلاعاتی توسط آلمان و همه تحت عنوان مسخره کمک به واواک برای مبارزه علیه تروریسم افشا میشود.

عمق فاجعه در اینجاست که همه این روابط و کمک ها در زمانی انجام می گیرد که حکم تعقیب رئیس همین سازمان یعنی آقای فلاحیان بعنوان تروریست توسط دادستانی صادر شده است.

به دلیل همین روابط است که فلاحیان سه هفته قبل از شروع دادگاه به آلمان می آید و در مذاکرات خود با مقامات آلمان از آنها می خواهد از تشکیل دادگاه میکونوس جلوگیری کنند - خبری که ابتدا از طرف همتای آلمانی او آقای اشیت بارشر مسئول هماهنگی سازمان های اطلاعاتی و امنیتی آلمان بشدت تکذیب می شود و بعد ها پس از دو سال بر صحت آن توسط وی در دادگاه اقرار میشود.

رژیم تهران نه فقط از طریق دیپلماتیک کوشید بر روند دادگاه تاثیر بگذارد بلکه تا تهدید به مرگ دادستان بوسیله حزب اله پیش رفت. خود دولت آلمان نیز از فشار های گوناگون چون برکناری دادستان تا اخلال و کوشش در انحراف دادگاه بیگوار ننشست. همچنانکه همین آقای اشیت بارشر در ابتدا در مقابل ادعای دادستانی مبنی بر دخالت رژیم تهران گفت: «کسی که پرونده را دقیق بشناسد به نتایج دیگری خواهد رسید.»

بار دوم که باز هم به بهانه آوردن شاهد های جدید برای یکی از لبنانی ها دادگاه باز هم به تعویق می افتد ناگهان بنی صدر اعلام میکند که او اطلاعات جدیدی از مکانیسم تصمیم گیری مقامات جمهوری اسلامی در جریان ترور دارد، و وکلای مدافع تقاضای دعوت بنی صدر را به دادگاه می کنند. او در دادگاه از کمیسیون ویژه ای صحبت میکند و حرف های خود را مستند به ۵ شاهد میکند که بالاخره نام دو نفر از آنها را به دادگاه می دهد. شاهد اصلی بنی صدر که به نام شاهد (C) از او نام برده می شود به دلیل مخفی بودن در جلسه غیر علنی شهادت می دهد. از کمیسیون ویژه ای مرکب از خامنه ای، رفسنجانی، ولایتی و فلاحیان، محسن رضائی نام می برد و پرده از بسیاری عملیات تروریستی رژیم برمی دارد. اما به دلیل غیر علنی بودن جلسات دادگاه حرفهای او بازتاب لازم را پیدا نمی کند. در این موقع رژیم ایران نام اصلی شاهد (C) را اعلام می کند و طبق پرونده ای که به دادگاه می فرستد اعلام می کند که او از سال ۸۲ به بعد هیچ مقامی در هیچ ارگان حکومتی نداشته و پس از دو بار تقاضای عضویت در سازمان اطلاعات و هم چنین وزارت خارجه را کرده که هر بار رد شده و از آنجا که به علت اختلاس در امور مالی تحت تعقیب بوده فرار کرده است.

روز پنج شنبه دهم آوریل ۱۹۹۷ برابر با ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۶ دادگاه برلین، کاظم دارابی و عباس رائل را به حبس ابد، یوسف امین را به یازده سال و محمد ادریس را به پنج سال و سه ماه زندان محکوم کرد. همچنین دادگاه، کمیسیون ویژه مرکب از ولی فقیه، رئیس جمهور، وزیر امور خارجه و فلاحیان وزیر اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی را تصمیم گیرنده و فرمانده اصلی ترور دکتر صادق شرفکنندی دبیر اول حزب دمکرات کردستان ایران، فتاح عبدلی و همایون اردلان از کادر های مرکزی حزب و نیز نوری دهکردی از مبارزان راه آزادی اعلام نمود و رابطه این قتل را با ترور عبد الرحمن قاسملو و یارانش را در وین نشان داد و متذکر شد که کمیسیون ویژه همچنین تصمیم گیرنده اصلی قتل سایر اعضای اپوزیسیون ایران در خارج از کشور بوده و می باشد.

بدین ترتیب قضات دادگاه میکونوس و بخصوص آقای کوبش رئیس دادگاه پس از سه سال و نیم، با وجود کلیه فشار های موجود از طرف دولت و مقام های امنیتی آلمان و تهدید های شبانه روزی آدمکشان تهران، با شهامت و شجاعت بینظیری به وظیفه مقدس خود، عمل کرده و برای او این بار در تاریخ قضایی، مسئولین اصلی ترور ها یعنی رژیم تهران را بر صندلی اتهام نشانند و محکوم کردند. دادگاه میکونوس نشان داد که می توان و باید با تکیه به بشریت آزاده و مترقی، علیه ظلم و ستم، فساد و ارتجاع مبارزه موفق را سازمان داد.

درست پنج سال از ترور ناجوانمردانه رفقای ما در رستوران میکونوس می گذرد. به مسلسل بستن میهمانان کنگره انترناسیونال سوسیالیست ها در یک رستوران عمومی در شهر برلین، نشانه اوج وحشیگری و گستاخی رژیم جمهوری اسلامی در خارج از مرز های کشور بود.

رژیم تهران که تا به امروز، بدون هیچگونه پیگردی بسیاری از افراد اپوزیسیون و رهبران نامداری چون بختیار در فرانسه و قاسملو در وین و رجوی در سویس را به قتل رسانده بود و در آلمان نیز تجربه قتل وحشیانه فرزاد و ترور محمدی را بدون کوچکترین پیگردی پشت سر گذارده بود، این بار گستاخ تر از پیش نقشه قتل چهار نفر از رهبران و کادر های اپوزیسیون را در شرایطی باورنکردنی به اجرا درآورد. بهمین دلیل نیز آقای پوست دادستان دادگاه میکونوس بحق ادعا می کند که نطفه ترور شرفکنندی در ترور قاسملو و آزادی قاتلانش بسته شد.

در رسانه های گروهی، ترور را به گروه های مخالف سیاسی و PKK نسبت میدادند و پلیس جنایی آلمان نیز در موضعگیری اولیه خود، تروریسم دولتی را بعید دانست. فقط در فرهای روز حادثه پرویز دستمالچی در مصاحبه خود در جلوی رستوران میکونوس، نام جمهوری اسلامی را بعنوان عامل ترور به میان آورد و آن سرآغاز فعالیت های خستگی ناپذیر او درباره حادثه ترور میکونوس و تروریسم دولتی بود. شکستن جو ترس و زدودن سایه سنگین مرگ و وحشتی که در میان تاسف و اندوه و شوک ناشی از این حادثه در میان ایرانیان سایه افکنده بود و کوشش در جهت افشای نام جمهوری اسلامی بعنوان عامل ترور و پیگیری واقعیت پرونده از وظایف اولیه ایرانیان دمکرات شد. و بهمین دلیل نیز کمیته ضد ترور بوجود آمد. سازماندهی تظاهرات و جلسات یادبود و تلاش در جهت تشکیل کمیته های مختلف در شهر های اروپا و برپایی جلسات مشترک برای هماهنگی و تعقیب پرونده های مختلف ترور بخصوص در وین و پاریس، جلب وکلای مطمئن و زیر دست، مصاحبه با مطبوعات و بویژه با رادیو و تلویزیون های مختلف و تماس با شخصیت های بزرگ سیاسی و پارلمانی در آلمان اساس فعالیت ایرانیان دمکرات در حول کمیته بود. در این مبارزه گروه های مختلف اپوزیسیون هر کدام به سهم خود شرکت داشتند.

از طرف رژیم ایران فشار های زیادی برای به انحراف کشتن و در نتیجه لاپوشانی نقش رژیم جمهوری اسلامی می شد. حتی و با توجه به اظهارات مقامات آلمانی خطر این بود که عاملین اصلی این ترور یکبار دیگر از مهرکه کنار گذاشته شوند. بطوریکه دادستانی که از ابتدا بطور جدی و پیگیر پرونده را تعقیب میکرد ظن بیشترش متوجه عوامل وابسته به PKK بود.

- ۱ - برچیدن کلیه مراکز جاسوسی و ترور جمهوری اسلامی در خارج کشور.
- ۲ - حکم دستگیری و محاکمه کلیه دست اندرکاران در عملیات تروریستی رژیم جمهوری اسلامی.
- ۳ - به جریان انداختن مجدد پرونده های قتل اپوزیسیون به دست جمهوری اسلامی بخصوص در اتریش، سوئیس و فرانسه.
- ۴ - قطع کلیه کمک ها و امتیازات مالی به جمهوری اسلامی.
- ۵ - منوط کردن سطح روابط سیاسی - دیپلماتیک و اقتصادی خود با جمهوری اسلامی به رعایت حقوق بشر در ایران.
- ۶ - تشکیل کمیسیون ویژه در اتحادیه اروپا جهت بررسی و نظارت حقوق بشر در ایران.

در حاشیه دادگاه

ساعت ۸ صبح است. پلیس از یک کیلومتری محل دادگاه ورود اتومبیل ها را به خیابان مقابل آن ممنوع کرده است. با چند نفر از دوستان که برای شرکت در تظاهرات از شهر های دیگر به برلین آمده اند پیاده به طرف محل فراخوان «جامعه ایرانیان آزادی خواه» میرویم.

از چند صد متری صدای شعار های ایرانیان بگوش میرسد. پرچم های ایران و پلاکارد های مختلف و حضور وسیع گروه های گوناگون ایرانی دور تا دور دادگاه. همراه با ده ها خبرنگار رادیو و تلویزیون از سراسر جهان فضای فوق العاده ای را ایجاد کرده است.

به دعوت سازمانهای مختلف اپوزیسیون، صد ها نفر به مقابل محل دادگاه میگردند. آنها در عین حال بیانگر فرهنگ و موقعیت گروه های مختلف اپوزیسیون هستند:

در وسط خیابان مجاهدین با پلاکارد ها و پرچم های ایران از بلندگویی که به روی سن بزرگی در میان خیابان قرار داده اند شعار میدهند. پلاکارد های مختلف علیه ترور و پرچم های ایران و تعداد زیادی عکس مریم و مسعود بدست دارند. شعار های «رجوی، ایران - ایران رجوی، مریم رئیس جمهور ایران می بریمت به ایران» گوش را آزار می دهد. به گفته مسئولین انجمن ایرانیان آزادیخواه، مجاهدین ساعت شروع تظاهرات خود را از ساعت ده صبح به هشت صبح تغییر دادند و عملاً محل تظاهرات را اشغال کرده اند. به همین دلیل محل تظاهرات ایرانیان آزادیخواه به جنب دیگر ساختمان دادگاه

که تقریباً پرت افتاده است و کمتر خبرنگاری از آنجا عبور میکند انتقال یافته است. تعداد زیادی از هواداران مشروطه خواهان که از شهر های مختلف آلمان برای شرکت در تظاهرات ایرانیان آزادیخواه آمده بودند و آدرس همان محل را داشتند در کنار مجاهدین قرار گرفتند و در نگاه اول به دلیل اینکه آنها هم پرچم های ایران را در دست داشتند متوجه حضور آنها نشدند. اما بعد آنها در مقابل شعار های مجاهدین شعار «جاوید شاه و رضا شاه» را می دادند و همین موضوع احتمال درگیری میان آنها را ایجاد کرده بود که پلیس آنها را از هم جدا میکند.

پس از گذشتن از مقابل تعداد زیادی از ایرانیان که برای شرکت در دادگاه در صحن طولانی مقابل در دادگاه ایستاده اند، به دوستان خود در محل تظاهرات ایرانیان آزادیخواه می پیوندیم. رفته رفته دوستان محل جدید میتینگ ایرانیان آزادیخواه را با راهنمایی دو نفر از مسئولین این جامعه پیدا میکنند. در این میان گروهی از دوستان کرد با چندین پلاکارد و عکس شهدا به جمع ما نزدیک می شوند، اما پس از اینکه متوجه می شوند که اکثر خبرنگاران در محل گردهمایی مجاهدین حضور دارند، باتمام وسایل تبلیغی خود به آن سمت میروند.

در مدت کوتاهی جمع ما بزرگتر می شود: گروهی از هواداران چپ رادیکال با شعار های خود به جمع ما می پیوندند و دوستان کرد هم که تاب شعار های مجاهدین و جاوید شاه را ندارند دوباره به سوی ما باز می گردند.

دادگاه ساعت ۹ صبح کار خود را آغاز می کند و ما همه در افکاری اضطراب آور بسر میبریم. دیری نمی گذرد که یکی از اعضای جامعه که در دادگاه حضور داشتند پس از شنیدن رای محکومیت رژیم به محل تظاهرات می آیند و جو را به حاضرین اعلام میدارد. ناگهان غوغا به پا می گردد و از هر سو فریاد های شادی همراه با شعار های ضد رژیم فضا را پر می کند. لحظات شوق انگیزی است: هر کس به دیگری تیریک میگوید. اپوزیسیون در عین پراکندگی این موقعیت مشترک را جشن میگیرد. رقص و پایکوبی همراه با شعار علیه رژیم تا ساعاتی پس از صلور حکم در مقابل دادگاه ادامه می یابد.

در این میان دستگیری فرج سرکوهی و نامه او به همسرش که در آن رابطه دستگیری خودش و چند عضو «کانون نویسندگان» را در شب میهمانی کاردار فرهنگی سفارت آلمان و پرونده سازی و برچسب جاسوسی برای دولت آلمان و استفاده از او برای مقابله با دادگاه میگونوس و بعد هم ناپدید شدن او و ادعای دولت ایران که او به آلمان آمده است و افشاکاری های او در رسانه های گروهی افکار عمومی را بشدت علیه رژیم تحریک می کند و فضا را کاملاً به ضرر حاکمان تهران و متحدانشان در آلمان تغییر می دهد. در چنین جوی جلسه علنی دادگاه برای بررسی ادعای شورای عالی قضایی ایران در مورد شاهد (C) ضربه کاری را به رژیم وارد می کند.

در این جلسه شاهد (C) از نقش تروریستی دولتی ایران عملاً با ذکر نقش خود بعنوان سرپرست دیپلماسی مخفی ایران جهت مذاکره برای معامله گروگان های آلمانی در لبنان یا یکی از برادران حمادی و هم چنین مذاکرات وی با میتران در فرانسه و... این بار علناً پرده بر می دارد. او در جلسات متعدد خود با مسئولان اصلی وزارت اطلاعات در پوشش کاردار، کنسول تا مسئولین مختلف سفارت صحبت می کند و از سفیر ایران در آلمان بعنوان شخصی که در جریان همه ترور ها قرار داشته نام می برد. او نشان می دهد که چگونه اکثر محل های وابسته به دولت ایران از کنسولگری ها گرفته تا حتی مرکز استراحتگاه زخمیان جنگی در خدمت عملیات جاسوسی و تروریستی رژیم قرار دارد. و از آلمان بعنوان پایگاه مطمئن و اصلی وواک در اروپا نام می برد. چنانکه پس از جلسات مذاکره با میتران رئیس جمهور وقت فرانسه برای فرستادن خبر به تهران به هامبورگ پرواز می کند تا به قول خود از ایستگاه مطمئن ارتباطی وواک در هامبورگ با تهران مذاکره کند.

جالب توجه است که طرفین مذاکره آلمانی شاهد (C) شخصیت های برجسته آلمانی چون VOGEL رهبر آن زمان حزب SPD (سوسیال دمکرات آلمان) و دیگر رهبران این حزب چون EPLER حرفهای شاهد و خود وی را بعنوان طرف مذاکره خود بعد از سالهای ۸۲ که به زعم دولت ایران او هیچ مقامی نداشته ذکر کرده اند. به علاوه فیلم ویدئویی و عکس های شاهد (C) در کنار رفسنجانی در زمان مذاکره با شواردنایز رئیس جمهور گرجستان در سال ۹۲ از تلویزیون گرجستان و نشان دادن ریزا های متعدد و پاسپورت های مختلف دیپلماتیک، خدمتی و عادی در دادگاه همه و همه نشان دهنده نقش ویژه این شاهد در دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم بوده است. بخصوص اعتماد ویژه ای که گویا خمینی به او داشته چنانکه پس از اخراج او از فرانسه به دلیل فعالیت اطلاعاتی و امنیتی برای رژیم خمینی او را برای مذاکره با بنی صلر و دعوت او به بازگشت به ایران به فرانسه می فرستد. به دلیل غیر قانونی بودن حضور او در فرانسه پلیس فرانسه او را از سکوی هواپیما تا خانه بنی صلر و مراجعت اسکورت کرده است.

و جالب گزارشی است که سازمان امنیت آلمان بنا به تقاضای دادگاه در باره او می دهد. در این گزارش به دقت کامل از کلیه رفت و آمد ها و قرار های او چون ساعت و روز و تاریخ ورود او به ایستگاه قطار بن و ملاقات او در فلان سکو با کنسول هامبورگ و حتی مشخصات دقیق ماشینتی که آن ها بعداً سوار می شوند و با شخص سومی به طرف «پاده بورن» حرکت می کنند و خلاصه تمامی حرکات و رفتار های او گزارش دقیقی ارائه می شود. و همه اینها نشان می دهد که اطلاعات سازمان اطلاعاتی آلمان بسیار بیشتر از آن است که ادعا می شود. و در مقابل این سنووال قرار می گیریم که چگونه سازمانی که به این دقت از فعالیت مامورین امنیتی رژیم ایران چون شاهد (C) اطلاع دارد هیچ گونه سر نخ از قتل فریدون فرخزاد پیدا نکرده است؟

باید گفت که حضور بنی صلر و گفته های آقای مصباح زاده معروف به شاهد (C) در رای دادگاه، بخصوص آنجا که از کمیسیون ویژه صحبت میکند تعیین کننده بوده است.

قضات دادگاه برلین با پشتکار و جستجوی پر وسواس خود سرانجام پس از سه سال و نیم حکم تاریخی خود را مبنی بر دخالت مستقیم رهبران مذهبی و سیاسی رژیم در ترور میگونوس صادر می کند. اهمیت و نقش حکم این دادگاه با توجه به عمق همکاری و نزدیکی دولت های دو کشور و فشار های وارده بر دادگاه از طرف این دولت ها بسیار چشمگیر است. این حکم نمایانگر استقلال قوه قضائیه آلمان محسوب میشود و این بویژه برای ما ایرانیان که همیشه دادگستری و قوه قضائیه در کشور مان ابزار دست دولتیان بوده است بسیار با اهمیت است.

حکم تاریخی دادگاه میگونوس صفحه جدیدی از مبارزه علیه تروریسم دولتی جمهوری اسلامی گشوده است و بنا براین وظایف جدیدی را در مقابل ایرانیان آزادیخواه قرار می دهد.

اینک اپوزیسیون مترقی ایران از کلیه کشورهای اروپایی خواستار نکات زیر است:

سرنوشت انتخابات

۹

دسته های سینه زنی!

بیژن برهمندی

هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در ایران شاید اولین دوره ای باشد که هنوز نیمی از سرنوشت آن مطمئن بود. تا کنون حدود ۱۰ نفر خود را کاندیدای ریاست جمهوری کرده اند که علاوه بر سه روحانی صاحب نام - ناطق نوری، خاتمی و ریشه‌ری - میتوان از شخصیت های دیگری چون یزدی، مهندس سبحانی، پیمان، طبرزدی، زواره ای و یکی دو ناشناس نام برد. این را همه البته میدانند که اعلام کاندیداتوری افراد در جمهوری اسلامی ارزش چندانی ندارد و تا روزی که هیات نظارت منتخب شورای نگهبان برای بررسی صلاحیت ها وارد کارزار نشده و رای نهایی خود را اعلام نکرده است نمیتوان به کاندیداتوری کسی امید بست. در عین حال باید یادآوری کرد که تجربه آخرین انتخابات مجلس اسلامی نشان داد که حتی در مواردی، شورای نگهبان میتواند صلاحیت کسانی را تایید کند اما کاندیدای مربوطه عملا از همه امکانات تبلیغ انتخاباتی محروم گردد!

در هر حال برای تشخیص میزان «بیطرفی» هیات نظارت کافی است یادآوری کنیم که اولاً اعضای آن، برخلاف پیش بینی قانون، مبنی بر اینکه تنها دو نفر از اعضای آن عضو شورای نگهبان و ۵ نفر بقیه از عناصر «صالح» باشند، تماماً از اعضای شورای نگهبان انتخاب شده اند! تازیا یکی از اعضای این هیات امامی کاشانی دبیر جامعه روحانیت مبارز است که آشکارا از ناطق نوری حمایت میکند. سه تن دیگر از این اعضا نیز معاونین سابق وزارایی هستند که به جمعیت مؤتلفه تعلق دارند! اگر از احوالات بقیه هم بخواهید کافی است از احمد جنتی و غلامرضا رضوانی نام ببریم تا تکلیف تان روشن شود! این گروه نه فقط باید به «صلاحیت» کاندیداها رسیدگی کنند بلکه با انتصاب افراد مورد اعتماد خود باید در مقابل همه مراکز رای گیری نیز حضور داشته باشند تا خدای نکرده اگر «تخلفی» صورت گرفت حوزه انتخابیه را باطل سازند!

در مجموع میتوان گفت که از این دیدگاه اوضاع انتخابات آینده شباهت فراوانی به آخرین انتخابات مجلس دارد. یعنی نیروهای راست سنتی - مؤتلفه اسلامی و روحانیت مبارز - نه فقط هیات نظارت بر انتخابات را در اختیار دارد بلکه وزیر کشور، اکثریت قریب به اتفاق استانداران و فرمانداران و هیات های نظارت محلی در سراسر کشور زیر نفوذ آنهاست. به این لیست البته شبکه مساجد، ائمه جمعه، انواع دار و دسته های حزب الهی و بسیجی و نیز نیروهای انتظامی را - که معمولاً در آستانه انتخابات ظاهر میشوند - اضافه کرد. با وجود اینکه رقبای انتخاباتی - بویژه خط امامی ها - تا بحال بازها به حضور غیر قانونی نیروهای انتظامی در عرصه انتخابات اعتراض کرده اند و عدم مداخله آنها را در امور سیاسی و جناح بندی های حکومتی یادآور شده اند، با اینحال بنظر میرسد که بسیجی ها بیدلی نیستند که از این بادها بلرزند! سرتیپ افشار فرمانده نیروهای بسیج در یک مصاحبه اعلام کرد که «این وظیفه نیروهای مسلح و از جمله بسیج است که در مقابل تهدیدهای سیاسی، از حریم انقلاب و ولایت دفاع کند. بنابراین شان بسیج دفاع از انقلاب در چارچوب فرامین رهبری و ولایت است. حالا انجام این وظیفه وقتی به مسائل سیاسی مربوط میشود ممکن است عده ای را برنجاند. ممکن است برخی افراد و گروهها از این انجام وظیفه بسیج منتفع شوند و گروهی دیگر متضرر.

کاندیداها چه می گویند؟

با شرایطی که ذکر آن رفت طبیعی است که کاندیداها برای خارج از طیف حاکمیت تا به امروز کمترین امکاناتی برای ارائه نظرانشان نداشته اند. یزدی، سبحانی و پیمان هر کدام در یک مصاحبه بی سر و صدای مطبوعاتی، که بعداً بصورت فتوکپی و در تیر محدود منتشر شده اند، دیدگاههایشان را - که تا حدود زیادی مبهم، مختصر و غر دقیق است - تشریح کرده اند.

مهندس سبحانی، دیدگاههای خود را در ۶ اصل بیان داشته و اهداف خود را «مبارزه با انحصار طلبی»، «تامین آزادی و امنیت اجتماعی»، «اصالت دادن به تخصص علمی و تعهد ملی» و تلاش برای «خروج از انزوای سیاسی» و سرانجام «اختیاری بود عقاید و فرایض دینی» اعلام داشته است. نامبرده اقتصاد مورد علاقه خود را «بر اساس نگاه به درون» و تأکید بر روند «صنعتی و تولیدی» و «رفع اختلافات فاحش طبقاتی» ترسیم میکند. وی در عین حال می گوید که با سیاست «تعدیل» - با روایتی که خود آن دارد - موافق است.

نامبرده ضمن تصریح این نکته که با نظریه ولایت فقیه مخالف است، یادآوری میکند که «بر طبق اصول دموکراسی تسلیم به قانون و ملتزم به آن هستیم» و تا زمانی که این قانون اساسی رسمیت دارد «من ولایت فقیه را نفی نمی کنم». با این حال در اضافه میکند که «مگر اینکه با اصول دیگر مذهبی و سیاسی و یا با منافع ملم بر خورد داشته باشد». مهندس سبحانی در همین مصاحبه در عین حال از دخالت حکومت در دیانت انتقاد میکند و خود را طرفدار «جدایی دین از حکومت» می خواند.

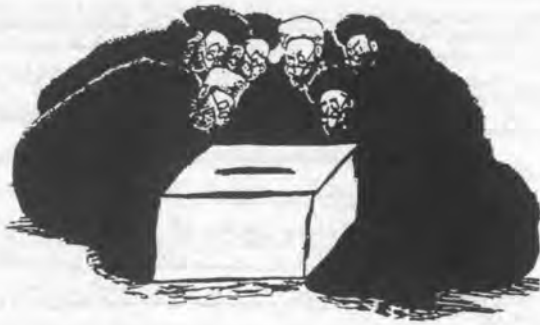
دکتر یزدی نیز که از جانب نهضت آزادی برای کاندیداتوری ریاست جمهوری انتخاب شده است، در یک مصاحبه مطبوعاتی، مهمترین برنامه خود را «توسعه سیاسی» مینامد. وی میگوید: «تا زمانی که آزادی های سیاسی و دموکراتیک بوجه آنچه که در فصل سوم قانون اساسی آمده بطور کامل تحقق پیدا نکند ما نمیتوانیم مسائل مان را حل کنیم. بدون آن آزادیها تحقق حاکمیت مردم بر سرنوشتشان امکان پذیر نیست. وقتی هم می گوئیم آزادی ها، منظور فقط آزادی برای نهضت آزادی نیست برای تمام احزاب اپوزیسیونی است که در چارچوب قانون می خواهند در این سرزمین زندگی سیاسی داشته باشند. وی اضافه میکند «ما بالا ترین کارشناس و تکنوکرات مهاجر را در جهان داریم... باید با قانونمند کردن جامعه و با حل بحران سیاسی، زمینه را برای حفظ و تأمین امنیت شهروندان به حدی برسانیم که تمام ایرانیان علاقمند به مشارکت در آبادانی کشور بتوانند به کشور شان بازگردند.

دکتر یزدی در عین حال از برنده شدن در انتخابات اظهار ناامیدی میکند و می گوید: «به این منظور هم وارد نشده ایم». وی مدعی است که قصد عمده و اساسی آنها مبارزه برای داشتن حق فعالیت است: «اگر فقط همین را هم بدست آوریم این یک پیروزی است که بمراتب مهم تر از رئیس جمهور شدن است.»

وی در همین مصاحبه موضوع کسری بهزاد نبوی را مبنی بر برسمیت شناختن «حق» نهضت آزادی برای شرکت در انتخابات را یک حرکت مثبت ارزیابی کرده است.

دکتر پیمان نیز با اعلام نامزدی خود برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری به تشریح دیدگاههای خود پرداخت. وی با انتقاد به «انزوا و سکوتی» که نیروهای آزادیخواه گرفتار آن شده اند، تأکید کرد که این حق هر شهروندی است که از مشارکت در سرنوشتش استفاده کند، «گرچه مراکز قدرت این را نخواهند» وی یادآور شد که «من و همفکرانم پیش شرط هر تحولی را تأمین آزادیهای فردی و اجتماعی میدانیم. مردم باید احساس امنیت کنند. در حال حاضر اعتماد میان مردم و دولت از میان رفته... همبستگی اقتدار ملت تضعیف شده و اعتماد میان جامعه ما، دولت ما و جامعه جهانی از میان رفته است.» وی گفت که تا تنش در این سه عرصه وجود دارد حل هیچ مشکلی امکان

«نیاز حقیقی» آنها میتواند متفاوت باشد و سپس نتیجه میگیرد که «نیاز مردم، محدوده اختیارات حکومت و رهبری را تعیین میکند»!



اقتصاد از دیدگاه رقبای انتخاباتی

باطمینان میتوان گفت که تشخیص تفاوت دیدگاههای سه رقیب اصلی در عرصه اقتصاد تقریباً ناممکن است. رسالتی ها که در تمام چند ساله گذشته با جناح رفسنجانی، سکان اصلی سیاست گذاری های اقتصادی را در دست داشتند، در آستانه انتخابات پنجم مجلس ناگهان خود را کنار کشیدند و ژست مخالفت با برنامه های اقتصادی را برای خود انتخاب کردند. آنها با حربه عدالت اجتماعی و ارزشهای اسلامی بمیدان آمدند و خود را منتقد سرسخت جناح رفسنجانی قلمداد کردند. پایین حال پس از اینکه رفسنجانی سرانجام در مذاکرات پشت پرده، با خامنه ای به توافق هایی رسید و بنظر میرسد که با سرپرستی شورای تشخیص مصلحت، عملاً مقام دوم خود را در هیراشی قدرت تثبیت کرد، برای رسالتی ها دیگر ضرورتی باقی نمانده است تا سیاست های اقتصادی گذشته را مورد حمله قرار دهند. حالا دیگر ناطق نوری با خیال راحت میگوید که «برخی افراد اینگونه تبلیغ میکردند که من مخالف توسعه و سازندگی هستم. این در حالی است که برنامه اول و دوم توسعه کشور را خود ما با کارشناسی نمایندگان مجلس بتصویب رساندیم.» با اینحال وی با تاکید بر عدالت اجتماعی، اضافه میکند که «توسعه در ایران با توسعه در کشور هایی چون مالزی و کره فرق میکند. توسعه منهای مردم و زیر پا گذاشتن اصول و ارزش های انقلاب اسلامی برای ما قابل قبول نیست.» در مورد خاتمی هم که آشکارا از دیگر شدن با دیگران اجتناب میکند، تشریح دیدگاه اقتصادی، جز از کلی گویی های مبهم تجاوز نمیکند. وی که بخاطر حمایت جناح کارگزاران از کاندیداتوری خودش، قادر نیست نمک را بخورد و نمکدان را بشکند، پس آمد های شوم برنامه های اقتصادی رژیم و فقر و بیکاری و بی کفایتی های دست اندرکاران حکومت را در اداره امور اقتصادی کشور، یکسره نادیده میگیرد و با تجسید از «دستاوردهای» دولت های موسوی و رفسنجانی، برنامه خود را «تداوم سازندگی اقتصادی» مینامد و بارها و بارها - همچون بقیه - بر عدالت اجتماعی پافشاری میکند. در این زمینه البته تنها نکته مهمی که وی را از رقبایش متمایز میسازد اینکه وی توسعه اقتصادی را با آنچه که خود «توسعه سیاسی» مینامد لازم و ملزوم قلمداد میکند. ریشهی نیز در «برنامه» ای که منتشر کرده است هم زمان از توسعه، سازندگی و عدالت اجتماعی سخن میگوید.

برنامه های سیاسی و اجتماعی

در کشوری که مهم ترین ویژگی حکومت آن، سرکوب مستمر دگراندیشان ترویج فرهنگ چماقداری، دستگیری، شکنجه و اعدام مخالفین سیاسی و تحمیل جبارانه مدل «اسلامی» سبک زندگی بوده است، آشنایی با دیدگاه کاندیدای های ریاست جمهوری در این زمینه ها، قاعدتاً مهم ترین حساسیت کسانی است که نمی باید درباره آنها داورى کنند.

آیا این طنز روزگار نیست که دو نفر از این سه کاندیدای اصلی یکی فرمانده چماق بدستان و انواع عربده کشان حزب الهی است و دیگری سالهای متعددی وزیر اطلاعات و امنیت این رژیم بوده است؟!

پذیر نیست. دکتر پیمان همچنین به شکاف عظیم طبقاتی اشاره کرد که «میان یک اقلیت دلال و غارتگر و اکثریت جامعه ای که دچار فقر شده و طبقه متوسطی که در فقر ذوب شده» بوجود آمده است. وی یادآور شد که «تجاوز دولت و نهاد های دولتی» باید جای خود را به امنیت قضایی بدهد. وی یادآور شد که تا این شرایط عوض نشوند، هیچ نوع امکان مشارکت مردم در توسعه ممکن نیست.

وی اضافه کرد که بزودی طرح و برنامه هایش را اعلام خواهد کرد.

و اما دیدگاههای سه نامزد اصلی را بهتر است با توجه به محور هایی که خود انتخاب کرده اند و بستر مهم رقابت آنان است، مورد بررسی قرار دهیم.

موضوع تفسیر از نقش ولایت فقیه، یکی از مهمترین بخشهای مبارزات انتخاباتی سه رقیب اصلی را تشکیل میدهد. باید یادآوری کرد که وارد شدن در این عرصه رقابت عمدتاً به ابتکار جناح رسالت انجام گرفته و آنان هستند که با تاکید فراوان دیگران را به این عرصه میکشاندند. واقعیت اینست که این جناح با توجه به اینکه خامنه ای را در کنار خود دارند، با طرح شعار دفاع از ولایت مطلقه فقیه که تازگی به شعار «ذوب شدن در ولایت» (!) تبدیل شده است، در جریان انتخابات مجلس پنجم کوشیدند این حربه را علیه جناح کارگزاران و خط امامی ها بکار گیرند و عملاً هم موفق شدند ولی فقیه را بمیدان بکشند و نامبرده در دفعات مختلف، با اسم رمز مقابله با لیبرالیسم به صحنه آمد و به مخالفان گروهبندی موفقه اسلامی و روحانیت مبارز حمله کرد. درست برای اجتناب از تکرار این جملات است که هم خاتمی و هم ریشهی در هر سخنرانی انتخاباتی موضوع وفاداری خود به ولایت فقیه را مطرح میکنند و آنرا مهمترین رکن نظام بحساب می آورند. با اینحال خط امامی ها تا بحال از فرصت های متعددی بهره گرفته اند تا ضمن حمایت از خاتمی، این نکته را برجسته کنند که ولی فقیه تنها یکی از اصول قانون اساسی است و بر طبق همان قانون ولی فقیه را میتوان نصب و عزل کرد. آنها می گویند ملاک رای مردم است و مشروعیت ولی فقیه به آرا، مردم متکی است. رسالتی ها که خود در زمان حیات خمینی همین مشکل را داشتند و بخاطر همسویی خمینی با خط امامی ها با ولایت مطلقه فقیه مخالفت میکردند، اینک که ولی فقیه را در کنار خود دارند، برای تفسیر خط امامی ها، فریاد و اسلاما براه انداخته اند و تا آنجا که ممکن است می کوشند با جو ارباب و تهدید رقیب را منزوی سازند. مهدوی کنی که از سردمداران اصلی این جناح است در یک سخنرانی بسیار شدید الحن از «تحرکات مشکوک برخی از عناصر نفوذی» سخن میگوید و «کج فهمی» برخی جناح های سیاسی را مورد انتقاد قرار میدهد. وی خطاب به خط امامی ها میگوید: «کلمات و جملات امام را در ۲۳ جلد کتاب صحیفه نور ببینید. آیا حضرت امام این حرفهایی را که شما می زنید و میگویید مشروعیت و مقبولیت ولایت فقیه از سوی مردم است را ایشان هم گفته است؟» وی یادآور میشود که در زمان امام کسی «جرت» این حرف ها را نداشت. وی میگوید که به اعتقاد آنها، «مشروعیت ولایت فقیه از طرف امام زمان (عج) و مقبولیت وی از طرف مردم است.» مهدوی کنی در همین سخنرانی به خاتمی حمله میکند که در یک سخنرانی انتخاباتی مشروعیت حضرت علی را هم به خاطر رای مردم قلمداد کرده است و فریاد برمی دارد که ما شیعیان ولایت علی را از طرف خدا می دانیم. مهدوی کنی سپس می گوید: «وقتی ما بگویم اجازه نمی دهیم علیه مقدسات تشیع سخن گفته شود بلافاصله می گویند اینها انحصار طلب هستند.» و اضافه میکند که «بله ما در تشیع خود مان تعصب داریم. اگر این تعصب ها نبود تشیع تا حالا باقی نمی ماند.» وی گفت که این مطالب از طرف دشمنان اسلام درست میشود و نویسنده آنها «نمی فهمد چه میگوید.» و تاکید میکند که این «نفهمی ها را تحمل نمی کنیم.» و سرانجام فریاد برمی دارد که «من به سهم خودم تا زنده ام نخواهم گذاشت چنین حرف هایی زده شود.»

در همین راستا نشریه رسالت نیز طی مقالاتی تصریح میکند که اگر کسانی در نظر، شبهاتی نسبت به ولی فقیه دارند حق ندارند آنها را علناً بیان کنند. البته بنظر میرسد که این نوع شانناژ ها، در این مرحله از نبرد قدرت، تأثیر چندانی ندارد. چرا که هم نشریه عصر ما، دوباره به مخالفتش ادامه میدهد، هم در ستون الرسال نشریه سلام، بکرات حرف کنی را مورد اعتراض قرار میدهند و هم انجمن های اسلامی (دفتر تحکیم وحدت) به این سخنان میازد.

شدت گیری این مبارزه، ریشهی را هم وادار کرده است که برای خودش تشریح بسازد. وی میگوید: «قدرت حکومت در نظام اسلامی، منشاء الهی و مظهر مردمی دارد و مردم شاخص مقبولیت نظام هستند.» و سپس متذکر میشود که «خواست مردم» از

واکنش احتمالی مردم، شعارها و نیازها

بر کسی پوشیده نیست که علیرغم تحرک آشکار جناح های حکومتی، آنچه در جامعه میگذرد تا به امروز هنوز سکوت و تماشاقت. بحران اقتصادی ادامه دار گرانی طاقت فرسا، فقر و بیکاری بیداد میکنند. وزارت اطلاعات و دستگاههای گسترده امنیتی به سرکوب خشونت آمیز خود ادامه میدهند. نیروهای انتظامی، بسیجیان پاسداران و دارو دسته های حزب اله همه جا را قرق کرده اند و در میانه چنین میدان نادر و تازی، مردم، گرفتار زندگی پر مصیبت معیشتی خود، دل زده از سیاست و بی تفاهت نسبت به جنگ قدرت، شاهدان خسته این مبارزه انتخاباتی اند. آیا مبارزه فعلی میتواند سد بی تفاوتی ها را بشکند و مردم را بمیان میدان بکشاند؟ در همه جای دنیا مبارزات انتخاباتی، بر انتقاد به وضع موجود متکی است. باید بتوان جلوه های منفی زندگی تشریح کرد. علل ناتوانی دولت را در برطرف کردن آنها برشمرد و آنگاه آلترناتیو خود به داوری مردم گذاشت. آیا کاندیدا های خارج از مدار حاکمیت، فرصت امکان و شهادت پای گذاردن در این میدان را بدست خواهند آورد؟ در مورد سه کاندیدای اصلی، به امروز، شواهد گویایی وجود ندارند. ولی فقیه از هر فرصتی استفاده میکند تا رقبا به متانت و اجتناب از «غوغاگری» فراخواند. بده بستان های میان جناحها نیز ماسه عمده ای در پیشبرد سیاست های صریح و شفاف است. ناطق نوری و ریشهی آنتن بر پرتسیپ و چرتکه اندازانه حرف میزنند که هر شعاری را میتوانند به خود منسوب کنند این وضع باعث شده که سخنرانی های انتخاباتی، به طرز حیرت آوری، هر روز بیشتر و بیشتر شبیه شوند. جناح رسالت، که تا دیروز منتقد سرسخت سیاست های دولت رفسنجی بود، امروز به مدح دولت تبدیل شده است. عسگر اولادی - که فرماندهی مخالفان رفسنجانی و کارگزاران را بعهده داشت - حالا بکلی رنگ عوض کرده و در یک نشسته حضوری با رفسنجانی، او را «اسوه انقلاب» می نامد و می گوید: «حمد اله با دراپ حضرتعالی، ما شاهد سازندگی، شکوفایی و سرافرازی جمهوری اسلامی ایران بوده ایم و نتیجه میگیرد که اقدامات رفسنجانی «باید الگوی ریاست جمهوری آینده باشد.»

ریشهی در یک سخنرانی انتخاباتی در سنجح می گوید: «دور از انصاف است که بدلیل مشکلات فعلی از خدمات دولت آقای هاشمی رفسنجانی انتقاد کنیم.» و پایه این استدلال به تمجید متعلقان وی و دستاورد های پر شکوه دوران ریاست جمهوری او میپردازد.

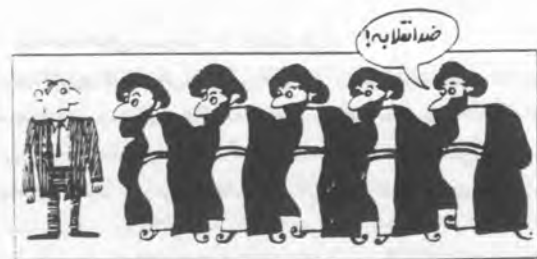
خاتمی در دیدار با نمایندگان مجلس، ضمن آنکه همین مجلس را «مردمی ترین و آزاد ترین مجلس منتخب مردم» ارزیابی میکند، درباره سیاست اقتصادی مورد نظرش می گوید: «راهی جز ادامه سازندگی برای حیات این کشور وجود ندارد.» و البته با توجه به حمایت کارگزاران از کاندیداتوری خود، بارها و بارها «دولت جناب آقای هاشم رفسنجانی» را مورد لطف و مرحمت قرار میدهد و به تمجید وی می پردازد. علاوه بر این، هر سه کاندیدای اصلی، بطرز اغراق آمیزی در هر مصاحبه و سخنرانی تاکید میکنند که سیاست گذاری های کشور تا بحال بوسیله «رهبر فرزانه انقلاب» ارائه شده از این بیعد هم اینها تحت فرمان او و مجری دستورات او خواهند بود.

درباره وزارت اطلاعات و حزب اله و بسیجی و چماقداری هم که کسی حرفی نسرزند و بر عکس از فرهنگ ایثار و شهادت و اخلاق بسیجی تمجید فراوانی بعمل می آید تنها نکته ای که ریشهی و خاتمی را از ناطق نوری جدا میکند، اعتراض آنها به انحصار طلبی است. اعتراضی که منطقی میتواند به مبارزه رقبا، برای گرفتن سهم بیشتری از قدرت تعبیر شود. این ویژگی انتخابات البته بدان معنا نیست که کاندیداها هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. لا اقل تا آنجا که به خاتمی مربوط میشود، چه به لحاظ مواضع و چه به لحاظ گذشته اش، نامبرده بیشتر قربانی سرکوبگری های رژیم است تا عامل اجرای آن با اینحال مقصود از طرح این نکته، بیشتر نشان دادن این واقعیت است که کاندیداها چه به خاطر نان قرض دادن به یکدیگر و اجتناب از درگیری هایی که «دشمن» از آن بهره گیری، چه به خاطر محاسباتی که از قدرت های آشکار و نهان دارند و چه بدلیل ناتوانی شان در طرح انتقاداتی که مردم بطور واقعی با آن درگیرند، از قدرت جلب مردم به این یا آن اردو محرومند. اگر همین شیوه مبارزه انتخاباتی ادامه پیدا کند، بسختی بتوان پیش بینی کرد که مردم از انفعال خارج شوند و بنفع یکی از کاندیداها بمیدان بیایند. چنین صورتی، برنده آن خواهد بود که اهرم های واقعی قدرت را در دست دارد و به یاری آنها میتواند دسته های عزادار حسینی را در روز های ماه محرم - زمان انتخابات - کله به پای صندوقهای رای بکشاند و با دغلاکاری، عوام فریبی و تقلب کاندیدای مرتجع ترین جناح حکومت را از صندوق ها خارج سازد.

با اینحال بنظر میرسد که در جمهوری اسلامی هیچ چیز تعجب انگیزی وجود ندارد. ماجرای خرسی که نمی دانستند تخم میگذارد یا بچه می زاید، درباره این دم بریده ها هم میتواند صادق باشد. ناطق نوری و اعوان و «انصار» ش که تا همین چند وقت پیش، کمترین اهمالی را در سرکوب مردم، «لیبرالیسم» نام میگذاشتند و هیچ چیز جز حاکمیت بی چون و چرای «ارزش» های شان، بهره قیمت، راضی شان نمیکرد، حالا از ضرورت «وجود تشکیلات و احزاب سیاسی» در کشور صحبت میکنند! ناطق نوری که اخیرا در جمع طلاب و دانشجویان اردوی «دیدار با اندیشه ها» سخنرانی میکرد اظهار داشت که: «در کشوری که انتخابات و مراجعه به آرای مردم وجود دارد» به احزاب سیاسی نیاز هست. وی همچنین «تضارب افکار و رقابت» را موجب «رشد و ترقی کشور» نامید و از «برکات» آن سخن گفت. وی آنگاه «کار کردن با یک جناح» را نیز سبب فلج شدن کشور ارزیابی کرد و خواهان استفاده از نیروهای توانا و کارآمد شد! وزیر سابق اطلاعات نیز در مراسم جمعیت دفاع از ارزش ها... «فعالیت سیاسی مشروع و قانونی» را حق همه افراد جامعه میخواند و تاکید میکند که «همه نیروهای وفادار به نظام و قانون اساسی و ملتزم به ولایت فقیه با هر گرایش سیاسی حق دارند آزادانه در چارچوب مقررات قانونی فعالیت کنند.» نامبرده در همین سند شدیدا با انحصار طلبی سیاسی مخالفت میکند و آنرا مطرود میخواند. وی همچنین در یک مصاحبه با روزنامه اطلاعات (۱۸ فروردین) توضیح میدهد که اساسا «قدرت، انحصار طلب است.» و هر گروهی که به قدرت برسد مایل است رقبای خود را از میدان بیرون کند. وی آنگاه راه چاره این «آفت» را «ایجاد تشکل های سیاسی سالم، و بهره مند شدن یکسان آنها از امکانات ملی» قلمداد میکند.

با اینحال میتوان گفت که خاتمی با میراث مثبتی که از دوران وزارتش به همراه دارد، شاه بیت مبارزه انتخاباتی خود را بر «قانونیت» و «آزادی» گذاشته است. وی در «برنامه» ای که بهمین مناسبت منتشر ساخته است «تلاش برای نهادینه کردن حاکمیت قانون» و «زمینه سازی برای دستیابی مردم به آزادی های قانونی نظیر آزادی بیان، قلم و تشکیل اجتماعات» و نیز «بسط و تقویت نهاد های جامعه مدنی» را مورد تاکید قرار داده و «ممانعت از شکستن حرمت ها و تجاوز به حقوق و آزادی های قانونی» را از وظایف دولت خود بشمار آورده است. وی همچنین «تامین آرامش و آسودگی خاطر مردم در تمام عرصه های عمومی و خصوصی زندگی» را از جمله «اساسی ترین حقوق ملت» و از «مهمترین تکالیف دولت» محسوب داشته است. وی در همین برنامه از ضرورت مبارزه با «سوء استفاده کنندگان از امنیت و اعتماد ملی» صحبت میکند و نوید «حاکمیت قانون و ضابطه» و «امنیت و ثبات» میدهد. نامبرده که به شرکت سازمان یافته مردم «در تعیین سرنوشت خود» اشاره میکند، مدعی است که به رفع موانع مشارکت مردم همت خواهد گماشت و از «حقوق اقلیت» دفاع خواهد کرد.

باید اضافه کرد که خاتمی «مشروعیت مردمی دولت جمهوری اسلامی را ناشی از رای ملت» میدانند، همزمان قوه مجریه را - در کنار قوای دیگر - «تحت نظارت ولایت امر» محسوب میکند که باید «در چارچوب سیاست های کلی نظام از سوی معظم له تعیین میشود» به انجام وظیفه بپردازد. وی معتقد است که از جمله این وظایف، مقابله با «فساد و بی بند و باری» و طرح ریزی سیاست ها و برنامه هایی است که «بر اساس هدف ها و روح اسلام و عدم مغایرت آنها با موازین شرع مقدس» تنظیم شده باشند و بهمین دلیل دولت وی «نیازمند هدایت و روشنگری حوزه های علمیه معظم و عالمان ژرف اندیش است.»



مصاحبه با

آقای حاج سید جوادی

راه آزادی - با ورود آقای دکتر محمد خاتمی به کارزار انتخابات و اینک از جمله آقایان مهندس سبحانی، دکتر یزدی، مهندس معین فر و دکتر پیمان که نامزد های خارج از مدار حاکمیت هستند، بنظر میرسد انتخابات دوره ریاست جمهوری در فضای متفاوت از چند دوره اخیر جریان خواهد یافت. خواهشمند است نظر تان را بطور جامع در این باره بیان کنید. بعقیده شما مردم و آزادخواهان ایران چه روشی را می باید در قبال این انتخابات اتخاذ نمایند.

حاج سید جوادی - انتخابات ریاست جمهوری در رژیم ولایت فقیه ایران را بدون بحث از کیفیت اختیارات مقام ریاست جمهوری در قانون اساسی این رژیم نمیتوان مورد بررسی قرار داد.

در اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی قوای حاکم بر جمهوری اسلامی به ترتیب زیر مشخص میشود:

«قوای حاکم بر جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت امر و امام امت، بر طبق اصول آئینده این قانون اعمال میگردد. این قوا مستقل از یکدیگرند و ارتباط آنها بوسیله رئیس جمهور برقرار می گردد.»

از اولین نگاه ساده به همین اصل به این نتیجه میرسیم که حق رای و نظر مردم در انتخاب رئیس جمهور با یک نوع حق و تسو و سانکسیون (sanction) ولایت امر و امام امت مشروط و محدود می گردد. بعبارت دیگر حق انتخاب مردم طبق مدلول این اصل، خود به خود و از قبل در حق انتصاب ولایت امر و امام امت از بیخ و بن مخدوش و مضموم میشود.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی بصورت قاطع و عمومی همه حقوق مردم در زمینه انتخاب (در مجلس خبرگان - در شورای نگهبان - در شورای تشخیص مصلحت - در مجلس شورای اسلامی - در شورای امنیت ملی و غیره و غیره...) در حوزه ولایت امر و امام امت مستحیل و منهدم میشود. در دو کلمه اگر خلاصه کنیم: باید بگوییم که طبق اصل ۵۷ قانون اساسی، قوای حاکم بر ایران متشکل از سه قوه ای است که اگر از یکدیگر مستقل هستند، اما تابع ولایت امر و امام امتی هستند که خود طبق همین اصل، مافوق قوای حاکم بر جمهوری اسلامی قرار دارد، امام امتی که نه از سوی مردم منصوب است و نه با رای مستقیم و غیر مستقیم مردم، منتخباً

در اینجا قصد ما تفسیر اصول و احکامی از قانون اساسی جمهوری اسلامی نیست که لبریز از تضاد و ناسخ و منسوخ بر کلیه حقوق اجتماعی و سیاسی مردم ایران به نفع حاکمیت و ولایت مطلقه فقیه خط بطلان می کشد، ما فقط به ذکر این نکته اکتفا میکنیم که بین اعمال و نتایج ناشی از این تضاد ها، در صحنه زندگی اجتماعی و سیاسی مملکت، هیچگونه تضادی با شکل و مضمون تئوری قدرت ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ندارد. بعنوان مثال، ریاست جمهوری در قانون اساسی جمهوری اسلامی، رئیس قوه اجرائیه و در واقع مسئول سازمانها و نهاد هایی است که تکلیف و وظیفه قانونی آنها حفظ امنیت جانی و مالی و حیثیتی مردم و مسئول اجرایی قوانینی است که تامین کننده امنیت مردم هستند.

اما همه میدانند که مردم ایران نه فقط دارای هیچگونه حمایت قضایی و حقوقی نسبت به جان و حیثیت خود از سوی نهاد های قانونی انتظامی و امنیت جمهوری اسلامی نیستند، بلکه نهاد های غیر قانونی نظیر گروههای حمله و ضربتی رزجاله و مزدور حاشیه نشین رژیم نیز در ورای قدرت نیروی انتظامی پاسدار و کمیته و بسیج، قدرت خاص خود را دارند و تا کنون هرگز دیده نشده است که مقام ریاست جمهوری ایران، حتی یک قدم در راه جلوگیری از تجاوز های غیر قانونی این گروهها برداشته باشد و یا حتی در کلمه در جواب هزاران هزار شکایت و دادخواهی افراد و گروهها از این نوع تجاوز های وحشیانه مافوق قانون رزجاله های مزدور داده باشد. دلیل ساده و طبیعی این سکوت و بی تفاوتی رئیس قوه اجرائیه اینست که وقتی نظام در بالا ترین نقطه قدرت نه منتخب مردم است و نه منصوب مردم، بلکه مافوق اراده مردم است بنابراین قوای حاکم بر جمهوری اسلامی که طبق اصل ۵۷ قانون اساسی زیر نظر ولایت فقیه قرار دارند در برابر مقام ولایت امر و امام امت مسئول و جوابگو هستند نه در برابر مردم. در نتیجه رئیس جمهور عضوی از اعضای رهبری نظام ولایت مطلقه فقیه و محرمی از محارم خلوتکده این قدرت است. آیا رای دادگاه برلین خود شاهد صادقی بر این واقعیت نیست؟

به این ترتیب باید به این نتیجه برسیم که وقتی در انتخابات مجلس شورای اسلامی از درست کرسی نمایندگی حتی یک کرسی نیز، نه به مخالفان نظام جمهوری اسلامی، بلکه به مخالفان خشونت ها و بی قانونی ها و تجاوز های نهاد های نظام نسی دهند، چگونه باید متوقع بود که در انتخابات ریاست جمهوری که فقط به یک کرسی و به یک نفر محدود میشود، فضای سیاسی مملکت را برای فعالیت انتخاباتی افرادی که خارج از دایره بسیار محدود حوزه ولایت مطلقه فقیه قرار دارند باز بگذارند؟ به این ترتیب من واقعا قصد و نیت افرادی نظیر مهندس سبحانی و دکتر یزدی و دکتر پیمان را در اعلام نامزدی برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری درک نمیکنم. سالها قبل از این آقایان، آقای بنی صدر در این گونه محاسبه های سیاسی با قبول ریاست جمهوری در تحت تابعیت آقای خمینی عملا شکست خورد، با این تفاوت که بنی صدر در اصل شناخت سرشت و طبیعت خمینی و کیفیت رابطه او با جهان بینی مذهبی و شریعت در توهم بود، اما امروز خیال نمیکنم که این آقایان در این توهم نخستین دوران انقلاب باقی مانده باشند.

امروز نیز مثل دیروز، این تنها خمینی یا خامنه ای نیستند که سکان قدرت را در دست دارند، این ترکیب شیمیایی از یک جریان تاریخی است که قدرت را نمایندگی میکند، ترکیب تاریخی از یک جریان مذهبی که هرگز نتوانست خود را با شرایط تحول فکری و فلسفی دوران ها سازگار کند. با یک جریان اقتصادی که هرگز به خروج از ساختار سنتی بازار اقتصاد مقابل سرمایه داری موفق نشد. این ترکیب در بستر تجدد قلبی و تو خالی دوران پهلوی ها و فقر فرهنگ اجتماعی جامعه، به نوعی مشروعیت تاریخی رسید و اکنون در سلطه چیر ضرورت ها خارج از توان و شعور خود به دوران استحاله افتاده است. در درون این استحاله است که اگر برای ورود آقای خاتمی در صحنه سیاست انتخاباتی رژیم بتوان دلیلی اقامه کرد، اما برای ورود های مکرر و یکنواخت مهندس سبحانی و دکتر یزدی و دکتر پیمان در صحنه های انتخاباتی رژیم چه در مجلس

شورای اسلامی و چه در ریاست جمهوری، هیچگونه دلیلی جز امتناع از اصل پویایی اندیشه تحول نمیتوان تصور کرد. زیرا از هر زبانی و از هر منطقی که حرکت کنند هرگز نمیتوانند بین دموکراسی و تکثر سیاسی و پلورالیسم، با ترکیب ایدئولوژی مذهبی در حکومت و دولت آشتی و سازگاری برقرار کنند. اندیشه این ترکیب ناموزوم و نامیمون یک بار برای همیشه در اوج و هبوط ولایت مطلقه ختمی و دولت اسلامی او شکست خورد و بار دیگر نظیر سلطنت واژگون شده پهلوی قابل رجعت و بازگشت نیست. این شکست ناشی از عملکرد رژیم اسلامی و آمار و نتایج مصیبت بار آن در فرهنگ و ذهن و زبان مردم ایران است. به همین دلیل میتوان گفت که اگر کسی نظیر خاتمی نبود که پا در صحنه انتخابات ریاست جمهوری رژیم اسلامی بگذارد، باید خاتمی را ایجاد میکردند. زیرا خاتمی به حق نعم البدل ناطق نوری است. ناطق نوری نماینده مرتجع ترین و عقب مانده ترین تیره و قشر آن ترکیب شیمیایی کذایی است که پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به قدرت رسید. قشری که امروز در شمار ثروتمندترین و فاسدترین گروههای مافیایی قدرت حاکم است و آخرین جریان بازمانده از دوران نخستین پس از انقلاب را نمایندگی میکند. و بهمین دلیل میتوان پیش بینی کرد که با انتخاب ناطق نوری به ریاست جمهوری رژیم، تشدید تضاد های درونی قدرت و افزایش روزافزون فاصله آن با مسائل سیاست داخلی و خارجی کشور، مجموع نظام سیاسی جمهوری اسلامی را به بن بست کامل می کشاند.

در مورد خاتمی با صفاتی که از او شنیده میشود و از گفته ها و نوشته هایی که از او به گوش میرسد میتوان گفت که ورود او به صحنه انتخابات ریاست جمهوری نه از مقوله جاه طلبی است و نه از طریق تحمل فشار است که لا اقل با واگذاری مقداری از آرای انتخابات به او از شدت ساختگی بودن و فرمایشی بودن انتخاب ناطق نوری بکاهند و به خیال خود ظاهر مقبول تری به چهره کزیه انتخابات از خود ساخته و پرداخته بدهند. اگر خاتمی از آلودگی به این دو احتمال برکنار باشد، بنابراین اول این سنووال مطرح میشود که چرا در انتخاباتی شرکت میکند که بر نتیجه غانسی آن از قبل، یعنی ریاست جمهوری ناطق نوری مطلع است؟

و سپس این سنووال مطرح میشود که در غیر آن صورت، آیا قطعی بودن انتخاب ناطق نوری منتفی شده است؟ آیا رژیم خطر فرو ریختن بن بست کامل خود را در انتخاب ناطق نوری احساس کرده است؟ آیا بر سر انتخاب خاتمی بعنوان باز کردن یک دریچه اطمینان برای تعدیل بحرانهای رو به افزایش داخلی و خارجی، در محفل در بسته زعمای رژیم، مخصوصا خامنه ای و رفسنجانی توافق نظری بوجود آمده است؟

از این سنووال ها که بگنیم به سنووال دیگری میرسیم و آن اینست که آیا کاری را که رفسنجانی برای ایجاد تمرکز سیاسی قدرت در دوره ریاست جمهوری نتوانست انجام دهد، خاتمی میتواند به سامان برساند و صحنه گسترده و هولناک خشونت و فساد را در بستر نظام شکمبار و طفیلی نظام اداری و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی رژیم جمع و جور کند و ولایت امر و امامت را در مقامی تشریفاتی و بدون حق اعمال نفوذ و دخالت در امور مملکت بنشانند؟

این همه از جمله سنووال هایی است که جواب آن را باید در کیفیت تحولات و در رابطه با میزان تحمل رژیم در برابر این تحولات جست و جو کرد. اما بنظر من آزادخواهان ایران فقط در هنگامی میتوانند طبق قانون عقل و درایت، دستی را بفشارند که برای مذاکره و گفت و گو به سوی آنها دراز شده باشد، نه دستشان را به سوی دستی دراز کنند که در مشت او جز گلوله و چاقو چیزی برای ارائه وجود ندارد. ماباید انتخابات ریاست جمهوری را چیزی بعنوان یک امر داخلی رژیم تلقی کنیم و بر اساس این تلقی، آنرا بعنوان اجرای یک نمایشنامه از پیش ساخته و پرداخته ای که بازیگران واقعی آن یعنی مردم ایران از صحنه غایب هستند اعلام کنیم.

و این مسئله را به گوش رژیم و جامعه بین المللی بخواهیم که اگر رژیم، ملت ایران را در صحنه انتخابات ریاست جمهوری که یکی از حقوق بدیهی آنهاست شرکت

نمیدهد، لا اقل از ناظران بی طرف بین المللی و مجامع جهانی حقوق بشر دعوت کند که با حضور خود و شرکت آزادانه در حوزه های رای گیری و گفت و گوی آزاد با مردم تهران و شهرستانها و روستا های مملکت، افکار عمومی جهان را از جریان انتخابات در کشوری که بقول زعمای رژیم جمهوری اسلامی، مخصوصا هاشمی رفسنجانی، آزاد ترین کشور جهان است کما هو حق آگاه سازند.

راه آزادی - از توضیحات شما این استنباط میشود که به اندازه لازم به تحولاتی که در نیرو های درون حاکمیت بریده تحولاتی که در جامعه و ذهنیت مردم ایران طی چند سال گذشته صورت گرفته است عنایت نمیکنید. به نظر می رسد به امر قشریندبهای سیاسی و شکاف های درون حاکمیت و میان نیرو های اسلامی بهای لازم نمی دهید. حتی احتمال می دهید ورود آقای خاتمی به کارزار انتخابات با این نیت است که «ظاهر مقبول تری به چهره کزیه انتخابات از خود ساخته و پرداخته بدهند.» سنووال اینست که اگر آزادخواهان و مردم ناراضی که در جستجوی راه برون رفت هستند، به توصیه شما عمل کنند و انتخابات را تحریم کنند آیا نتیجه آن به ابدی کردن سلطه ناطق نوری ها که شما بدستی اورا «نماینده مرتجع ترین و عقب مانده ترین تیره» از حکومتگران معرنی میکنید نخواهد انجامید.

حاج سید جوادی - اگر به توضیحات من توجه کرده باشید، من از ترکیب شیمیایی از یک جریان تاریخی حرف زدم که اکنون در جزو ضرورت های خارج از توان و شعور خود به استحاله افتاده است... آیا این جمله کافی نیست برای اینکه ثابت کند که من به قول شما «از تحولاتی که در نیرو های درون حاکمیت و در جامعه طی چند سال گذشته صورت گرفته است...» بی توجه نبوده ام؟ و بدنبال آن آیا من ورود آقای خاتمی به فعالیت های انتخاباتی ریاست جمهوری را، خود یکی از دلایل وجود همین تحولات در درون حاکمیت و در ذهن و زبان جامعه ندانسته ام؟

و اگر به قضاوت من درباره آقای خاتمی توجه کرده باشید من گفته ام که: «در مورد خاتمی با صفاتی که از او شنیده میشود و از گفته ها و نوشته هایی که از او به گوش میرسد میتوان گفت که ورود او به صحنه انتخابات ریاست جمهوری نه از مقوله جاه طلبی است و نه از طریق تحمل فشار، اما در جمله بعدی منظور من این بوده است که اگر نیت سردمداران رژیم، در زمینه ورود خاتمی کاستن از شدت قلبی بودن انتخابات و بزرگ کردن چهره رژیم است، اما ظاهرا خاتمی کسی نیست که سرمایه اجتماعی و اخلاقی خود را در راهی مصرف کند که سرانجام بهره ای جز مخدوش کردن این سرمایه او نزد قشر هایی که به او امید بسته اند عاید او نشود. بنابراین اگر خاتمی نه جاه طلب و فرصت جوست و نه حاضر است که با قبول چند در صدی از آرای یک انتخابات غیر قانونی و فرمایشی، به چهره کزیه خود کامگی مطلق رژیم چین و چروکی از آزادی بدهد، سنوالاتی درباره علت حضور او در صحنه انتخابات مطرح میشود که من تعدادی از این سنووالها را مطرح کرده ام. طبعاً مهمترین علت حضور خاتمی با خصوصیات که درباره او میگویند بهمان مسئله افتادن رژیم در سرازیری استحاله و تشدید تضاد های درونی آن و همچنین بحران مربوط به سیاست خارجی رژیم و شکست پی در پی برنامه های اقتصادی آن و تبدیل شدن مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه به بن بست های غیر قابل حل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مربوط میشود.

اما تحولات حادث در نیرو های درون حاکمیت، ناشی از همین پویایی و دینامیسم تضاد های روزافزون بین حاکمیت خود کامه رژیم و خواست ها و مطالبات بنیادی جامعه است که ریشه پویایی و دینامیسم آن را باید در شرایطی که به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ منتهی شد، جست و جو کرد. تجربه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در جهت

براندازی حکومت آزادخواه و دمکرات دکتر مصدق سرمایه گرانمایی برای قضاوت در اوضاع کنونی جامعه و رژیم خود کامه اسلامی است.

انقلاب بهمن نتیجه پرسیایی تحولات درونی جامعه و گستردگی و تحرک نیرو هایی بود که در زمینه تقاضای رو به گسترش اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خود، عرضه مناسبی از سوی رژیم فاسد پهلوی نمی دیدند، از برخورد و تصادم بین آن پرسیایی درونی جامعه سرخورده از نتایج کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و آن ایستادگی و رکود آلوده به فساد و خشونت رژیم پهلوی، انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بوجود آمد. اما نیرو های مخالف در پراکندگی و تفرقه کامل از یکدیگر و حتی در تضام های ایدئولوژیکی و جهان بینی های پندارگرایانه در مقابل هم، از تطابق و هماهنگی هدف ها و برنامه های خود در جانشینی قدرت و آمادگی عقلانی و منطقی برای پر کردن خلاء قدرت عاجز ماندند.

ما اکنون در آستانه تکرار چنین تجربه ای قرار گرفته ایم. به نظر من از درون رژیم خود کامه ولایت فقیه، راه حلی برای خروج از بحران ایجاد نخواهد شد و همچنین از ترکیب مسالمت آمیز آرا و نظریات نیرو های مخالف خارج از رژیم، با نیرو های پراکنده داخل رژیم، زمینه ای برای پرهیز از خشونت و تاسیس دولتی مخلوط از این دو ترکیب ناموزن و همزیستی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آنها در کنار یکدیگر به وجود نخواهد آمد. و به نظر من تحریم انتخاب ریاست جمهوری به ابدی کردن سلطه ناطق نوری ها هم منتهی نخواهد شد، زیرا منطق درونی مسائل جامعه و پرسیایی جبری تضاد های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، تحولات نیرو های درونی رژیم را متوقف نخواهد کرد.

راه آزادی - شما از ورود اشخاصی نظیر مهندس سبحانی، دکتر یزدی و دکتر پیمان در صحنه سیاست انتخاباتی اظهار تعجب میکنید و کار آن ها را دور از منطق تلقی میکنید. بنظر شما شخصیت های سیاسی ایران که معتقد به مبارزه و تحول سیاسی مسالمت آمیز هستند، اگر از فرصت هایی نظیر انتخابات با انگیزه باز کردن نسبی فضای سیاسی و مطرح ساختن اپوزیسیون خارج از مدار حاکمیت در صحنه سیاسی ایران استفاده نکنند پس چه باید بکنند؟ شما که به تغییر و تحول مسالمت آمیز معتقد هستید چه روشی را برای نیرو های سیاسی درون کشور و آزادخواهان ایران توصیه میکنید؟

حاج سید جواد - در اینجاست که مطلب مربوط به سؤال شما مطرح میشود و آن رویه و سبک و سیاق اندیشه و رفتار افرادی است که در خارج از رژیم هستند و در عین حال به قانون اساسی جمهوری اسلامی یعنی ولایت مطلقه فقیه به قول خود احترام می گذارند و با اعلام نامزدی خود در انتخابات، خواستار استفاده از حقوق سیاسی و اجتماعی ای هستند که در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش بینی شده است.

به نظر من تجربه همه جریانهای انتخاباتی از بعد از انقلاب تا کنون ثابت کرده است که دینامیسم و تحرک دوران انتخاب، چه انتخابات مجلس شورای اسلامی و چه ریاست جمهوری در متن جامعه، عموماً و در درون نیرو های پراکنده و منزوی مخالف مشروط خصوصاً، انعکاس و استمرار ندارد. شدت فشار و خشونت ناشی از خود کامگی و استبداد رژیم یکی از دلایل اصلی و مزمن این انقطاع پرسیایی و دینامیسم سیاسی در درون نیرو های مخالف جامعه است. اما این پراکندگی و انزوا و انقطاع جامعه از وظایف و تکالیف رژیم به صورت طبیعت ثانوی در سرشت اجتماع ما در آمده است.

به این ترتیب شرکت و اظهار آمادگی برای شرکت در هر انتخاباتی از سوی افراد و گروههای مخالف ولایت مطلقه فقیه، نه اینکه به استحکام و تقویت این افراد و نیرو ها و گسترش مواضع سیاسی و اجتماعی آنها پس از انتخابات منتهی نمیشود بلکه بر عکس رژیم خود کامه و مزدوران دست اندر کار گردش امور سیاسی و انتخاباتی آن را در شیوه های برخورد خشونت آمیز و تهدید و ارضاع و توطئه، محرب تر و روزیخته تی

میکند و در هر مرحله از انتخابات بجای اینکه بر تحرک و پرسیایی و همبستگی و اتحاد اندام واره و ارگانیک قشر های اجتماعی افزوده شود، بر عکس بی تفاوتی و نا امیدگی آنها را افزایش میدهد.

به این ترتیب به نظر من تجربه صد سال مبارزه در بستر فرهنگ عقیم سیاسی و اجتماعی جامعه ایجاب میکند که نیرو های مخالف، با استخراج منطقی و عقلایی احکام این مبارزه طولانی، برای آزادی و تجدید حیات مادی و معنوی جامعه، کلام و زبان فلسفه و اندیشه ای در خور شرایط زمان و تحولات پیچیده جهانی ارائه دهند. و جریان های عادی و روز مره و کلیشه ای را در چارچوب سیاست دولت و رژیم نظیر انتخابات تحت الشعاع مفاهیم بنیادی ای که از احکام مبارزه صد ساله مردم ایران بدست میآید قرار دهند.

بعنوان مثال من با شرکت آقایان سبحانی و یزدی و پیمان در انتخابات ریاست جمهوری مخالف نیستم، اما به نظر من آنها باید قبل از اعلام نامزدی خود برای شرکت در انتخابات، شرایط سیاسی و اجتماعی را که شرط سلامت و جدی بودن هر جریان انتخاباتی است به اطلاع رژیم و مردم برسانند و شرکت خود را در انتخابات مشروط به تامین این شرایط اعلام کنند. چون مسائلی نظیر انتخابات مجلس و ریاست جمهوری تابعی از مسائل بنیادی مربوط به ادراک جامعه عموماً و قشر های حاکم خصوصاً، از فلسفه و حکمت و دولت و حقوق اجتماعی و سیاسی مردم جامعه است. مسئله اینست که اگر عقیده ما بر تحول مسالمت آمیز استوار است نه بر توسل به قهر و خشونت، اما تحول مسالمت آمیز نیز در مقاطع مختلف سیاسی باید دارای خصوصیات و شیوه های متفاوت از شیوه های مراحل قبلی خود باشد. اعتقاد بر تحول مسالمت آمیز و اجتناب از خشونت فقط به اعلام شرکت در هر انتخاباتی که مجری و مدیر مطلق آنها رژیم و مزدوران آن است ختم نمیشود، زیرا رژیم ولایت مطلقه فقیه خود در حکومت، جز با خشونت و تجاوز هرگز تمایلی به اتخاذ روش های مسالمت آمیز ندارد و نداشته است. اینکه مهندس بازگان در آخرین مصاحبه خود با خبر نگار آلمانی می گوید که با این رژیم هیچگونه راه رستگاری، امیدوی وجود ندارد، ناشی از این تجربه است که او در توجه به روش مسالمت آمیز و ماشاات با رژیم تا حد وظیفه و تکلیف شرعی چه در دوران ریاست دولت موقت و چه پس از آن، چیزی فرنگار نکرده بود. بنابراین اگر باید همچنان از شیوه های توسل به قهر و خشونت اجتناب کرد اما باید برای ادامه راه مسالمت آمیز به شیوه های تازه تر و موثر تری متوسل شد. به نظر من آنچه را که از تجربه دهها سال تلاش و کوشش برای آزادی و دمکراسی بدست آمده است باید بصورتی صریح و در چارچوب یک برنامه سیاسی، اجتماعی روشن و برکنار از پیشداوریهای مذهبی و مسلکی نا ساز با ضرورت هماهنگی و همبستگی عمومی جامعه بیان کرد و از قبل نتایج سوره سیاسی و اجتماعی عدول از اصول این برنامه را از سوی رژیم در کیان استقلال مملکت و قدرت اجتماعی و اقتصادی دفاع از این استقلال را از سوی مردم ایران در چارچوب یک حرکت سیاسی متحد اعلام نمود. مهمترین وظیفه آزادخواهان و مخالفان خود کامگی رژیم اینست که قبل از همه به این واقعیت که خود یک تجربه تاریخی مکرر در حیات سیاسی ماست توجه کنند که: اگر رژیم جمهوری ولایت مطلقه فقیه نظیر رژیم خود کامه پهلوی خود به دست خود با توسل به قهر و خشونت و فساد و چشم پوشی و بی اعتنایی به آثار سیاسی و اجتماعی آن بر موجودیت خود، زمینه انهدام و زوال خود را فراهم میکند، اما هرگز فضای مساعد سیاسی و اجتماعی برای وساق و همبستگی و اتحاد و اشتراک مساعی برای آزادخواهان و مخالفان فراهم نمی نماید. ژاک ژولیار روشنفکری فرانسوی می گوید: «اگر با فرمان و حکم نمیتوان جامعه را تغییر داد (پایان توهامات انقلابی) با انجام انتخابات هم این تغییر میسر نیست (پایان توهامات اصلاح طلبی) فقط یک عمل مدارم و مصمم از سوی جامعه است که میتواند او را گام به گام بسوی اندیشه ای که از هویت خود دارد بکشانند.»

تحریم انتخابات کار درستی نیست

مصاحبه با آقای بیژن حکمت

درباره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی

س - نظر شما نسبت به انتخابات ریاست جمهوری که بزودی برگزار میشود چیست؟

ج - این انتخابات از سویی در فضای تشدید فشار تدارک دیده میشود، زندانیان سیاسی را دوباره به جوخه اعدام می سپرند، کارگران شرکت نفت را سرکوب میکنند و علیه روشنفکران دگراندیش به انواع توطئه ها دست می زنند تا مرعوب و فراری شان سازند. واکنش نسبت به رای دادگاه برلین نیز جوئی شعاری و افراطی بوجود آورده که بر روند مبارزات انتخاباتی سایه خواهد افکند، ولی از سوی دیگر نامزدی آقایان یزدی، سحابی، پیمان و اصولا نامزد های دگراندیش که در خارج از نظام قرار دارند و نیز ورود حجت الاسلام خاتمی به صحنه انتخابات زمینه مساعدی را برای مبارزه علنی علیه فشار و اختناق در جهت گشایش فضای سیاسی بوجود آورده است. برخی تحت تاثیر افزایش جو اختناق و یا اصولا از این دیدگاه که انتخابات آزاد نیست آنرا تحریم کرده اند و به زمینه ای که برای پیکار علنی بوجود آمده کمتر عنایت میکنند.

س - طرفداران تحریم می گویند که دعوت مردم به شرکت در انتخاباتی که آزاد نیست و نامزد های دگر اندیش - حتی اگر از صافی شورای نگهبان هم بگذرند - از امکانات کافی برای تبلیغ نظریات شان برخوردار نیستند، برای رژیم نوعی مشروعیت بوجود می آورد؟

ج - ما وقتی در جهت نوعی مشروعیت رژیم حرکت میکنیم که نظام را تایید کنیم ولی ابراز مخالفت در چارچوب نظام در جهت تغییر آنست وگرنه هر اقدامی را در این چارچوب - حتی انتشار یک مجله مستقل و دگراندیش - را باید مشروعیت بخشیدن به جمهوری اسلامی تلقی کرد. اینجا مسئله دو طرفه است. مسلما جمهوری اسلامی با آزاد گذاشتن نشریات مستقل می کوشد در داخل و خارج چهره ای تسامح جویانه از خود بنمایش بگذارد و یا شرکت بیشر مردم در انتخابات را به طرفداری از نظام تعبیر کند ولی از سوی دیگر نشریات مستقل و یا کاندیدا های مخالف نیز این امکان را می یابند تا نظریات خود را میان مردم تبلیغ و ترویج کنند.

س - ولی بالاخره معیار ما برای شرکت یا عدم شرکت در انتخابات چیست؟

ج - تا جایی که به ما بعنوان سازمان سیاسی مربوط میشود معیار ما روشن است. ما خود مان وقتی میتوانیم با معرفی نامزد در انتخابات شرکت کنیم که از آزادی فعالیت سیاسی بر اساس همین برنامه هایی که داریم برخوردار باشیم بنابراین آزادی احزاب و مطبوعات دگراندیش نخستین شرط یک انتخابات آزاد است که زمینه شرکت ما را نیز فراهم می آورد. ولی وقتی چنین آزادهایی وجود ندارد نخستین وظیفه ما اینست که بگوییم این انتخابات آزاد نیست، کاندیدا های مخالف و اصولا مخالفان نمیتوانند آزادانه نظریات خود را در میان مردم ببرند و به این ترتیب حق انتخابات از مردم سلب شده است. فزون بر این معیار های مذهبی برای کاندیدا ها برابری مردم را نقض میکند. ما باید با استفاده از فرصت انتخابات دیدگاه کشورمندان و شهروندان خود را در برابر دیدگاه دولت مذهبی قرار دهیم. ما ایرانی هستیم و همه ایرانیان، مستقل از عقیده و زبان و جنسیت خود، باید از حقوق مساوی برخوردار باشند. چنین دیدگاهی کشور را پایه و اساس حقوق مردم قرار میدهد و نه مذهب را. دیدگاه کشورمندان همان دیدگاهی است که در زبان های خارجی لائیک خوانده میشود و اصطلاحی است که بهتر از «جدایی

دین از دولت» میتواند نظر ما را منعکس کند. ببخشید حاشیه رفته ولی فرصتی بود تر این را نیز عرض کنم.

در وهله دوم برای شرکت در انتخابات به شکل پشتیبانی از نامزد های معینی یا حتی مخیر گذاشتن مردم به شرکت یا عدم شرکت در انتخابات باید تحلیلی سیاسی از یک انتخابات معین داشت.

انتخابات در جمهوری اسلامی و بویژه این انتخابات آزاد نیست ولی فرمایشی هم نیست. در جمهوری اسلامی بر خلاف سایر رژیم های استبدادی - تک حزبی، نظامی و شاهی - اختلافات گروهها، جناحها و گرایشهای طرفدار نظام حاکم به داوری مردم گذاشته میشود. نتیجه انتخابات پیشاپیش معلوم نیست و با وجود صافی شورای نگهبان، ولی فقیه مانند شاه یا «دفتر سیاسی» لیست نمایندگان یا شخص رئیس جمهور را تعیین نمیکند. در انتخابات جمهوری اسلامی مسلما تقلب و اعمال نفوذ هم وجود دارد ولی این امر در مجموعه انتخابات تعیین کننده نیست. ساختار قدرت در این نظام که از انقلاب برآمده و بر اساس مصالحه منافع و دیدگاههای متعارض بنا شده است مراجعه به داوری مردم را دوباره نزاع ها و اختلاف های هیات حاکمه ضروری میسازد. این اختلاف نظر ها در یک فضای نیمبند سیاسی طرح میشود. در مطبوعات و رسانه ها منافع و دیدگاههای گوناگون در چارچوب نظام حاکم مورد بحث و جدل قرار میگیرد و این امر که مخالفان سیاسی رژیم از شرکت در چنین فضایی محروم اند و از طریق نظام سرکوب میشوند در این واقعیت تغییری نمی دهد. همانطور که در رژیم آپارتاید سلب حقوق سیاه پوستان مانع آن نبود که سفید پوستان اختلاف نظر های خود را به داوری بخشی از جامعه بگذارند. ولی در جمهوری اسلامی که تبعیض بر اساس عقیده است و نه رنگ پوست، شکاف در میان گروههای حاکم و فشار های اقتصادی و اجتماعی این امکان را بوجود می آورد که برخی از مخالفان ملتزم به نظام بتوانند در انتخابات شرکت کنند.

اگر این تحلیل درست باشد رای مردم میتواند در سیاست های نظام تاثیر بگذارد. از اینرو حتی اگر هم تنها از درون نظام نامزدی با برنامه سیاسی نسبتا پیشرفته ای در شرایط جمهوری اسلامی یا به میدان گذاشتن ما نباید به مردم بگوییم در انتخابات شرکت نکنید چون نتیجه پیشاپیش معلوم است یا این هر دو کاندیدا سر و ته یک گریاسند. هیچ کدام از این گزاره ها با واقعیت خوانا نیست. مبارزه طرفداران رژیم کرد برنامه خاتمی چه شکست بخورد و چه پیروز شود، بهر حال زمینه مساعد تری را برای مبارزه نیرو های دمکرات بوجود می آورد. هم اکنون اظهارات خاتمی در مورد ولایت فقیه این امکان را پدید آورده است تا آقای مهندس سحابی نیز آشکارا اعلام کند که به ولایت فقیه معتقد نیست ولی از قانون تبعیت میکند.

معیار ما اینجا فراهم آمدن زمینه بهتری برای مبارزه است. اگر ارزیابی ما این باشد که نامزد ها چنان از صافی گذشته اند که نتیجه انتخابات هیچ تاثیری از این دیدگاه نخواهد داشت میتوان انتخابات را تحریم کرد.

در انتخابات دوره هفتم با نامزدی خاتمی و حتی بدلون توجه به نامزدی دگراندیشان تحریم انتخابات شعار درستی نیست. ولی ما در عین حال با نامزدی آقایان یزدی و سحابی مواجهیم که سابقه و برنامه سیاسی آنها به برنامه های ما بسیار نزدیک است. نامزدی آنها و شرکت در مبارزه انتخاباتی حتی اگر شورای نگهبان نیز نامزدی آنان را تایید نکند خود گام بزرگی در مبارزه علیه انحصار طلبی و استبداد است. بنابراین ما نیز در گام نخست از نامزدی کاندیدا های دگراندیش بویژه یزدی و سحابی که در حقیقت مبارزه ای برای ایجاد پیش شرط های یک انتخابات واقعا آزاد است پشتیبانی میکنیم و اگر شرایط جامعه و توازن نیرو، شورای نگهبان را به تایید این نامزدی راداشت و اگر نامزد ها خود تشخیص دادند که حد اقل شرایط برای فعالیت انتخاباتی و ماندن در صحنه وجود دارد، ما مردم را به گزینش آنان فرامی خوانیم. البته در چنین شرایطی به احتمال زیاد عده ای به سود یک نفر کنار خواهند رفت.

س - با توجه به امکانات تبلیغی و با وزنه سیاسی این کاندیدا ها، اگر انتخابات به دور دوم کشیده شود مسلما ناطق نوری و خاتمی در برابر هم قرار خواهند گرفت آن وقت شما چه موضعی پیش میگیرید؟

ج - مسلما مردم را به عدم شرکت در انتخابات فرا نمی خوانیم.

س - چرا با استدلال هایی که آوردید از خاتمی پشتیبانی نمیکنید؟

ج - اگر آقای خاتمی به صراحت در برنامه خود بپذیرد که مخالفان و دگراندیشان از آزادی تشکل و فعالیت سیاسی برخوردار خواهند بود، آن وقت میتوان در این مورد فکر کرد و جوانب مختلف آنرا سنجید. ولی بگذارید این مطلب را به آن زمان واگذار

به چه کسی باید رای بدهیم

س. نورسته

هشت سال پیش زمانی که هاشمی رفسنجانی خود را برای نشستن بر کرسی ریاست جمهوری آماده می کرد، علیرغم فضای سرد و بیروح انتخابات، سیاست هایی که از آنها صحبت می شد، اهمیت خاصی به آن بخشیده بود. اگر شعار های اصلی آن زمان را بخاطر بیابوریم، نامزد بی رقیب ریاست جمهوری از توسعه اقتصادی، قانون و فضای بازش داد سخن می داد و مطبوعات غرب در او چهره شخصیتی را می دیدند که می بایست ایران بنیادگرا را بسوی جامعه اسلامی میانه رو سوق دهد و راه را برای اصلاحات مهم تر بگشاید.

امروز پس از هشت سال جامعه ایران در کجا ایستاده است. فضای سیاسی ایران دستخوش چه تغییراتی شده است؟ حقوق مدنی شهروندان تا چه اندازه رعایت میشود و حکومت قانون در چه وضعی قرار دارد؟ بدون پاسخ دادن به این سئوالات و نقد دوره گذشته چگونه میتوان درباره انتخاباتی که در پیش است نظر داد؟ هر چند این بار نامزد ها نه بطور نمایشی بلکه بصورت واقعی از برنامه های متفاوتی دفاع میکنند و تنوع مبارزات انتخاباتی حسابی داغ است.

انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری در پی انتخابات مجلس پنجم در حقیقت دومین تجربه سیاسی در جمهوری اسلامی سالهای اخیر است که طی آن گروه های درگیر در حاکمیت سرنوشت خود را بدست صندوق های رای می سپزند. بنظر می رسد نگاه به جایگاه این حادثه در شرایط تاریخی امروز جامعه ما بناگزیر جنبه های مختلفی را دربرمیگیرد. بازیگران اجتماعی هریک با برداشت، دید خود به سراغ این حادثه میروند و با تجربه و داده های خاص خود نسبت به آن موضع می گیرند.

بنظر نگارنده بحث پیرامون انتخابات آینده را میتوان از سه زاویه بسیار متفاوت مورد بررسی قرار داد: نگاه اول به نهاد سیاسی کنونی و نمایندگان و نیرو های تشکیل دهنده آن مربوط است. نگاه دوم تجربه جامعه مدنی ایران در برابر این حادثه و حوادث مشابه را در برمیگیرد و سرانجام نگاه سوم به نوع برخورد اپوزیسیون و اثرات احتمالی این واقعه در ترکیب و صف بندی های موجود می پردازد.

۱ - نهاد سیاسی ایران

جامعه شناسی سیاسی ایران

جامعه شناسی سیاسی ایران نمیتواند از کنار این نکته مهم بی توجه بگذرد که در چند سال گذشته نوعی قطب بندی سازمانی و نظری بسیار روشن در بخش های مختلف حاکمیت رخ داده است و اختلافاتی که از همان ابتدای انقلاب هم می شد در صفوف کسانی که بر قدرت چنگ انداخته بودند، دید امروز در قالب و رنگ و بعدی جدید مطرح میشود. بسته بودن فضای سیاسی ایران اجازه ندادند که این اختلافات به اندازه کافی مورد انکشاف قرار گیرد ولی نوعی «دمکراسی» محدود و تحمل بر روابط میان این نیرو ها حاکم است. آنچه امروز و در وهله نخست به گروهبندی جدید اهمیت می بخشد، نه وجود چند دستگی که مضمون بحث هایی و دورنما های سیاسی است که هر یک از این نیرو ها به میان می کشند.

بخشی از نیرو هایی که در محدوده حاکمیت کنونی قرار دارند، بنوعی بازاندیشی و نقد اندیشه های گذشته خود دست زده اند و دیگر بطور بی چون و چرا از باور های گذشته خود پیرامون مسائلی مانند جامعه اسلامی، ولایت فقیه و... جانبداری نمیکند. نقد گذشته و بویژه سست شدن باور به امکان ایجاد جامعه اسلامی روایی، این نیرو ها را به واقعیت های جامعه مدنی امروز نزدیک و حساس کرده است. این روند انتقادی هر چند در میان همه بخش ها به یکسان پیش نرفته است، اما در هويت نظری و سیاسی آنها

تغییراتی را بوجود آورده است که نباید از کنار آن بی تفاوت گذشت. اینکه امروز خط امامی های سابق و کارگزاران هوادار رفسنجانی و یا بقول «راست مدرن» بایکدیگر علیه راست سنتی و محافظه کار متحد میشوند، فقط در این چهارچوب قابل درک است. در یک کلام ویژگی بخش بزرگی از نیرو های انتقادی داخل حکومت هويت شکل نگرفته و خصلت گذاری موضع سیاسی آنهاست. اما این واقعیت جدید از آن نظر بر دنیای سیاست در ایران اثر خواهد گذاشت که دیگر در را نمیتوان بر همان پاشته قدیمی چرخاند و شکاف های جدی در سد نفوذ ناپذیر تفکر اسلام تسام گرا و انحصار طلب بوجود آمده است.

انتخابات مجلس پنجم اولین تجربه صف آرابی جدید در فضای سیاسی حاکمیت بود، چرا که در گذشته همه چیز از طریق ژد و بند و توافق های پشت پرده و یا دسیسه و زور حل و فصل می شد و انتخابات ریاست جمهوری اینبار به خطوط جدایی جناح ها برجستگی خاصی بخشیده است.

۲ - جامعه مدنی ایران

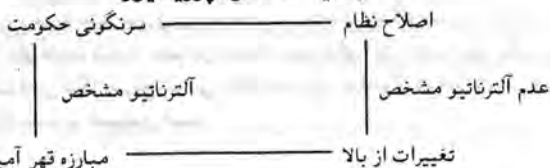
انقلاب بهمن مردم ایران را با سیاست آشتی داد. جوانان ما پلران خود را که به سیاست بی باور بودند، به میدان کشاندند و ما صاحب یک جامعه سیاسی هیجانی ولی بی تجربه شدیم. شکست انقلاب و حوادث سال های بعد بویژه خشونت مثال زدنی حکومت در برخورد با مخالفان، آنچنان سرخوردگی در جامعه ما بوجود آورد که بی اعتمادی، ترس و بی باوری عمیق ویژگی های آنند.

با چنین تجربه و نگاهی، جامعه مدنی ناشده ایران چگونه در برابر حوادثی مانند انتخابات ریاست جمهوری واکنش نشان می دهد؟ اگر به گذشته نزدیک برگردیم بی شک گرمای حوادثی مانند انتخابات مجلس پنجم برای ذوب کردن یخ های ضخیم بی اعتمادی و تنفر بسیار ناچیز بودند. تعداد بسیار زیاد کسانی که بر اساس همه شواهد به اجبار و از روی ترس با پای صندوق های رای رفته بودند و رای سفید یا فائزتری به صندوق انداخته بودند، نشان می دهد که اختلافات حاکمیت در قالب جدید و جدی و آتیم برای اکثریت مردم چنگی به دل نمی زند. اما با این وجود نباید این تجربه را هر چند در میان گروه های محدود جامعه دست کم گرفت. جامعه مدنی ایران - دست بر قضا نگاه در عقب مانده ترین اقشار خود - تجربه و برداشت سیاسی جدیدی از نهاد قدرت را موزه مزمه میکند که میتواند در آینده به سرمایه فرهنگی جامعه سیاسی ایران تبدیل شود. برد سیاسی شعار ها و مطالبات دمکراتیک در چنین فضای فرهنگی به مراتب آسانتر از جامعه ای است که در آن خبری از این تجربه های محدود هم نیست. در شرایط فعلی داده مهمی که می تواند تحلیل مورد نظر را دچار دگرگونی جدی کند، چند و چون مبارزات انتخاباتی و طرح مطالباتی است که از جذابیت لازم برخوردار باشد. حضور خاستی و برخی دیگر شخصیت های مذهبی دمکرات (در صورتی که از صافی شورای نگهبان بگذرند) زمینه را برای مشارکت وسیعتر مردم فراهم کرده است.

۳ - اپوزیسیون ایران

تحولات در نهاد سیاسی حاکم بر ایران در طول هجده سال گذشته همواره اثرات قابل توجهی در اپوزیسیون ایران برجا گذاشته است. نظریه استحاله حکومت و بحث های گسترده ای که پیرامون آن بوجود آمد، در حقیقت با انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری به میان کشیده شد. هر چند نباید از یاد برد که تغییرات فکری جدی در بخش هایی از اپوزیسیون به شکل گیری نوعی نگرش جدید به قدرت سیاسی و حکومت و جامعه مدنی انجامیده است که در برخورد با وقایع ایران تاثیر تعیین کننده دارند. در آن زمان شعار انتخابات آزاد از سوی نیرو هایی مانند جمهویخواهان ملی با این امید و باور طرح شد که جمهوری اسلامی بناگزیر به منطق جامعه باز میبایست گردن می گذاشت.

نماگر سیاست های اپوزیسیون



مقایسه مواضع امروزی اپوزیسیون ایران در بخش های گوناگون آن از پراکنندگی چشمگیری حکایت میکند که همزمان ضعف های ساختاری این نیرو ها را هم آشکار می سازد. اپوزیسیون ایران بر سر ماهیت و شکل نظام آتی سیاسی، چگونگی و ابزار دستیابی به هدف های مورد نظر و چگونگی برخورد با جمهوری اسلامی دچار اختلاف

نظر های عمیقی است که چشم انداز هر نوع اتحاد گسترده و همه جانبه را بکلی غیر ممکن میسازد. نیرو هایی که از هم اکنون برای آلترناتیو سیاسی مشخص مورد نظر خود مبارزه میکنند (مجاهدین، سلطنت طلبان، چپ های جمهوری دموکراتیک)، از سویی خواستار سرنگونی حکومت هستند و خشونت را بعنوان ابزار ناگزیری مشی خود دست کم اجتناب ناپذیر قلمداد میکنند و یا با آن مخالفتی ندارند. از سوی دیگر شکل آتی حکومت مورد نظر خود را هم از همین امروز تبلیغ میکنند. در برابر این مجموعه، طیف وسیع دیگری از نیرو های اپوزیسیون قرار دارد که ضمن نفی خشونت، خواهان تغییر حکومت فعلی خواه بصورت اصلاحات تدریجی از بالا و چه بصورت آوردن مردم به میدان ناگزیر ساختن حکومت به عقب نشینی هستند، تفاوت های اساسی در این طیف به نوع برخورد با نهاد سیاسی کنونی و نقش مردم در حرکات سیاسی آینده باز می گردد. در نگاه این بخش از اپوزیسیون در مقایسه با بخش های دیگر پنج ویژگی مهم را میتوان باز شناخت:

نخست: اجتناب از خشونت و تمایل به یافتن راه حل های مسالمت آمیز و سیاسی برای بیرون رفتن از بن بست فعلی. یعنی حتی خشونت نهاد سیاسی دست آویزی جهت تقدیس خشونت در جامعه و یا در مبارزه سیاسی قرار نمی گیرد.

دوم: تکیه بر ضرورت رشد فرهنگ سیاس مردم از طریق تجربه مبارزه سیاسی و ناصله گرفتن از خصوصیات جامعه هیجانی که به شخصیت های فرزند تکیه میکنند. در این نگاه مبارزه سیاسی جزئی از مبارزه برای توسعه جامعه مدنی به شمار میرود.

سوم: مسئولیت پذیری اپوزیسیون در برابر جامعه حتی در شرایط بسیار نابرابر امروزی. یعنی اپوزیسیون سیاست های خود را به نوع رفتار حاکمیت منوط نمیکند و به نقش خود در تاثیر گذاری بر جامعه و حتی نهاد سیاسی از طریق فرهنگ و کردار خود، اذعان دارد.

چهارم: بخش بزرگی از این نیرو ها بتدریج برخورد ماهیتی با جمهوری اسلامی را با برخورد سیاسی جایگزین میکنند و حق حیات نیرو های سیاسی - مذهبی یا مذهبی - سیاسی را به شرط رعایت قواعد بازی دموکراتیک برسمیت می شناسد. این درک برای وادار کردن رژیم کنونی به عقب نشینی از سیاست سرکوبگرانه خود و نیز توسعه فرهنگ تحمل و همزیستی گرایش های مختلف دارای اهمیت بسیاری است.

پنجم: برای این نیرو ها مبارزه برای دموکراسی و حقوق بشر مقدم بر مبارزه برای دستیابی به شکل مطلوب حکومتی مورد نظر است.

با وجود برداشت های نزدیک به هم در بسیاری مسائل اساسی، تفاوت سیاسی و نظری در طیف نیرو های این جناح قابل توجه اند. در این دسته به نهضت آزادی میتوان اشاره کرد که شکست بن بست کنونی را بیشتر از طریق فشار به نهاد سیاسی دنبال میکند و در برابر نیرو هایی نیز بدون به میدان آوردن گروه های وسیع مردم هر نوع عقب نشینی حکومت را نا ممکن می داند.

به هر رو توان و امکانات و برد سیاسی کنونی گروه های مختلف اپوزیسیون جای چندانی برای اثر بخشی بر سیاست داخلی ایران نمی گذارد ولی سمت تحولات آینده میتوانند زمینه های بسیار مساعدی برای هر یک از دو گرایش بزرگ نامبرده بوجود آورد. در برخورد به پدیده ای مانند انتخابات ریاست جمهوری بخش های مختلف اپوزیسیون متناسب با جایگاه خود در تقسیم بندی پیش گفته از یکدیگر جدا میشوند. نیرو هایی که از سرنگونی رژیم کنونی و جایگزینی آن با آلترناتیو مورد نظر جانبداری میکنند، در انتخابات چیزی جز نمایش سیاسی حاکمیت نمی دانند که طی آن به تصمیمات از پیش اتخاذ شده از طریق صندوق های رای قلابی مشروعیت بخشیده میشود. طیف دوم با همه ناهمگونی خود برخوردی متفاوت با مسائل اجتماعی و سیاسی ایران دارد و در هر حرکت خود در جستجوی روزه ای برای طرح مطالبات دموکراتیک، فعال کردن فضای سیاسی و نشان دادن محدودیت های اساسی آن و ضرورت دستیابی به آزادی و حقوق بشر است.

برخورداری از چنین درکی بطور خور بخودی نیرو های این طیف را بسمت سیاست واحدی سوق نمی دهد. برای مثال در جریان انتخابات مجلس پنجم کسانی داوطلب شرکت در انتخابات شدند، گروهی تا آنجا پیش رفتند که مسئله حمایت از جناح های «مبت» تر حاکمیت را برای منزوی کردن محافظه کاران و راست سنتی پیش کشیدند و گروهی هم با توجه به فضای سیاسی ایران و نیز نامزد های انتخاباتی از تحریم انتخابات در مرحله آخر جانبداری کردند. امروز در انتخابات ریاست جمهوری همین سئوالها بصورت جدی تر در برابر اپوزیسیون قرار دارد. بویژه آنکه با به میدان آمدن کسانی چون سحابی یا یزدی و خانی و تبرزدی می باید برخورد روشنی با مسئله رفتن و یا نرفتن به پای صندوق های رای و یا حمایت احتمالی از این و یا آن نامزد انتخاباتی کرد. بنظر میرسد که از میان این چند نفر حتی اگر همگی از صفای شورای نگهبان رد شوند، بخت خاتمی برای رقابت با ناطق نوری و ریشهی بیش از دیگران است.

به چه کسی رای دهیم؟

سال های طولانی رابطه نهاد سیاسی ایران با اپوزیسیون دست کم به همه ما آموخته است که به دولتمردان حاکم بر ایران نمیتوان اعتماد کرد. باور آنها به نظام اسلامی و آلودگی شان به مجموعه اعمال، روابط و داد و بستان های آشکار و نهان و پل هایی که در طول سالهای گذشته همگی خراب شده از هیچ روزه ای برای خوشبین بودن به نیت و پندار و کردار کسانی که در ایران سررشته امور را در دست دارند نمی گذارد. این بدان معنا نیست که اپوزیسیون به آنچه که می گذرد بی اعتنا باشد، ولی به قانونمند بودن روند ها نمیتوان و نباید اعتماد کرد و این تا زمانی است که افکار عمومی در عمل و بطور مداوم شاهد دگرگونی های ملموس در فرهنگ و رفتار دولتمردان یا کسانی که با آنها کنار می آیند نباشد.

چنین نتیجه گیری مهمی در حقیقت چند و چون برخورد ما به انتخابات را هم تا زمانی که حد اقل شرایط دموکراتیک در ایران وجود نداشته باشد روشن میکند. اصلاح طلب ترین شخصیت درون حاکمیت تا زمانی که در عمل اعتقاد خود به این یا آن برنامه انتخاباتی نشان نداده باشد، نمیتواند از حمایت حتی ضمنی نیرو هایی برخوردار باشد که خود را مدافع آزادی و حقوق بشر می دانند.

در شرایط مشخص انتخاباتی که در پیش است، موضوع مرکزی در موضع گیری ما نه تفاوت خاتمی با ناطق نوری که تفاوت میان آنها با حد اقل های دموکراتیک در جامعه ایران امروز است. به یقین میان بد و بد تر، بهتر است بد انتخاب شود ولی این بدان معنا نیست که نیرو های دموکرات هم در کنار بد برای شکست دادن بد تر قرار می گیرند. در موضع گیری ما در بعد مهم سیاسی و اخلاقی همزمان طرح هستند. ما نه بنام سیاست و نه بنام اخلاق نمیتوانیم از کسانی پشتیبانی کنیم که در برابر اساسی ترین موانع پیشرفت آزادی و حقوق بشر در ایران (ولایت فقیه، دستگاههای اهریمنی امنیتی و...) سکوت (حتی مصلحت آمیز) اتخاذ میکنند. حتی تاکتیکی بودن این سکوت هم زشت بودن آنرا پنهان نمیکند. داری دربار روند های تحول سیاسی در جمهوری اسلامی و برنامه های اصلاح طلبانه فقط در شرایط تغییرات ملموس و عینی ممکن است. فراموش نکنیم فقط در یک سال گذشته دهها روشنفکر، نویسنده، روزنامه نگار ایرانی سر به نیست شده اند، به زندان افتاده اند، شکنجه شده اند، مورد تهدید و اذعان قرار گرفته اند، بدون آنکه از سوی هیچ یک از کسانی که بنوعی در محدوده حاکمیت قرار می گیرند، حمایت شوند. فراموش نکنیم که هنوز هیچ حزب و سازمانی در خارج از محدوده حاکمیت اجازه فعالیت ندارد.

اپوزیسیون ایران به نسبت فاصله خود از حاکمیت و درک از واقعیت های جامعه با شتاب های مختلف در برابر جمهوری اسلامی موضع می گیرد. در کنار این واقعیت اساسی باید به درک امروزی مردم از سیاست هم توجه داشت. ما در ایران به شفافیت و صراحت و نوعی منزه طلبی نیاز داریم تا بار دیگر سیاست بتواند جای شایسته خود را در جامعه مدنی ایران بیابد.

رئوس برنامه انتخاباتی دکتر ابراهیم یزدی

هموطنان عزیز:

رئوس برنامه های دکتر ابراهیم یزدی نامزد نهضت آزادی ایران برای هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری به شرح زیر می باشد.

- توسعه سیاسی: از طریق نهادینه کردن دموکراسی با اجرای اصول تراسموش شده قانون اساسی، از تبیل اصول مربوط به آزادهها (مانند آزادی احزاب و مطبوعات) و اصول مربوط به شورا های مردمی و استقلال انجمن ها، سندیکا ها و اتحادیه های مبنی و تخصصی.

- توسعه اقتصادی: با مجبور قرار دادن رشد تولید در بخشهای صنعت و کشاورزی و جایگزینی تدریجی واردات با تولیدات داخلی - توزیع عادلانه درآمد ها و حذف نهاد ها و بنیاد هایی که فعالیت آنها معایر یا قانون اساسی است - جلوگیری از سوء استفاده های مالی و اداری.

- توسعه فرهنگی: با توجه خاص به فشر حران و مشکلات مبتلا به آنان - جلوگیری از تفتیش عقاید و هر گونه اجبار و اکراه در مسائل اعتقادی و تلاش در جهت شناساندن چهره واقعی دین اسلام به مردم

ستاد انتخاباتی دکتر ابراهیم یزدی

کنیم. از الان تا پایان انتخابات تحولات مختلفی میتواند پیش آید که همه قابل پیش بینی نیست. رسیدن به دور دوم انتخابات هم گر چه محتمل است ولی مسلم نیست.

س - امروز خاتمی چهره ایست که گرایش انتقادی را درون جمهوری اسلامی نمایندگی میکند - با تمام ناهمگونی هایی که در این طیف وجود دارد - ولی این نیروی ناهمگون چه شانس در مقابله با سایر جناح ها و مراکز قدرت دارد و چگونه میتواند سیاست اعلام شده خاتمی را به کرسی بنشاند؟ رفسنجانی هم هشت سال پیش از این حرف ها می زد و قول گشایش فضای سیاسی را می داد و قدم هایی هم در این جهت برداشت ولی سیستم طوری ساخته شده و قدرت طوری تقسیم شده که هر گونه کوشش اصلاح گرانه ای را از درون نظام با شکست مواجه میسازد. چنین بنظر می آید که این سیستم از درون خودش قابل تحول نیست. وضع امروز خاتمی با دیروز رفسنجانی تفاوت دارد؟ و خاتمی چگونه میتواند در صورت پیروزی با توجه به نیرو هایی که در برابرش قرار دارند برنامه خود را به پیش ببرد؟

ج - وضعیت امروز با هشت سال پیش تفاوت های اساسی دارد که باید به آن توجه کرد. رفسنجانی دیروز در اتحاد با ولی فقیه و با استفاده از اهرم هایی که با قانون اساسی خودشان هم خوانا نبود، جناح چپ را از قدرت سیاسی برکنار کرد. دعوی دیروز بهیچوجه بر سر جایگاه ولایت فقیه و حقوقی که برای مردم در قانون اساسی برسمیت شناخته شده نبود، جدال بیشتر بر سر برنامه اقتصادی و عادی سازی روابط با غرب بود. مسئله تخفیف جو از عذاب و جلب متخصصین هم از همین دیدگاه مطرح می شد و تا حدودی با وضعیت پس از جنگ رابطه داشت. امروز وضعیت اساسا فرق کرده است. جناح چپ که دیروز به ولایت فقیه مطلقه می نازید و آنرا ارضیه تغییر ناپذیر خمینی می دانست وقتی چوب همین ولایت فقیه را خورد و به کنج انزوا پرتاب شد، بتدریج اهمیت حقوق مخالف را - البته در چارچوب نظام - دریافت و به تازگی ولایت مشروطه فقیه روی آورد. بخشی از طرفداران رفسنجانی هم که در آغاز کار ائتلاف با اصول گرایان موثلفه اسلامی و شرکا را برای حذف جناح چپ ضروری می دانستند خود در اجرای برنامه های شان با منافع و منزلت های این جناح مواجه شدند که بهیچوجه نمی خواست دولت سر و سامانی بگیرد و قانون و سلسله مراتبی در مملکت حکمفرما باشد. ائتلاف جناح راست با ولی فقیه، اینها را نیز از ولایت مطلقه دور تر ساخت و زمینه اتحاد و ائتلافشان را در انتخابات مجلس پنجم فراهم آورد. در نتیجه امروز پرچم ولایت بدست کسانی افتاده است که کوچکترین ظن آرمانگرایی انقلابی به آنها نمیتوان برد. اگر ولایت فقیه در آغاز انقلاب همچون وسیله ای برای برقراری ناکجا آباد «قسط اسلامی» مطرح بود، امروز فقط و فقط وسیله ای در دست کسانی است که می خواهند فراسر مملکت داری و قانون و با تکیه بر آشوب، منافع ویژه خود را برآورند. و الحق که ناطق نوری نماینده برانزده این جناح است.

از اینرو به میدان آمدن خاتمی بعنوان نماینده ائتلاف کارگزاران و جناح چپ با برنامه ای که از خواست ها و دریافت های این هر دو گرایش فرا تر می رود و ناچاری این هر دو به پذیرش او چون سخنگو و نماینده خوش، موقعیت جدیدی را پدید آورده است که چه از نظر موضوع جدال ها و چه از نظر نیرو ها و جناح بندی ها کاملا با دوره هاشمی رفسنجانی تفاوت دارد. امروز موضوع اساسی نه برنامه اقتصادی لیبرال و جلب متخصصین که محدود ساختن نفوذ و اختیارات ولی فقیه و قانون مدار ساختن جامعه است. یکی می گوید رئیس جمهور باید در ولی فقیه ذوب شود و دیگری مشروعیت کل نظام اسلامی را از رای ملت می داند. هم موضوع دعوا و هم نیرو های درگیر مبارزه تغییر یافته اند. از اینرو نمیتوان رفسنجانی را با خاتمی مقایسه کرد و عدم تحقق آنچه را که هرگز در برنامه ای صریح عرضه نشده بود دال بر عدم امکان تحقق برنامه ای دانست که آشکارا اعلام شده است و میرود تا با نیرو های معینی در جمهوری اسلامی و طرفداران آن پیوند بخورد.

در مورد بخت پیروزی برنامه خاتمی نیز باید از دیدگاه مبارزه به مطلب نگریست و نه از نظر نتیجه مبارزه. مهم این است که مبارزه ای آغاز شده یا بهتر بگوییم مبارزه و مخالفت هایی شکل صریح سیاسی یافته است. این برابرت از نتیجه احتمالی این پیکار در کوتاه مدت پر اهمیت تر است.

س - آیا شما بیش از اندازه روی تغییرات درونی جمهوری اسلامی حساب نمیکنید و بنوعی بیش از آنچه چشم به مردم داشته باشید، چشم به بالا ندارید؟

ج - ببینید، شکافتن حکومتگران - بویژه در رژیمی که دارای پوشش مذهبی و ایدئولوژیک هست - یکی از عوامل اساسی پیشبرد مبارزه برای مردم سالاری است.

بدون اینکه حکومتگران بر سر شیوه حکومت به تعارض بیفتند یا به زبان دیگر تغییر و تحولی در میان طرفداران نظام بوجود بیاید، گذار به مردم سالاری امکان پذیر نیست. حال این تعارض و تحول میتواند در نتیجه فشار های اجتماعی و جایگاهی که حکومتگران در سازماندهی جامعه دارند پدید بیاید یا زیر فشار مبارزات مردم و فشار های بین المللی. برای یک سازمان سیاسی طبیعتا مبارزه مردم اساسی است و مخاطب سازمان های دموکرات در درجه اول مردم هستند ولی کافی نیست که مردم را به مخالفت با نظام فرا بخوانیم باید راهی نشان داد. راهی که ما پیشنهاد می کنیم نه به میدان آمدن برای سرنگونی رژیم بلکه مبارزه برای بدست آوردن حقوق اجتماعی و ایجاد نهاد های دموکراتیک است. در عین حال باید آگاه باشیم که مبارزه سازمان یافته مردم چنان گسترش نیافته است که بتواند مستقیما بر سیاست های رژیم تاثیر بگذارد. اعتصاب و تظاهرات کارگران پالایشگاه تهران نمونه برجسته ای از نوع مبارزه مورد نظر ماست که با شورش اراک و مشهد و قزوین و یا حتی اسلام شهر تفاوت دارد. تا وقتی که این نوع مبارزات گسترش نیافته طبعاً عوامل دیگر بیشتر مورد توجه قرار میگیرد. تا جایی که به خارج کشور باز میگردد، بسیج افکار عمومی و نهاد های بین المللی و تاثیر بر سیاست دولت های خارجی نسبت به جمهوری اسلامی جایگاه اصلی را دارد و در رابطه با نظام هم تاثیر گذاری بر تسریع تحول فکری طرفداران جمهوری اسلامی یک کار اساسی است که ما آنرا در «سیاست دیالوگ» فرموله کرده ایم.

فشار های اجتماعی، مبارزات مردم، فشار خارج و تغییرات دولتی رژیم سویه های مختلف تحول سیاسی هستند که بر هم تاثیر می گذارند و در یک استراتژی سیاسی باید این هر سه را بحساب آورد. نگاه به پایین یا بالا بیشتر بار احساسی دارد، باید با تحلیل و بررسی سیاست های اپوزیسیون دید که کدام مشی بهتر میتواند شرایط پیوند گروههای آزادخواه را با مردم فراهم آورد.

مصاحبه کننده - ولی مثل اینکه از بحث انتخابات دور افتادیم و گفتگوی ما به درازا کشید. از شرکت شما در این مصاحبه متشکریم

حزب دموکرات کردستان ایران انتخابات را تحریم می کند

در آخرین لحظات صفحه بندی اعلامیه مشروح دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران درباره تحریم انتخابات ریاست جمهوری بدست ما رسید که در زیر مضمون و قراز هایی از آن را به اطلاع خوانندگان می رسانیم. در این بیانیه پس از اشاره و نتیجه گیری از حکم دادگاه برلین و تاکید بر نبود دموکراسی و شرایط یک انتخابات آزاد، قید شده است که «راه اندازی نمایش انتخابات نمایندگان مجلس یا ریاست جمهوری بجز ائتلاف وقت و به مسخره گرفتن ازاده مردم معنای دیگری ندارد.» با این توصیف «حزب دموکرات کردستان ایران، حزب شهدای سر بلند دکتر قاسملو و دکتر شرفکنندگی»... این رژیم را در تصامیت خود رژیمی ضد آزادی و دموکراسی می شناسد. به همین جهت، نمایش انتخابات ریاست جمهوری را تقلابی برای فریب مردم می داند و آن را تحریم می نماید.» دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران «از همه مردم ایران و بخصوص توده های مبارز مردم کردستان می خواهد که با خود داری از رفتن بر سر صندوق های رای گیری و با شرکت نکردن در اجرای نمایش مسخره، بیش از هر زمان دیگری رژیم جمهوری اسلامی را به انزوا بکشاند.»

تصحیح:

در مقاله آقای ف. شیوا «درباره تاریخ دستگیری کیانوری در بهمن ۱۳۶۱» صفحه ۱۸ سطر ۱۴، «جلسه هیأت سیاسی هر هفته یک بار تشکیل می شد...» غلط و «جلسه هیأت سیاسی هر دو هفته یک بار تشکیل می شد...» درست است.

نامزد ریاست جمهوری

در زیر کوتاه شده نامه آقای دکتر پیمان به ایرانیان خارج از کشور را که طی آن دلایل نامزدی خود را در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری توضیح می دهد به اطلاع خوانندگان می رسانیم.
هیأت تحریریه

پیام به هموطنان و دوستان خارج از کشور

به نام خدا

دوستان و هموطنان! شما که به خاطر مبارزه برای تحقق آزادی، عدالت و برقراری مردم سالاری مجبور به ترک وطن شدید، شما که به هر دلیل دور از وطن اقامت گزیده اید و پیوسته نگران سرنوشت میهن خویش هستید و خود را در رنجها و شادکامیهای مردم ایران سهیم می بینید.

همه ما نتایج نوزده سال تلاش و مبارزه را در پیش رو داریم، حاصل آن کوششها عینا آن نبوده است که انتظار می رفت و دستاوردها با هزینه های سنگین مادی و انسانی که پرداخت شد، تناسبی ندارد... بسیاری گرفتار تفرقه، رکود و انفعال و با انحراف از مسیر شدند.

به نظر می رسد، تحقق آرمانهایی چون صلح و دوستی، آزادی و مردم سالاری، عدالت و برابری و بهره مندی از یک زندگی همراه با نشاط و بالندگی و آفرینندگی، هر چند ناممکن نیست، ولی هنوز دور از دسترس بوده، میان ما و این آرمانها راهی دراز و پر پیچ و خم و دشوار گسترده است....

سألها یکی بعد از دیگری نو شدند و اوضاع از آن چه بود تغییر کرده و ما با شرایط تازه ای روبرو هستیم، آنچه لازم است، فهم تغییرات و انتخاب «بودنی» متناسب با روح زمانه است.

شرکت در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری شاید، شگفتی برخی از دوستان و علاقمندان به مسائل ایران را برانگیخته باشد و آثر چرخشی از مسیر و عدول از اصول و هدفها و ارزشها، تفسیر کنند. اما اگر به ویژگی تحولات جهانی و داخل کشور دقیق شویم، تردیدها در این زمینه رنگ می بازند.

۱ - ابتدا به کلان ترین تحولات در عرصه جهانی نظر افکنیم؛ امپریالیسم، همچنان منشا، اصلی عمده ترین مشکلات و مصائب بشر در عصر حاضر است. مقاومت در برابر جهان‌خواری و گسترش سلطه اقتصادی و فرهنگی سرمایه داری جهانی، با فروپاشی بلوک شوروی، به مراتب دشوار تر شده است.... بعد از انحلال اتحاد شوروی بلوک سرمایه داری با یکه تازی در عرصه قدرت و بسا استفاده از اهرم های اقتصادی و نظامی، بلوک بندیها و تقسیم کار جهانی دلخواه خود را تحت عنوان نظم نوین جهانی بر ممالک ضعیف یا زیر سلطه تحمیل می کند و با کنترل روند های توسعه، موقعیت هر کشور را در جایگاهی که منافع «امنیت حیاتی» شان ایجاب می کند، تعیین می نماید....

تحت چنین شرایطی کشور های خواهان استقلال و جنبش های آزادیبخش از رویارویی مستقیم با امپریالیسم اجتناب کرده و مشی مبارزه مسالمت آمیز برای نیل به استقلال و توسعه را هر چند دشوار، طولانی و پیچیده تر است بر مبارزه قهر آمیز و درگیری مسلحانه ترجیح می دهند و با احتیاط تمام باب مبادلات اقتصادی و مرابده و گفتن سیاسی با بلوک سرمایه داری صنعتی را گشوده نگاه می دارند و در همان حال می کوشند با بسیج همه منابع و تواناییهای داخلی و همکاری و هم کاری و هم بستگی بیشتر با سایر کشور های در حال رشد، ضریب مقاومت در برابر سلطه جویی های امپریالیسم بویژه در در عرصه اقتصادی و فرهنگی را افزایش دهند.

۲ - مبارزان ملت ما برای آزادی و استقلال ملی و نیل به اهداف توسعه نیز درون این شرایط نتاج می گیرند. و از آنجا که بسیج همه تواناییها و منابع مادی و انسانی موکول به تامین آزادی ها و حقوق افراد و گروهها و اقوام مختلف ایران و مشارکت فعال و خلاق همه ملت در کلیه عرصه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است

لذا توسعه سیاسی با هدف نیل به مردم سالاری و برقراری عدالت و تساوی میان همه مردم و اقوام همچنان از اولویت درجه اول برخوردار است.

۳ - در نوزده سال گذشته راههای گوناگونی برای نیل به این هدفها آزمایش شده، اینک شمار زیادی از روشنفکران و مبارزان داخل و خارج کشور به این نظر رسیده اند که بستر اصلی فعالیت در داخل کشور است و تحت شرایط موجود تنها با ورود در عرصه فعالیت های سیاسی و اجتماعی گسترده و در مقیاس ملی و یا روش های دموکراتیک و مسالمت آمیز و برقراری گفتن با مردم و نیرو های فکری و سیاسی مختلف میتوان تحولات جاری در کشور را در مسیر گسترش آزادی ها و پی ریزی پایه های مشارکت ملی و مردم سالاری هدایت نمود.

۴ - اهمیت این مشی بیشتر آشکار میشود اگر به یاد آوریم که حاکمیت جمهوری اسلامی طی نوزده سال گذشته جز در میدان مبارزه برای حفظ قدرت، در عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با ناکامی و دشواری های جدی روبرو گشته است، به طوری که برای حفظ نظام و جلوگیری از تزلزل بیشتر ناگزیر از تجدید نظر در سیاست های گذشته و پذیرش رسمی برخی اصول و اذعان به برخی واقعیت ها از جمله وجود کثرت و تنوع نیرو ها و اقشار و طبقات اجتماعی و احزاب و گروهها در داخل حاکمیت گردیده است.

در همین حال اکثریت مردم و بخش هایی از نیرو های بدنه نظام خسته از نوزده سال قهر و خشونت و انحصار طلبی و تجاوز و زیرکوبی و قانون شکنی و تبعیض از سوی کانون های قدرت، خواهان آرامش و فراق ملی و آزادی و مشارکت سیاسی و توزیع عادلانه امکانات و فرصت ها در همه زمینه ها هستند. در صف طبقه حاکمه شکاف پدید آمده و پوسته وحدتی که بر واقعیت تضاد ها و تعارضات درون جامعه پوشانده بودند پاره میشود و اختلاف عمیق میان طبقه حاکمه و سایر اقشار و طبقات مردم و زحمتکش آشکار می گردد و عناصری از درون حاکمیت نقد ساختار قدرت سیاسی و مبنای نظری آن را که بر تامة گرابی و انحصار طلبی استوار است، آغاز کرده اند. از سوی دیگر این حقیقت بیش از پیش آشکار میشود که سیاست های حاکمیت منشا، اصلی بحران های فزاینده اقتصادی و سیاسی بوده، سرمایه داری دلال در سنگر قدرت سیاسی و مشروعیت و اقتدار دینی، ثروت های عمومی را غارت و تولید کننده و مصرف کننده را استثمار می کند.

۶ - این وضعیت از یک سو فضایی هر چند تنگ و محدود برای ظهور وسیعتر نیرو های مستقل در عرصه فعالیت های سیاسی فراهم آورده است. و در همان حال بر فشار محافل ارتجاعی و عوامل سرکوبگر وابسته به سرمایه داری دلال بر روشنفکران مستقل و دگراندیش افزوده است. آنان نگران اند که توده های نا راضی و نسل جوان به ترویج جذب سازمانها و گروههای فکری و سیاسی مستقل از حاکمیت شوند، از این رو برای خنثی کردن اثرات تحولات جاری و باز گرداندن جو اختناق و سرکوب از هر فرصتی سود می جویند. با توجه به این واکنش هاست که باید حضور سیاسی و توسعه فعالیت های دموکراتیک و مسالمت آمیز احزاب و گروههای مستقل را مثبت ارزیابی کرد....

شرایط تازه، فرصت هایی هر چند اندک برای خروج از انزوا و بی عملی و برقراری گفتن سیاسی و فکری با مردم فراهم آورده است. انتخابات یکی از فرصت های نادری است که استفاده محدود از حق آزادی بیان و مشارکت سیاسی و خروج از انزوا را امکان پذیر می سازد. درست است که حاکمیت همه امکانات و وسایل ارتباط جمعی و ابزار تبلیغات را در انحصار افراد و گروههای وابسته به خود قرار داده است و نیرو های مستقل همچنان از هر وسیله ای برای بیان نظریات خود در مقیاس ملی و برقراری گفتن های جمعی با توده ها محرومند. با اینحال با استفاده از همین امکانات ناچیز میتوان با اقشار وسیعتری ارتباط برقرار و در ارتقاء سطح آگاهیهای اجتماعی و شعور ملی و طبقاتی توده مردم کوشید و موفقیت این نیرو ها را در عرصه حیات سیاسی کشور تثبیت نمود. اتخاذ این مشی یک ضرورت حیاتی است و غفلت از آن به معنای تسلیم شدن به فرایند اضمحلال تدریجی است.

۸ - بر خلاف تصور عده ای، شرکت در انتخابات مشروعیت دادن به خلاف کاریها و تجاوزات به حقوق نبوده و بر عکس بطور موثری از آنچه «نمایش انتخابات» خوانده شود، مشروعیت زدایی میکند و داعیان دروغین آزادی و کثرت گرابی و برقراری عدالت را رسوا می سازد.

همچنین شرکت در انتخابات به معنای عدول از اصول و ارزش ها نیست، و بر نظارت استصوابی و خلاف قانون شورای نگهبان صحه نمی گذارد زیرا این کار ضمن اعلام صریح نظریات و تاکید بر ارزش های راستین و مخالفت با دخالت های غیر قانونی نهاد ها، صورت میگیرد.

۹ - وابستگی و تعهد به جناح های درون حاکمیت از چپ و راست و میان به منافع و مصالح مشترک، به هیچ یک از طرف های درگیر اجازه نمی دهد تا همه حقایق

بیان کنند و از علل و عوامل اصلی نابسامانیهای موجود و شکاف عمیق طبقاتی و عدالتی و خشونت و قانون شکنی ها پرده بردارند. این مهم بر عهده همه روشنفکران ایرانیخواه، آن دسته از نیرو های مردمی است که به آرمان های آزادی و عدالت ایمان دارند و با تکیه بر میراث فرهنگ ملی و ارزش های والای انسانی حاکمیت بی واسطه و حقیقی دم را از طریق ایجاد و گسترش شورا ها در کلیه سطوح جامعه، خواهندند.

در این میان، مسلمانان مبارز و نوگرا، با توجه به ویژگیها و مقتضیات هنگی و تاریخی جامعه ایران، قادر به ایفای نقش موثر تری در اعتلای جنبش رهایی و قیوخواهی ایران هستند... بدون پیوند خوردن با کوشش های مردم علیه فقر اقتصادی - عدالتی و تبعیض و قهر و خشونت و هدایت عملی مبارزات آنها، نیرو های مبارز از افعال اجتماعی موجود خارج نمی شوند و در تحولات درون کشور تاثیر گذار میشوند. مشارکت در فعالیت هائی نظیر انتخابات، نیرو های مبارز را در ارتباط مستقیم و عملی با مردم و طبقات زحمتکش و محرومان قرار میدهد. با استفاده از این صفت هاست که این گروهها میتوانند به بالا بردن سطح آگاهیهای سیاسی و شعور ملی طبقاتی مردم و احراز یک هویت ملی و فرهنگی فراگیر و سازماندهی آنها برای پیشبرد خواستههایشان از راههای مسالمت آمیز و دمکراتیک یاری رسانند...

۱۰ - به رغم حجم بالای آگاهیهای سیاسی و شیوع ناراضیاتی در میان اکثریت مردم، در مانع بزرگ درونی، یکی نا امید و دیگری احساس ناتوانی، هر نوع اقدام معنی و هماهنگ برای نیل به هدفهای مشترک و ملی را ناممکن ساخته است...

۱۱ - شرکت ما در انتخابات نه برای کسب قدرت به بهای زیر پا نهادن اصول و ارزش ها که به عکس رسیده آبی است برای تبلیغ ارزش ها و تاکید بر حقایق و خواسته های بر حق ملت، و لذا تا آنجا ادامه خواهیم داد که پیشبرد این هدف ممکن باشد. سعی ما بر اینست که رویارویی اندیشه ها و راه حل ها و ارزش ها را جایگزین رقابت و ستیز بیان اشخاص و گروهها و احزاب کنیم تا نقاط اشتراک و وحدت یا اختلاف و نحوه خورد و همکاری میان آنان، بر پایه ارزش ها و کارکرد های حقیقی شان تعیین گردد.

ما ضمن تاکید روی خواسته های بر حق و تاریخی مردم ایران و اصرار بر برچیدن ساط انحصار طلبی و خودکامگی و کاهش شکاف و ستم طبقاتی و ضرورت برقراری حاکمیت مستقیم و بی واسطه مردم بر سرنوشت خود وارد میدان مبارزه انتخاباتی شده ایم. به اعتقاد ما حاکمیت بر یک کشور، امری متعلق به همه مردم از اقوام و گروهها و سلسله های مختلف است و در انحصار ریزه هیچ فرد یا گروه خاص و ممتازی نیست. ما همچنین بر همبستگی میان اصول آزادی و مردم سالاری و عدالت اجتماعی و پیشرفت بر عرصه دانش و خردگرایی پافشاری کرده ایم. معتقدیم که فرهنگ ملی ایران در امتزاج با جهان بینی توحیدی و ارزش های والا و انسانی اسلام، مبانی وحدت و همکاری و نیروی محرک لازم برای حمایت از این آرمان ها را در اختیار می گذارد... فهم این واقعیت که بخش اساسی خواستههای برحق توده های زحمتکش، روشنفکران آگاه و ایرانیان فرزانه، در شعار ها و تبلیغات هیچ یک از نامزد ها و گروههای حاضر در صحنه انعکاس ندارد، ما را وادار کرد که قدم جلو گذاریم تا آن جا که در توان داریم از مخدوش یا نادیده گرفتن این خواستهها جلوگیری کرده و به سهم خود به اعتلای جنبش فکری و سیاسی برای آزادی و عدالت، یاری رسانیم.

دوران و همفکران عزیز! بر همه ما فرض است که با حد اکثر توان، از این فرصت کوتاه برای روشنگری، ارتباط و گفتمان با مردم و همه نیرو های اجتماعی و ایجاد همدلی و همکاری و سازماندهی، سود جویم. بپذیریم که هیچ یک از ما به تنهایی و با توان و امکانات اندک و ناچیز کنونی قادر به تاثیر گذاری بر روند تحولات درون کشور نیستیم. بر خلاف جریان های وابسته به قدرت و طبقات مرفه، ما، جز تواناییهای انسانی و معنوی علاقمندان و همدردی و همدلی خاموش مردم، حمایتی در دستمان نیست. با یک تلاش جمعی و فراگیر میتوان این همدلی ها را عینیت بخشید و به یک نیروی موثر اجتماعی و فکری و سیاسی، متحول ساخت.

با آرزوی سالی پر نشاط و پر ثمر و به امید سرفرازی ملت بزرگ ایران
حبیب اله پیمان
۱۸ فروردین ۷۶

اطلاعیه اعتراض به عدم سلامت شرایط انتخابات
اطلاعیه زیر را آقایان عزت اله سبحانی، علی اکبر معین فر و ابراهیم یزدی نامزد های آزادی خواه برون از مدار حاکمیت در آستانه نام نویسی برای نامزدی انتخابات ریاست جمهوری صادر کرده اند. این اطلاعیه پژواک وضع و شرایط بسیار دشوار و تبعیض آمیز و تاسف باری است که آزادی خواهان ایران علی رغم آن پای به میدان گذاشته اند.

ما ضمن اعتراض شدید به این وضع و محکوم ساختن آن، امیدواریم همان گونه که در اعلامیه مشترک سازمان جمهوری خواهان ملی و حزب دمکراتیک مردم ایران درباره انتخابات آمده است، نیروی آزادی خواه ایران و فشار افکار عمومی، زمامداران جمهوری اسلامی را وادارند به این تبعیضات پایان دهند و حقوق برابر نامزد های دگراندیش را تامین نمایند.

مردم شریف، آگاه و آزاده ایران
با آرزوی آنکه سالی پر بار و مسرت بخش را پیش روی داشته باشیم و با تبریک فرا رسیدن عید خجسته غدیر خم، در این موقعیت بس خطیر تاریخی بر آن شدیم تا با انتشار اطلاعیه ای شرایطی را که حاکمیت جمهوری اسلامی برایمان رقم زده است با شما در میان بگذاریم.

ملت گرانقدر،
همچنانکه خود نظاره گر بوده اید بیش از پانزده سال است که جریان انحصار طلب و تصاهیت خواه حاکم با توسل به شیوه های ازغاب و خشونت و بکار بستن رویه هایب اساسا غیر قانونی، حیات و بقای نیرو های فکری - سیاسی خارج از خود را تا مرز نابودی به خطر انداخته است. در طی این سالهای تیره و غمبار و بی شوق و بهار با شکستن قلمها، تعطیل جراید، بستن دفاتر، قتل زدن بر تریبونها و ایجاد تنگنا های روزافزون، آزادی به کنج عزلت و اسارت گرفتار آمد و ما نیز بعنوان نیرو های ایرانیخواه و مستقل و ملی - مذهبی که پیوسته خواهان مبارزه سیاسی علنی در چهار چوب قانون اساسی بوده ایم، از امکانات حقه، محروم و تحت فشار ها و مضایق گوناگون بسر برده ایم. حال آنکه گروه های قدرت درون حاکمیت جمهوری اسلامی با استفاده انحصاری دم افزون از همه تریبونها و جراید متعدد و شبکه های رادیو و تلویزیونی، سرخوشانه در امکانات غوطه ورنند و ملک و ملت را زیر رگبار بی امان تبلیغات یکسویه قرار داده اند. بدین روی در تمامی دورانی که حاکمیت از حد اکثر امکانات ارتباطی با جامعه برخوردار بوده اند، رابطه ما شیفتگان و دلسوزان این سرز و بوم و «شما» به حد اقل رسیده است، رابطه ای حد اقل و توأم با تشویش و اضطراب و نا امنی. حاکمیت جمهوری اسلامی که چنین شرایطی را عامدانه و آگاهانه به وجود آورده است، با حد اکثر توان تلاش می نماید تا موجودیت تاریخی و هویت کنونی این جریان ریشه دار را انکار نموده و میان ما و فرزندان شما انقطاع تاریخی ایجاد کند تا بدین ترتیب هویت های پیشینه دار را محو سازد.

اما به رغم «آنچه گذشت» و به رغم آنکه از «جمهوریت» شبهی نیز باقی نگذاشته اند و به رغم آنکه قانون اساسی را که میثاق ملت و حاکمیت بود، «مورینه خورده است»، ما بعنوان نمایندگان از جریان مستقل ملی - مذهبی به قصد: تحصیل آزادی های مصرح در قانون اساسی و مبارزه با انحصار طلبی فعال کردن مردم برای دفاع از حقوق حقه خود دفاع تاریخی از موجودیت و هویت خویش و رسیدن به آستانه فعالیتهای علنی - قانونی به صحنه انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری گام نهاده ایم. اما همچون تمامی دورانی که از آن یاد شد و همچنانکه پیش بینی می نمودیم در این صحنه جدید نیز استفاده انحصاری از امکانات از آن نامزد های درون حاکمیت و محرومیت از امکانات نیز از آن ماست.

بدین طریق به آگاهی شما مردم رنجیده می رسانیم با گذشت حدود پنجاه روز از اعلام نامزدی ما برای انتخابات و رسیدن به روز های مقرر ثبت نام با انواع تنگنا ها، موانع و محرومیتها مواجه بوده ایم. در خلال این مدت در تمامی مکانهای عمومی برای ایراد سخنرانی در برویمان بسته بوده است، همچنانکه مکانهای خصوصی نیز به دلیل احساس نا امنی متصدیان آنها برایمان گشوده نیست، در همین حال سخنرانی عمومی در شهرستانها نیز با هجوم گروههای بی مهار فشار و جریانی موسوم به «انصار حزب اله»، امکان پذیر نگردیده است. از آنسو نشریات موجود که تماما در اختیار و تسلک جریانات مختلف درون حاکمیت می باشند به نوعی «تحریم خبری» متوسل شده و اخبار مربوط به ما را یا با حد اقل پوشش درج نموده و یا از انعکاس آن خود داری می نمایند. در روز های اخیر نیز حتی نشریات معتدل تر و ظاهرا مدافع آزادی نیز از درج آگهی سخنرانی ها سرباز زده اند. اما در شرایطی که با انواع محرومیتها دست بگریبانیم، نامزد های رسمی و درون حاکمیتی، آسوده خاطر و سوار بر «محرک قدرت» ایران گردی آغاز کرده، به هر سو سرکشیده و در همه جا منزل می گیرند و شهر ها را با پلاکاردهای عریض و طویل تبلیغاتی، محصور می سازند.

اما کچه در این بازار مکاره و غوغا سالارانه، صدای مان (آنگونه که باید به شما نمی رسد)، ما در سرزمین «انحصار» و در میان «برجهای» تبلیغاتی نامزد های درون حاکمیتی، به «تک اتاق» خود بسته کرده و به دنبال آتیم تا در مصاف نابرابر، مواضع و دیدگاههای خود را با شما در میان بگذاریم و در این مسیر از پیگیری اهدالی که از آن یاد شد، پا پس ننهد و تلاش می روزیم تا آزادی از کنج عزلت و اسارت به درآید.

به امید پایداری ایران و به شوق رخ نمودن آزادیها
عزت اله سبحانی - علی اکبر معین فر - ابراهیم یزدی ۷۶، ۲۰، ۵

ب. ا. مهرداد

اینک بیش از یک قرن از حادثه خونبار میدانگاه «های مارکت» در شیکاگو می گذرد. در آن روز تاریخی تظاهرات مسالمت آمیز چند صد هزار کارگر که خواستی جز هشت ساعت کار در روز نداشتند، به خون کشیده شد و تعدادی از رهبران جنبش به جوخه اعدام سپرده شدند. یک قرن است که زحمتکشان، آزادیخواهان و عدالت جویان در بسیاری از کشورها به یاد آن واقعه تاریخی و همبستگی جهانی و بیان اراده زحمتکشان هر کشور به بهبود شرایط کار و زندگی و آینده بهتر، اول ماه مه را جشن میگیرند.

با آنکه بعلت گسترش سرمایه داری در اقصی نقاط جهان و در نتیجه تنوع و تفاوت های چشمگیر خواست ها و مطالبات کارگران و زحمتکشان، بویژه تغییر شرایط زندگی و ذهنیات آن ها در کشورهای مختلف، امر همبستگی و همدردی جهانی بتدریج جنبه نمادی یافته و نقش گذشته خود را از دست داده است. با این حال برگزاری مراسم اول ماه مه یادآور این است که دستاورد های امروزی کارگران و زحمتکشان در بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی از چه سطحی آغاز شده و چگونه حاصل مبارزات طولانی، فداکاری و جانبازی های نسل های گذشته است، امروزه نیز برای زحمتکشان هر کشور، راهی جز ادامه همین پیکار برای بهبود شرایط زندگی و برقراری عدالت و رفاه اجتماعی وجود ندارد. این جنبه از پیکار، برای زحمتکشان کشور ما و دیگر کشورهای عقب مانده و در حال رشد، با شدت و قوت فعلیت دارد.

طی سال های طولانی در میهن ما حتی برگزاری میتینگ اول ماه مه «غیر قانونی» بود. بارها میتینگ های کارگران و آزادیخواهان ایران در اول ماه مه بخون کشیده شد. زیرا رژیم های بر سر کار همواره از خود آگاهی کارگران و زحمتکشان بیسناک بودند. با این حال کارگران و زحمتکشان ایران، طی نیم قرن اخیر از تاریخ معاصر ایران، همواره دوش به دوش سایر آزادیخواهان در صف اول مبارزه برای آزادی و عدالت اجتماعی بودند. نقش کارگران ایران در جنبش ملی شدن صنعت نفت هنوز از خاطره ها زدوده نشده است. این اعتصاب عمومی و سرتاسری کارگران نفت و کارمندان در انقلاب بهمن بود که رژیم و ارتش چند صد هزار نفری او را از پای درآورد. با آنکه اعتصاب و تظاهرات مسالمت آمیز اخیر کارگران نفت در تهران و نقاط دیگر با انگیزه مطالباتی برای بهبود شرایط مادی برپا گردید، اما بی گمان جا و مقام فراتری داشت و در شرایط خفقان کنونی از مضمون سیاسی پر اهمیت برخوردار بود. درست است که این اعتصاب به روال گذشته بدست چماقداران رژیم سرکوب شد اما کارگران شرکت دولتی نفت، با اقدام شجاعانه خود، راه و روش مبارزه را به مردم و همه کارگران و زحمتکشان ایران نشان دادند.

فرخنده باد اول ماه مه روز همبستگی جهانی کارگران و زحمتکشان

حزب دموکراتیک مردم ایران اول ماه مه را به همه کارگران و زحمتکشان و مردم آزاده ایران تهنیت می گوید و در این روز خجسته مراتب همبستگی و حمایت خود را از پیکار آن ها برای فقر زدایی و علیه بیکاری و تأمین شرایط بهتر کار و زندگی، تشکیل سندیکاها و اتحادیه های مستقل و دستیابی به آزادی بیان و حق اعتصاب و نمایشات خیابانی، ابراز می دارد. با این امید که سالی که در پیش است، برای کارگران و زحمتکشان میهن ما، سال پیروزی و موفقیت در همه زمینه ها و خواست های بالا باشد.

هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران

۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۶

بیانیه مشترک

جمهوریخواهان ملی ایران و حزب دموکراتیک مردم ایران

درباره انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری اسلامی

هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی تا یک ماه دیگر برگزار می گردد. این انتخابات نیز مانند سایر انتخاباتی که در ایران صورت می گیرد نه تنها بر علت نقض حقوق اساسی مردم با معیار های یک انتخابات آزاد خوانا نیست، بلکه بر قانون اساسی این نظام نیز در تناقض است. در این دوره نیز مانند دوره های پیشین از آزادی احزاب و مطبوعات خبری نیست و نظارت استصوابی شورای نگهبان همچنان گزینش و رای مردم را به نامزد های مورد تایید این شورا محدود می سازد.

در آستانه این انتخابات جو خشونت و ارباب در ایران افزایش یافته است. توطئه ای رسوا علیه فرج سرکوهی و قتل ابراهیم زال زاده آخرین نمونه های سیاست است که حیثیت و آزادی و امنیت و جان نویسندگان، هنرمندان و ناشران مستقل دگراندیش را به مخاطره افکنده است. سرکوب کارگران پالایشگاه نفت و اعدام زندانیان سیاسی، سویه دیگر این سیاست استبدادی است.

از اینرو اگر تنها از دیدگاه پیش شرط های یک انتخابات آزاد و فضای سیاسی جامعه به این انتخابات بنگریم، پیشاپیش میتوان دید که حکومت اسلامی حاضر نیست گامی در جهت مشارکت عمومی و ایجاد فضای گفتگو بین نیرو های سیاسی کشور بردارد.

ولی نامزدی آقایان ابراهیم یزدی، عزت اله سبحانی، حبیب اله پیمان و سایر کاندیدا های دگراندیش و خارج از دایره حاکمیت اگر از موانع شورای نگهبان بگذرد میتواند زمینه یک مبارزه علنی برای آزادی احزاب و مطبوعات و سایر پیش شرط های یک انتخابات آزاد را فراهم آورد. از این نظر انتخابات ریاست جمهوری فرصت مناسبی برای فراخواندن هواداران آزادی به صحنه سیاسی و آشنایی مردم به حقوق و وظایف شهروندی خویش است. بدین جهت ما از نامزدی تمام آنهاست که برای گشایش فضای سیاسی، حاکمیت قانون و رعایت حقوق و آزادیهای مردم یا به میدان گذاشته اند پشتیبانی می کنیم و می کوشیم با بسیج افکار و نهاد های بین المللی از حقوق آنان حمایت نماییم و نقض آن را بر ملا سازیم. ما از تمام نیرو های آزادیخواه می طلبیم که به سهم خود برای تأمین آزادی و حقوق برابر نامزد های دگراندیش و علیه نظارت استصوابی شورای نگهبان مبارزه کنند. اگر شرایط جامعه و توازن نیرو، شورای نگهبان را به تایید تنی چند از نامزد های خارج از مدار حاکمیت واداشت و آنها خود تشخیص دادند که حداقل شرایط برای مبارزه انتخاباتی و ماندن در صحنه وجود دارد، آنگاه ما مردم را به انتخاب نامزدی که برنامه سیاسی اش به دیدگاه و برنامه ما نزدیکتر است دعوت خواهیم کرد و در همین راستا از نامزد های ریاست جمهوری می خواهیم تا آزادی فعالیت دگراندیشان را هر چه روشن تر در برنامه های انتخاباتی خود مطرح سازند.

در این انتخابات نامزدی حجت الاسلام محمد خاتمی بخاطر سوابق سیاسی، دیدگاه فرهنگی و برنامه انتخاباتی او و حمایت نسبتاً گسترده ای که از سوی نیرو های پیرامون حاکمیت از وی بعمل می آید، به تعارض های درونی نظام سیمای نوینی بخشیده است. هر چند بعید مینماید که سردمداران رژیم حتی تحمل پیشبرد این برنامه را که حاکی از نگرش انعطاف پذیری نسبت به حقوق مردم و مشارکت سیاسی است داشته باشد، ولی نامزدی او شرایط بهتری را در فرصت انتخابات به نیرو های دگراندیش خواهد داد تا به پیکار خود در راه احقاق حاکمیت ملت و آزادی وسعت بخشند.

با توجه به تعدد نامزد ها و این روال که در دور اول هر طیف و گرایش سیاسی به نامزد مطلوب خود رای میدهد، اپوزیسیون ملی و چپ دمکرات نامزد های آزادیخواه خارج از مدار حاکمیت را مورد حمایت قرار داده و برای پیروزی آنها تلاش خواهد کرد.

دوم اردیبهشت ۱۳۷۶

وزرای خارجه کشور های عضو اتحادیه اروپا

هم میهنان گرامی!

با آنکه برای ایرانیان پناهنده سیاسی خارج کشور و مردم آزادی خواه ایران تردید بود که ترور بیش از صد، صد و پنجاه نفر از رهبران و شخصیت های اپوزیسیون ملی در سال ها در خارج کشور به دستور مقامات عالی جمهوری اسلامی صورت می گرفته است اما روش دولت های اروپایی تا بحال بخاطر ملاحظات اقتصادی، بازرگانی و صلحت اندیشی های مسکینانه دیگر، موجب شده بود که دولت جمهوری اسلامی با ستاخی و بی رحمی تمام به قتل دگراندیشان و مخالفان سیاسی ادامه دهد.

اینک برای اولین بار یک دادگاه معتبر در قدرتمندترین کشور اروپا و اولین سربک اقتصادی ایران، در نهایت استقلال عمل و شجاعت تحسین برانگیز به روشن ترین شکل، عالی ترین مقام مذهبی و کشوری جمهوری اسلامی را بر کرسی اتهام نشاند و مسئولان و تصمیم گیرندگان اصلی ترور میکونوس را بر ملا ساخته است. دادگاه میکونوس با تشریح مکانیزم این ترور ها و نقش کمیته ویژه در جمهوری اسلامی، ماملان اصلی سایر ترور ها را نشان داده است.

حزب دمکراتیک مردم ایران در این روز تاریخی لازم می داند مراتب سپاسگزاری و دروا از قضات، دادستان کل برلین و دادرسان دادگاه میکونوس ابراز نماید که طی سه سال و نیم با بر دباری و پی گیری به پرونده ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران و زنده اد دهکردی رسیدگی کردند و علی رغم فشار های دائمی خارجی و مقامات دولت آلمان جهانیان نشان دادند که به هیچ قیمتی حاضر نیستند استقلال قضایی و پی جویی عدالت را قربانی کنند.

پیروزی درخشان دادگاه میکونوس بدون حمایت فعال مطبوعات و رسانه های عمومی آلمان و نیرو های ترقی خواه و طرفدار حقوق بشر و فشار افکار عمومی بسادگی مقدر نبود. در این کارزار بزرگ، فعالیت ها و زحمات شبانه روزی کمیته ضد ترور برلین که به همین مناسبت تشکیل شده و نیز جامعه ایرانیان مقیم برلین و آلمان، بسار پر ثمر ستایش انگیز است.

بی تردید حکم دادگاه اثرات مهمی در مناسبات کشور های اروپایی با جمهوری اسلامی برجای خواهد گذاشت و امید است نقطه عطفی در عدول از سیاست مماشات این ولت ها در قبال تجاوزات جمهوری اسلامی به حقوق بشر و نقطه پایانی به عملیات تروریستی جمهوری اسلامی علیه پناهندگان سیاسی و ایرانیان مقیم خارج کشور باشد. اما تغییرات اساسی و واقعی در رفتار و سیاست زمامداران جمهوری اسلامی در زمینه رعایت حقوق بشر و تامین آزادی ها، می باید در درون کشور صورت بگیرد و امنیت و آزادی دگراندیشان در ایران باید تامین شود تا سیاست خارجی جمهوری اسلامی بطور اساسی در جهت تعقل و تعادل متحول گردد و به تروریسم دولتی در خارج پایان داده شود. با مقامات و زمامداران جمهوری اسلامی از این حکم تاریخی دادگاه میکونوس درس لازم را خواهند گرفت و خود را با الزامات جهان متمدن همساز خواهند نمود.

ما این پیروزی بزرگ دادگاه میکونوس را به همه ایرانیان آزادی خواه و طرفدار حقوق بشر تبریک گفته و از همه دولت های اروپا می خواهیم روابط سیاسی و دیپلماتیک خود را از سطح فعلی تنزل دهند و هرگونه کمک اقتصادی و گشایش اعتبار جدید را منوط به بهبود حقوق بشر و آزادی در ایران نمایند و برای تحقق آن وجدانه و صفا هنگام بردارند.

هیات اجراییه شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

۲۱ فروردین ۱۳۷۶

کانون نویسندگان ایران در تبعید برگزار می کند:

شب همبستگی با هنرمندان و زندانیان سیاسی در ایران

فریدون تنکابنی - طنزپرداز، اسد سیف - نویسنده، هادی جامعی - مترجم و نویسنده، نسیم خاکسار - نویسنده و شاعر، بتول عزیزپور - شاعر، رضا مسروان - محقق و روزنامه نگار

با همراهی گروه موسیقی

مصطفی آخوندی (گیتار)، KAREN FALKER (فلوت)

زمان و مکان: شنبه ۳۱ مه ۹۷ ساعت روزد به سالن ۱۷:۳۰ شروع برنامه ساعت ۱۸

دانشگاه ULB

Av# PAUL, HEGER SALLE DELVAUX 1050 Bruxelles

بروکسل: جمعیت دفاع از جبهه جمهوری و دمکراسی در ایران - بلژیک

عالیجنابان!

از آنجا که اجلاس ۲۹ آوریل ۱۹۹۷ شما به قصد تدوین سیاست ترین در قبال دولت جمهوری ایران به دنبال حکم دادگاه میکونوس برگزار می شود، دفتر هماهنگی جمهوری خواهان آزادیخواه متشکل از سازمان جمهوری خواهان ملی، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب دموکراتیک مردم ایران، لازم می بیند چند نکته را به نظر عالیجنابان برساند:

آنچه روند دادگاه میکونوس و حکم بسیار مهم قضایی دادگاه در برابر افکار عمومی جهانیان به ویژه جامعه دموکراتیک، پایبند به منشور بین المللی حقوق بشر اروپا آشکار می سازد، مکانیسم ترور های متعدد و مرکز تصمیم گیری است که تا کنون به مرگ بیش از صد نفر از شخصیت ها و رهبران سیاسی اپوزیسیون ایرانی مقیم خارج کشور منتهی شده است. قاطبه این قربانیان را پناهندگان سیاسی تشکیل می دهد که تحت پوشش امنیتی دولت های اروپا قرار داشتند.

با آنکه طی ۱۷ سال گذشته سازمان های سیاسی آزادی خواه پیوسته دولت جمهوری اسلامی را مسئول این جنایت ها معرفی کرده اند، متأسفانه دولت های اروپا، بویژه آلمان، فرانسه و اتریش که اغلب ترور ها در آن کشور ها رخ داده است، بخاطر ملاحظات و مصلحت اندیشی های اقتصادی - سیاسی و تسلیم در برابر شانتاژ های دولت جمهوری اسلامی و تن دادن به بده و بستان های پنهانی بر سر گروگان ها، راه مماشات و تمکین را در پیش می گرفته اند. همین روش موجب آرامش خاطر و بی پروایی دولت جمهوری اسلامی در ادامه ماجراجویی های تروریستی علیه مخالفان سیاسی در کشور های مختلف گردیده است.

ترور پی در پی دکتر شاپور بختیار رهبر نهضت مقاومت ملی و آخرین نخست وزیر رژیم گذشته در پاریس، دکتر عبد الرحمن قاسملو دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران در رین، دکتر صادق شرفکنند دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران در برلین، دکتر کاظم رجوی از رهبران شورای ملی مقاومت در ژنو، دکتر سیروس الهی از رهبران درفش کابرنی در پاریس، از نمونه های برجسته ای است که دولت جمهوری اسلامی بخاطر مماشات دولت های اروپا به آن دست پایزده است.

تمامی این یکه تازی ها و جنایت ها در کشور های اروپا روی داده است که به حاکمیت ملی خود سخت پایبندند و جمهوری اسلامی با این کشور ها روابط سیاسی - اقتصادی گسترده و مناسبات دیپلماتیک دارد.

اگر قرار باشد باز به گونه مساجرای قتل سلمان رشدی نویسنده سرشناس انگلیسی، سفرای کشور های اتحادیه اروپا بی سر و صدا به محل های ماسوویت خود در تهران بازگردند و رابطه اقتصادی و تجاری به روال گذشته ادامه بیاید و سفارت خانه های ایران و خاک این کشور ها همچنان به صورت مراکز توطئه چینی و تروریستی باقی بماند، چه فرجامی جز استمرار این ترور ها و گستاخی بیشتر جمهوری اسلامی در خدشه دار کردن حاکمیت ملی کشور های عضو اتحادیه اروپا خواهد داشت؟

ما برای مقابله با این وضع و با انگیزه پایان دادن به قتل و کشتار ایرانیان دگراندیش مقیم کشور های اروپا، پیشنهادات شدنی و واقع بینانه ای مطرح کرده ایم که همراه این نامه در اختیار تان قرار می دهیم. امیدواریم مورد توجه و پذیرش قرار بگیرند. ما از دولت های اروپایی بویژه آلمان می خواهیم:

۱ - سطح روابط سیاسی - دیپلماتیک خود را با جمهوری اسلامی تنزل دهند و از اعطای کمک های مالی و اعتبارات جدید خود داری روزند.

۲ - شبکه های اطلاعاتی و تروریستی را در سفارتخانه های ایران و خارج از آن تعطیل کنند.

۳ - سطح روابط خود را با جمهوری اسلامی به بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران مرتبط و مشروط سازند.

ما همچنین از پارلمان اروپا می خواهیم کمیسیون ویژه ای برای بررسی و نظارت بر وضعیت حقوق بشر در ایران تشکیل دهد.

عالیجنابان!

قصد ما منزوی کردن جمهوری اسلامی و یا تحریم اقتصادی یا قطع کامل روابط دیپلماتیک نیست. خواست ما کاهش روابط دیپلماتیک و خود داری از اعطای کمک های تازه مالی و گشایش اعتبارات جدید و مشروط کردن بهبود آن به وضعیت حقوق بشر در ایران است.

دفتر همکاری جمهوری خواهان آزادی خواه با این امید که خواست های ما مورد توجه و قبول شما باشد، آماده است برای توضیح پیشنهادات و جستجوی راه های عملی دیگر با شما ملاقات نماید.

با تقدیم احترامات فائقه

دفتر همکاری جمهوریخواهان آزادیخواه متشکل از:

حزب دموکراتیک مردم ایران

بیانیه دفتر هماهنگی جمهوری خواهان آزادیخواه ایران

خطاب به دولت های اروپایی و پارلمان اروپا

دادگاه برلین سرانجام روز پنج شنبه ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۶ رای خود را درباره متهمین به ترور زنده یازان دکتر صادق شرفکندی، فتح عبدلی، همایون اردلان و نوری دهکردی صادر کرد و مقاصد بلند پایه و رهبری سیاسی جمهوری اسلامی ایران را بعنوان مسئولین این ترور معرفی نمود.

دولت آلمان و کشورهای اتحادیه اروپا می باید پس از رای قاطع یک دادگاه بسی طرف که دولت جمهوری اسلامی را مستقیماً ناقض حاکمیت ملی آلمان اعلام کرده است، به مجازات هایی در چارچوب حقوق، قرارداد ها و عرف بین المللی روی آورند ما از دولت های اروپایی بویژه دولت آلمان می خواهیم:

۱ - سطح روابط سیاسی - دیپلماتیک خود را با جمهوری اسلامی تنزل دهند و از اعطای کمک های مالی و اعتبارات جدید خود داری بوزند.

۲ - شبکه های اطلاعاتی و تروریستی را در سفارتخانه های ایران و خارج از آن تعطیل کنند.

۳ - سطح روابط خود را با جمهوری اسلامی به بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران مرتبط و مشروط سازند.

ما همچنین از پارلمان اروپا می خواهیم کمیسیون ویژه ای برای بررسی و نظارت بر وضعیت حقوق بشر در ایران تشکیل دهد.

۲۶ فروردین ۱۳۷۶

۱۳ آوریل ۱۹۹۷

دفتر همکاری جمهوریخواهان آزادیخواه متشکل از:

حزب دموکراتیک مردم ایران

سازمان جمهوریخواهان ملی ایران

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

سخنان دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران در

اجلاس شورای انترناسیونال سوسیالیست

مقدمه - آنچه در زیر از نظر خوانندگان راه آزادی می گذرد سخنرانی کاک عبدالله حسن زاده دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران در بخش خاورمیانه اولین اجلاس شورای بین الملل سوسیالیست پس از کنگره بیستم در ژانویه ۱۹۹۷ به نقل از نشریه کردستان شماره ۳۴۲ بهمین ماه ۷۵ میباشد. لازم به یادآوری است که حزب دمکرات کردستان در همین کنگره بعنوان عضو ناظر در این سازمان بین المللی معتبر انتخاب شد.

آقای رئیس!

رفقای گرامی!

دوستان ارجمند!

از طرف خلق کرد در کردستان ایران و حزب دمکرات کردستان ایران درود های گرم خود را به شما تقدیم می دارم و برای شما در خدمت به تحقق آرمان مقدس صلح و آزادی و دمکراسی در جهان موفقیت آرزو می کنم.

برای ما مایه بسی خوشحالی است که به مهمترین مساله خاور میانه، یعنی اختلاف میان کشورهای عربی و اسرائیل و بویژه مساله فلسطین در محافل سیاسی توجه کافی مبذول داشته شده است. تحولاتی نیز که اخیراً در راستای حل اختلاف قیامین اسرائیل و دولت فلسطین صورت گرفته است، مایه خوشحالی و مورد پشتیبانی ماست. لیکن بطوریکه اطلاع دارید در منطقه خاورمیانه مساله مهم دیگری وجود دارد که باید راه حلی برای آن یافته شود و آن هم مساله کرد هاست. کرد ها که حدود ۲۵ میلیون نفر جمعیت دارند، میان چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه تقسیم شده اند و از دیرباز بمنظور دستیابی به حقوق دمکراتیک خویش به مبارزه روی آورده اند.

در کشور ما ایران بیش از ۹ میلیون کرد زندگی میکنند که از ابتدایی ترین حقوق انسانی خویش محروم اند و همواره تحت سرکوبی بیسابقه که به سرحد ژنوسید رسیده است، قرار داشته اند. از ابتدای روی کار آمدن جمهوری اسلامی تا بحال دهها هزار تن از فرزندان مردم کردستان به دست مزدوران رژیم کشته شده اند. در میان آنها دو تن از رهبران حزب ما به چشم می خورند که هر دو آنها بدنبال شرکت در کنگره های انترناسیونال سوسیالیست توسط مأمورین اغزامی جمهوری اسلامی ترور شده اند.

بطور کلی در ایران حقوق بشر در وضعیت اسفناکی قرار دارد. آزادی دمکراتیک به شدید ترین وجه سرکوب میشود، اقلیتهای ملی و مذهبی تحت فشار سابقه ای بسر می برند. زنان عملاً انسانهای درجه دوم به حساب می آیند، تروریست صورت عملکرد دانشی دولت در امر تصفیه مخالفان درآمده و در سالهای اخیر سرک حذف فیزیکی نویسندگان و روشنفکران آزاداندیش بطرز بی سابقه ای گسترش یافته متأسفانه همه این سیاست ها در جلو چشمان افکار عمومی جهان اعمال می گردد. آنکه مجریان این سیاست های آزادی ستیز با اعتراض و عکس العملی موثر از جامعه بین المللی مواجه شوند.

خانم ها و آقایان، رفقای عزیز!

ما بر این باوریم که حل مساله کرد در چهارچوب کشورهای محل زندگی کرد از طریق سیاسی و از کانال گفتگو های سازنده و مسالمت آمیز میسر است. لذا از الملل سوسیالیست انتظار داریم در راستای این مهم نقش عمده ای برعهده بگیرند حقوق و آزادی های مردم کردستان دفاع نمایند. در این باره پیشنهاد مشخص ما این است که انترناسیونال سوسیالیست در راه برگزاری کنفرانسی بین المللی بمنظور تبادل پیراهون مشکل کرد ها کوشش بعمل آورد که در آن هم نمایندگان همه بخش های مختلف کردستان و هم نمایندگان کلیه دولتهای حاکم بر بخش های کردستان حضور یابند اعتقاد ما انعقاد چنین کنفرانسی به یافتن راه حلی مناسب جهت مساله کرد ها کم بسزایی خواهد کرد. در این امر نیز تردیدی وجود ندارد که بدون چاره جویی این مساله آزادی و دمکراسی حقوق بشر در جهان آنچنانکه شاید، تحقق خواهد یافت و نه صلح پایدار و فراگیر در خاورمیانه برقرار خواهد شد.

از شما دوستان گرامی که با حوصله به سخنانم گوش فرا دادید، عمیقاً متشکر

استمداد فوری حزب دمکرات کردستان ایران

سازمان ها و محافل مدافع حقوق بشر در جهان!

سازمان های خیریه پزشکی و درمانی!

در آستانه صدور حکم نهایی دادگاه برلین در مورد پرونده ترور دکتر صادق شرفکندی دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران و یارانش، رژیم جمهوری اسلامی ایران جنایت سهمناک جدیدی آفرید.

اواسط هفته گذشته بیماری فراگیری در میان شماری از اعضای حزب دمکرات کردستان ایران که در منطقه بازبان واقع در استان سلیمانیه کردستان عراق سکونت دارند بروز کرد. عده زیادی از بیماران روانه بیمارستان های شهر سلیمانیه گردیدند. لیکن بعد نبود امکانات لازم، بیمارستانهای این شهر موفق نشدند اقدام موثرتری در جهت علاج بیماران و یا تشخیص بیماری آنان بعمل آورند. لذا تدریجاً همه آنها به بغداد اعزام شد به کمک هلال احمر عراق در بیمارستانهای این شهر بستری گردیدند.

با انجام آزمایشهای لازم تشخیص داده شده که رفقای مزبور بوسیله ماده سموم بسیار خطرناک تالیوم مسموم شده اند. هم اکنون بیش از شصت تن از این مصدومین در بیمارستانهای بغداد بستری هستند و در معرض خطر مرگ قرار دارند.

با توجه به اینکه طی چند سال گذشته بار ها توطئه رژیم جمهوری اسلامی ایران برای مسموم کردن مبارزان دمکرات توسط ارگان های حزب کشف شده و بار ها معلوم گردیده است که عاملان جنایت تروریست های وابسته به جمهوری اسلامی هستند و نیز یادآوری این حقیقت که پانزده سال گذشته سه تن از فعالان حزب توسط مزدوران رژیم بوسیله سم تالیوم مسموم شدند که در نتیجه دو تن از آنان به شهادت رسیدند، تردیدی نیست که این اقدام ضد انسانی نیز توسط عمال جمهوری اسلامی به مورد اجرا درآمده است. در این رابطه:

- از عموم محافل مدافع حقوق بشر می خواهیم صدای اعتراض خود را علیه این جنایت بلند نموده و رژیم جمهوری اسلامی را بخاطر ارتکاب آن محکوم کنند.

- از روزنامه نگاران خارجی و نمایندگان کمیته دفاع از حقوق بشر دعوت میکنیم به بیمارستانهای بغداد بروند و از قربانیان آخرین جنایت رژیم ایران فیلم و رپورتاژ تهیه نمایند.

- اگر چه پزشکان و بیمارستانهای بغداد همه امکانات خویش را در راه نجات بیماران بکار بسته اند و از این بابت از آنان تشکر میکنیم اما با توجه به محاصره اقتصادی چند ساله عراق و بعثت کمبود امکانات درمانی، از محافل و سازمانهای خیریه پزشکی و درمانی تقاضا میکنیم فوراً به یاری مسموم شدگان بشتابند و در نجات زندگی آنان بکوشند.

امیدواریم این تازه ترین جنایت رژیم ایران محرک دیگری باشد تا دادگاه برلین حکمی عادلانه و مسئولانه را در مورد طراحان ترور ۱۹۹۲ برلین یعنی مقامات طراز اول جمهوری اسلامی صادر نماید.

در انتظار اقدامی فوری و کارساز

دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران

۱۳۷۶، ۱، ۱۲ (۱۹۹۷، ۴، ۶)

از گفتار های اقتصادی آقای فریدون خاوند

مناسبات با غرب و توسعه اقتصادی

برخی از کادر های رهبری جمهوری اسلامی با افتداه از فضای انتخاباتی ایران، از تنش در روابط با غرب از جمله آمریکا جانبداری میکنند و دستیابی به این هدف را برای مقابله با تنگنا های اقتصادی کشور خود و پیشبرد فرایند توسعه آن تمیز ناپذیر میدانند. سعید سیرجانی نماینده پیشین آن در سازمان ملل متحد و مشاور وزیر امور خارجه نامزد احراز مقام ریاست جمهوری است یا شعارش زداایی در روابط خارجی به صحنه انتخابات که بدان امید که، به گفته وی، ایران دوستان زیاد و ستان کمی داشته باشد.

بعضی از تکنوکرات های بلند پایه جمهوری اسلامی نیز آشکارا میگویند که تنش در روابط ران و غرب سد راه توسعه ایران است. در همایش اسلام و توسعه» که اوایل اسفند ماه در تهران برگزار شد، حسین کاظم پور اردبیلی مشاور وزیر نفت گفت: «برای افزایش قدرت ملی، همکاری با جامعه ان المللی ضروری است. عقب ماندگی از توسعه نشیینه ساز نا امنی میشود.» کاظم پور اردبیلی در سخنان خود ضمن تاکید بر ضرورت کاهش تنش در روابط ایران و آمریکا به نقل از یک سیاستمدار یمنی افزود: آمریکا دایناسور بزرگی است که برای ما به خواب بردن آن بهتر است ولی شما ایرانی ها همچنان او را بیدار میکنید! مشاور وزیر نفت همچنین گفت: «سیاست خارجی باید رقابت و همکاری متقابل در سطح جهان را بپذیرد... طرح و عوای ارزش ها به مصلحت نیست و حتی اگر موضوعیت داشته باشد باید آن را به بعد موکول کرد.»

محافل کارشناسی ایران که فارغ از شعار ها و اسطوره های سیاسی با واقعیت های مشخص و روزمره اقتصادی سر و کار دارند، میدانند که پاسخگویی به برخی نیاز های بنیادی توسعه این کشور در گروی تنش زدایی در روابط خارجی است. چنین گرایشی کم و بیش در طیف هواداران همه نامزد های معتبر مقام ریاست جمهوری به چشم میخورد و نقش آنرا در شکل گیری برنامه های انتخاباتی نباید دستکم گرفت. تلاش بدنه کارشناسی جمهوری اسلامی برای تبدیل شدن به یک قشر معتبر صاحب نفوذ، پس از پایان جنگ ایران و عراق شدت گرفت. این تلاش به نتایج قاطعی نرسید ولی تکنوکرات ها بشرط قرار داشتن در زیر چتر حمایت این یا آن جریان قدرتمند سیاسی، در برخی زمینه های حساس از نوعی آزادی نسبی برخوردارند. تنش زدایی در روابط خارجی یکی از این زمینه هاست. در فروردین ماه ۱۳۷۴ کارشناسان سازمان برنامه و بودجه در یک گزارش نیمه علسنی زیر عنوان

«مشکلات اقتصادی کشور و راه حل ها» بهسود روابط سیاسی ایران با کشور های مختلف را یکی از «پیش نیاز های» اصلی توسعه ایران دانستند. در این گزارش چنین می خوانیم: «در صورتی که روابط سیاسی ما با کشور های مختلف بر اساس حسن تفاهم و رفع تشنج پایه ریزی نشود امکان فروش کالا در بازار های جهان بسیار محدود خواهد بود... اگر بخواهیم سالانه ده یا بیست میلیارد دلار کالا صادر کنیم، طبعاً زیر بنا های دیپلماتیک موجود یک گلگاه بسیار محدود کننده خواهد بود.»

سخنانی از این دست که دو سال پیش دگرگونی های مهمی در ساختار اداری سازمان برنامه و بودجه بوجود آورد امروز با وضوح بیشتری توسط برخی از تکنوکرات های بلند پایه جمهوری اسلامی مطرح میگردد. این که مشاور وزیر نفت جمهوری اسلامی خواستار کاهش تنش در روابط ایران و آمریکا است چندان شگفت انگیز نیست. صنایع نفتی ایران بیش از هر زمان دیگر، نیازمند دستیابی به سرمایه و تکنولوژی خارجی است و اوج گیری دشمنی میان تهران و واشنگتن راه را تا اندازه زیادی بر سرمایه گذاری های خارجی در این عرصه حیاتی بسته است. محسن پیحوی نماینده تهران و معاون کمیسیون نفت مجلس شورای اسلامی اواخر ژانویه گذشته گفت شرکت های نفتی خارجی در مورد مشارکت در طرح های نفتی ایران شوق و ذوق زیادی از خود نشان نداده اند و علت اصلی آن نیز تحریم اقتصادی کاملی است که واشنگتن علیه تهران تصویب کرده است.

در این شرایط جمهوری اسلامی ایران به دشواری میتواند تاثیر فشار های آمریکا بر اروپا و آسیا را نا دیده بگیرد. منابع ایرانی و ژاپنی اخیراً اعلام کردند توکیو زیر فشار واشنگتن از اعطای قسط دوم وام یکصد و پنجاه میلیارد یمنی به تهران بمنظور ساختن سد و نیروگاه «کارون ۴» خود داری کرده است. قسط اول وام مزبور به مبلغ ۳۸۶۰۰۰۰۰ یمن در اردیبهشت ماه ۱۳۷۱ در اختیار تهران قرار گرفته بود.

کمبود سرمایه های داخلی و خارجی از موانع مهم توسعه اقتصادی

کمبود سرمایه گذاری یکی از ضعف های دیرینه اقتصاد ایران است و امروز هم، برغم فراهم آمدن یک سلسله امکانات مساعد زیر بنایی، رویکرد سرمایه داران داخلی به فعالیت های تولیدی همچنان ناچیز مانده و در همان حال جمهوری اسلامی هنوز نتوانسته است در جذب سرمایه گذاران ایرانی خارج از کشور و نیز سرمایه های خارجی به نتایج چشمگیری دست یابد.

در ورای یک سلسله عوامل ساختاری که بر حجم سرمایه گذاری و نحوه تخصیص آن تاثیر می گذارند، فضای انتخاباتی ایران در سال تازه خورشیدی نیز به دلیل ابهام هایی که بر سیاست این کشور تحمیل میکند، قاعدتاً نباید بافتار مناسبی را، لا اقل در کوتاه مدت، برای جهش سرمایه گذاری فراهم آورد. در این شرایط برخی از محافل اقتصادی جمهوری اسلامی بیش از پیش بر ضعف سرمایه گذاری در ایران تاکید کرده و از پی آمد های آن ابراز نگرانی میکنند.

مهندس محلولجی وزیر معادن و فلزات جمهوری اسلامی چهارشنبه ۲۲ اسفند گفت توسعه ایران بدون جذب و تضمین سرمایه ایرانیان داخل و خارج کشور و نیز سرمایه گذاران خارجی امکان پذیر نیست. برخی از رسانه های تهران در روز های گذشته به تفسیر گفته های محلولجی پرداخته و یکبار دیگر تنگنا های سرمایه گذاری در ایران را مطرح کرده اند. نسبت سرمایه گذاری به تولید نا خالص داخلی در این کشور پیرامون ۱۶ درصد نوسان میکند حال آنکه این نسبت در کشور های پویای آسیای جنوب شرقی از ۳۰ درصد فراتر می رود. این به آن معناست که پس انداز در ایران کافی نیست و تازه بخشی از همین مقدار پس انداز نیز جذب بازار سرمایه نمیشود و در خدمت تولید قرار نمیگیرد. حاصل آنکه بخش خصوصی ایران از مشارکت در سرمایه گذاری های صنعتی میگریزد و بر خلاف سیر تحول جهانی نقش دولت در فعالیت های تولیدی این کشور روز به روز افزایش می یابد. روزنامه «رسالت» چاپ تهران اخیراً نوشت: «در سال های اخیر ایجاد واحد های بزرگ صنعتی در ایران از طرف بخش خصوصی کاهش یافته و هر تعداد واحد بزرگ یا متوسط تولیدی تاسیس و به بهره برداری رسیده، زیر پوشش دولت و نهاد ها بوده است.»

اگر ایران بخواهد بر واپس ماندگی های چند سال اخیر غالب آید و خود را با دگرگونی های سریع جهانی هماهنگ کند باید طی چند سال آینده، بصورت پی در پی، از نرخ رشدی پیرامون ۸ تا ۹ درصد برخوردار گردد. برای دستیابی به این هدف نه فقط لازم است سهم سرمایه گذاری به تولید نا خالص داخلی در ایران دو برابر شود بلکه این کشور باید، در همان حال، بتواند همانند بسیاری از کشورهای پویای در حال توسعه به جذب انبوه سرمایه گذاری های خارجی دست یابد. جذب سرمایه گذاری خارجی تنها به معنای برخورداری از سرمایه مالی خارجی نیست، جنبه مهم تر، استفاده از دانش و تجربه فنی و نیز توان سازماندهی خارجی ها در عرصه های تولیدی و بازاریابی است. به بیان دیگر با جذب سرمایه نه فقط پس انداز خارجی ها بلکه بخشی از فرهنگ صنعتی و بازرگانی آنها را به خاک خود می آورد. ایرانیان مهاجر نیز که در کشور های میزبان خود از لحاظ فعالیت های تولیدی و بازرگانی موفق

محبوبه و آل

رضا دانشور

انتشارات افسانه سوئد ۱۳۵۷

۱۹۹۶

ژانینا

محبوبه و آل، ناز عشق، عصانه، با دوستان داماد عروسی نروا، هی هی، جیلی قم قم و قصه های مهمل تلخک عنوان داستانهای کوتاهی است که آقای رضا دانشور در مجموعه داستان محبوبه و آل منتشر کرده اند.

اگر این اثر را جز ادبیات فارسی خارج از کشور بشمار آوریم شاید راحت تر بتوانیم از تلاش نویسنده در جستجوی سبک و دوگانگی حاکم بر آن سخن برانیم فضای عمومی داستان از یک سو باورهای خرافی جامعه سنتی را با شیوه ای واقع گرایانه به تصویر می کشد و از سوی دیگر محیطی غیر واقعی از خلال نشانه های ملموس واقعیت مقبول غربی در ذهن خواننده ترسیم میکند.

«محبوبه و آل» سرنوشت گریز ناپذیر زن، زن جامعه سنتی را به تصویر می کشد و از محبوبه هایی نامحبوب بخاطر تفاوتهای جسمانیشان سخن میراند. مفهوم تصرف و زن در سراسر داستان بهم گره خورده است: نطفه دختر در اثر تصرف آل، این اهریمن جهان فرودین بسته میشود و امید پدر در انتظار پسر را به یاس مبدل میکند.

روح نفرین شده در جسم نفرین شده حلول میکند و آل از آن پس تجسم ترس میشود. وحشت زن، محبوبه از تصرف، خواه توسط پسر خاله محبوب، خواه توسط همسر نامحبوب از سوی استوار قهرتند از سوی مزاحم همسفر.

هویت زن و ترس طبیعتی در هم آمیخته دارند چرا که دومی یعنی ترس ریشه در اولی یعنی هویت دارد و هویت زن سنتی بیشتر از مرزهای جغرافیایی تن متاثر است تا اندیشه های خفته در سر.

سایه ترس فقط در مقابل عدالت سرد تصادف رنگ میبازد. روزی که همسر را پیچیده در پتویی آغشته به خون به خانه می آورند، نیاز به امرار معاش خاطره آل را در ذهن محبوبه باز پس می راند. با این حال استقلال زن دیری نمی پاید چرا که سال ۱۳۵۷ شمسی نزدیک است سال زیر و رو شدن دنیا.

مرد دوباره پا میگیرد ولی اینبار نه در لباس راننده داش منش سنت گرا که در لباس خاکی و سبز رنگ نیم نظامی.

مردی که ورودش را با سلام علیکی عربی اعلام می دارد دیگر در اوج سیاه مستی تن زن را چون خلق خود سیاه نمیکند بلکه اتمام حجت میکند و به جلال قاسط الجبارین قسم می خورد که پس از سلام نماز عصر او را خواهد کشت. از آنجا که ترس هتکفت ضد خود را می آفریند. این زن است که پیش از اتمام آخرین رکعت، دشنه در کتف مرد فرو میکند و آل ترس و اندیشه ترس از آل را در سه کیسه زباله میریزد.

تا گفته نماند که زن بخاطر شجاعتش محاکمه میشود و داستان نماز عشق جو عادلانه (!) قضاوتهای پس از زیر و زبر شدن دنیا را به تصویر می کشد.

بدین ترتیب توصیف قضاوت باعث لغزش فضای داستانی - نمادین مساجرای اول در چارچوب انتقادی اجتماعی داستان دوم میشود و جنبه واقعگرایانه نماز عشق بر جستجوی فرا واقعگرایانه محبوبه و آل پیشی میگیرد.

عصانه تنش میان انسان و محیط و تلاش خستگی ناپذیر او برای مفهوم بخشیدن به شناخته هایش به تصویر می کشد.

تا زمانی که اندیشه شخصیت داستان درگیر نظم بخشیدن به شعر در میان محسوسان و حفظ تداوم این نظم است همه چیز میتواند مفهوم یا الفاظ مفهوم باشد، از بو و مزه فرنی صبحانه گرفته تا اعلان های تبلیغاتی نصب شده در مسیر سفر.

«اعلانها برای مجید رضا معناهایی سواي قصد ساده عرضه کالا های غیر ضروری داشتند. آنها چون نشانه های تقدیر: اوضاع جوی، حوادث کوچک اداری و بالاخره سرنوشت زندگی او را تغال می زنند و موجب میشوند تا خستگی و درد روزانه را از یاد ببرد.»

روزی از دواج که نمایانگر شخصی البسه همان میل پنهان به در آغوش کشی نظمی سعادتبخش است، از خلال یک اعلان تبلیغاتی تراوش میشود.

«در این اعلان زن و مردی جوان از قسمت تحتانی یک ساعت بزرگ شنی حالت شیرجه، به قسمت فوقانی آن می رفتند. در حالی که اعداد درهم ریخته لای همراه آبشار شن رو به پایین سرازیر بود. زمینه رنگ باخته این اعلان، با لکه های پاره مرده زرد و قهوه ای، آنرا به چشم مجید رضا عجیب و رمزی میکرد: ساعت شنی، زن و مرد جوان، ازدواج، شیرجه سربالا، تحقق امر ناممکن و اعداد درهم ریخته، مری مبارک امر خیر، معنا می داد.»

دست یافتن به ستاره اقبال دشوار است ولی تحقق پذیر، صبر می طلبد و تا مجید رضا نیز قصد زیر پا گذاشتن قانون بازی را ندارد.

دوق زمانی برمی گردد که یک تصادف ساده او را به سفر سوی زیبایی ناشناخته هدایت میکند:

«زیرا ابرهایی که یک رویشان تاریک بود و روی دیگر شان دنیایی نقش و نا آتشین داشت، یک جاده فرعی، وسط دو ردیف درختان نارون، به دور تپه ای پر از گل های زرد پیچ می خورد و به منظره ای ناپیدا سرازیر می شد. نارون ها شباهتی درختهای دود و گرد گرفته نزار کنار جاده نداشتند. درخشش پیر رنگ برگهایش، جلا سبز رنگ به هوای غروب میداد و فضا را رنگ خواب و خیال می زد. مجید رضا اختیار به جاده فرعی پیچید.»

و چنین است که پس از کشف ناشناخته، بازشناسی معلومات پیشین دش می نمایم و زن، اداره، محیط کار و حتی خودش به معنایی لاینحل بدل میگردد. بیگ برای حل معما به سوی آیین می شتابد.

«در آیین دستشویی، خودش را دید که مثل هنرپیشه های تئاتر به شکل مرد پا به سن گریم شده بود. اما نه آب سفیدی سرش را پاک کرد، نه چین های زیر چشم و نه دهان.»

آیینه یگانه حکایت جاردان خود را برای او نقل میکند و خبر از جریان همیشگی باقی زمان می دهد.

سوالی گریز ناپذیر شکل می گیرد: آیا میتوان بر خلاف جریان حرکت کرد، خلاف جهت ریگهای ساعت شنی؟

مجید رضای بیگانه با خود سوار بر پیکان، مجدداً به راه می افتد. اعلان ساعت را از دور می بیند و فکر می کند که همه کلک ها زیر سر آن عصrane دیروز است اتومبیل را بسوی آن بهشت کاذب هدایت میکند و بدین ترتیب به تجربه می آموزد که حتی در سقوط به قعر دره قوانین طبیعی اجرام برای همگان عادلانه جاری است.

شاید بتوان گفت که ترسیم اندیشه مرگ در سیر گریز ناپذیر ریگهای شن ساعت، نویسنده داستان را با سراینده این ابیات اخوان ثالث هم آواز می گرداند:

که بود و کیست دشتم
یگانه دشمن جهان
هم آشکار هم نهان
هم روان بی امان
زمان زمان، زمان زمان

به نظر می رسد «با دوستان داماد عروسی نروا» از سبکی که در ادبیات فرانسه Fantastique نام دارد الهام گرفته باشد. چرا که نویسنده در ابتدای داستان نشانه هایی از ژیت ماجرا در واقعیت به خواننده ارائه می دهد و سپس او را به محیطی نگران کننده هدایت میکند.

حسن آقا ایرانی مقیم فرنگ، خود را برای رفتن به جشن عروسی دوستش آماده میکند محل برگزاری جشن خانه ای است که در دل بیشه ای دور افتاده واقع شده است و برای رسیدن به آن باید مسیر پیچ در پیچی را طی کرد.

در راه نگرانی حسن آقا از نیافتن مسیر صحیح، با دیدن دوستان یولاند که منتظر تاکسی هستند تسکین می یابد و قرار میشود که حسن آقا رانندگی کند و دوستان او را در جهت یابی راهنمایی کنند. بازی، زمانی که به محل جشن میرسند همه چیز عجیب و غریب است. از موزیک گرفته تا رفتار مهمانان و صاحب مجلس. تعجب حسن آقا زمانی تبدیل به هراس میشود که پا های شمالود یکی از مهمانان را می بینند. وقتی برای تسکین خاطر نزد دیگران جویای علت میشود، درمی یابد که داشتن پا های این چنین سم دار و شمالود امری طبیعی تلقی میشود. هیجان زیاد باعث بروز عارضه کبیر در حسن آقا میشود و بالاخره در پایان مجلس، کلافه از محیطی غیر متعارف، خسته و کوفته به شهر باز میگردد و به رختخواب خود پناه میبرد.

صبح روز بعد با زنگ تلفن از خواب بیدار میشود و صدای دوستش یولاند را شنود که او را بخاطر عدم حضورش در جشن سرزنش میکند!

بدین ترتیب ملاحظه میکنیم که ظاهر واقعگرایانه داستان در ابتدای ماجرا ضمن لایروزی از آشفتگی میانی به محیطی متعارف و آشنا باز میگردد بدون اینکه دلایل این بستگی برای خواننده روشن شود.

همانطور که در ابتدا یاد کردیم چنین تلاشی میتواند شاهد میل نویسنده برای مرقی سبکی باشد که تودوروف آنرا *Fantastique* نامیده است.

«هی هی، جیلی قم قم» آخرین داستان کوتاه این مجموعه در سال ۱۳۴۷ نوشته است. شاید بتوان گفت که قدیمیترین آنهاست و شاید نیز به همین جهت در میان داستانهای دیگر سخت غریب مینماید.

قدمت از موضوع و مضمون هم پیداست. این داستان تاریخی، سرگذشت شخصی بنام کلب حاجی را نقل میکند که شیفته زینل پسبان است و همین امر باعث میشود که در دوره سرداری وی مدارج پیشرفت و ترقی را طی کند.

با قتل سردار وطن پرست زندگی حامیان او نیز از هم می پاشد و تلاش کلب حاجی برای ساختن یک زندگی آرام و دور از هرج و مرج نیز با شکست مواجه میشود تا لآخره قتل شخصیت در پایان داستان آرامشی ابدی به زندگیش می بخشد.

«قصه های مهمل تلخک» همانطور که از اسمش پیداست مجموعه قصه های گایات کوتاهی است که عمدا یا سهوا در کنار داستانهای کوتاه جای گرفته است.

این قصه ها ماجرا های شخصیتی بنام تلخک را برای ما نقل میکنند. داستانها در پند آمیز و گاه طنزی نظیر بهلول، ملانصر الدین را می پروراند و گاه غریب و تخیلی نظر می آیند. اگر بخواهیم همه آنها را زیر یک عنوان طبقه بندی کنیم شاید لافونتن و لانا نصر الدین کافکایی قادر باشد امانت در مضمون و محتوی را تا حدی رعایت کند.

باری اگر محبوبه و آل داستانهایی را گرد هم آورده است که از جهت سبک اختار، محتوی و مضمون تفاوتهای اساسی با هم دارند، تلاشی واحد آنها را بهم پیوند نمی دهد.

این تلاش همانا میل نویسنده به نوآوری است که در هر یک از داستانها بگونه که بروز میکند و گاه متبلور میشود.

معرفی دو کتاب از دو نویسنده زن

ناهید کشاورز

۱ - کتاب «بامداد خمار» اولین رمان خانم «فتانه حاج سید جوادی» در تیر ماه ۱۳۷۴ برای اولین بار در ایران منتشر شد و در پایان سال ۱۳۷۵ به چاپ نهم خود رسید و فروش آن در بازار ساکت کتاب در ایران بی سابقه بود و نویسنده آن را با چنان قبالی روبرو کرد که در باورش نمی گنجید. کتاب نه از ارزش ادبی، هنری ویژه ای برخوردار است و نه داستان خارق العاده ای را پی میگیرد. نوشته ای است در حد پاورقی های مجلات، روایت گزارش گونه ای است از ماجرابی که بارها و بارها نظیر آن اتفاق افتاده و یا اتفاق می افتد. اگر علت استقبال خوانندگان از این کتاب را تنها سهولت بیان پیش یا افتادن داستان قلمداد کنیم ذوق و سلیقه آنها را دست کم گرفته ایم و فراموش کرده ایم که در سالهای اخیر آثار با ارزشی از نویسندگان زن منتشر شده است و موجی نو بر ادبیات زنانه در ایران پدید آمده است که بهر حال اثرات خود را در بالا بردن میزان آگاهی و سطح توقع خوانندگان برجای گذاشته است. اما آنچه که بطور ویژه در مورد این کتاب جلب توجه میکند اولین ششالی که ذهن را در برمیگیرد این است که چرا این کتاب؟! چه عنصری در آن وجود دارد که چنین سیل عظیم از خواننده را بدنبال می کشد؟

کتاب در واقع جز تاکید بر این نکته که آنچه بر سر زن میآید سرنوشت محتوم است و گریزی از آن وجود ندارد پیام دیگری ندارد. همه چیز از قبل در چارچوب قوانین، سنت ها و عادات تعیین شده و نسل به نسل اجرا میشود تنها در نحوه اجرای این اصول است که بر حسب نیازها و تحولات جامعه تغییراتی بوجود میآید اما اصول خلل

ناپذیرند. کتاب دربرگیرنده این مجموعه است. گزارشی است سطحی از رخدادها و شاید هم خواننده جدا در آن نوعی همدلی احساس میکند که هماهنگ با اخلاق عامه پسند جامعه است. تبلیغ نوعی سکون که راه را بر حرکت چهند و تحول برانگیزی که منجر به تضاد و درگیری در آدمها میشود می بندد. و در همان سمت و سویی حرکت میکند که سنت ها و قوانین و اخلاق حکم میکنند. و شاید هم خواننده در رفتار و خلقیات خود بدنبال مهر تاییدی است که آنرا در ادبیاتی از این دست می یابد.

داستان کتاب در اوایل سلطنت رضا شاه در یکی از خانواده های اعیان تهرانی اتفاق می افتد. قهرمان کتاب دختر جوان این خانواده است که دلباخته جوانی میشود که از طبقه و قشر دیگری است و بدنبال ازدواج با او از خانواده طرد میشود. پسر او مرد قدر قدرتی است که خود دو زن دارد و آنها با اینکه از وجود یکدیگر آگاهند اما هرگز حرفی از یکدیگر بمیان نمیآوردند. سرکشی دختر جوان برایش فجایعی را در خانواده پسر به بار میآورد که عامل اصلی آن مادر پسر میباشد و بعد از چندی او سرخورده به دامان پدر باز می گردد تا درس عبرتی باشد برای دیگر جوانان و بعد از آن به همسری مردی درمی آید که زن دیگری هم دارد.

کتاب در جایی در بیان احساسات درونی زنان گام هایی را برمی دارد اما بلافاصله دوباره به سطح بیان زندگی روزمره آنها باز می گردد و راه طغیان خواسته ها و عواطف شان را حتی در خلوت هم بر آنها می بندد و آنها را به اینکه چگونه ببینند و ببینند و حس کنند هدایت میکند و قهرمان کتاب را هم که علیه قوانین مرسوم خانواده و اجتماع طغیان کرده است نه تنها به پشتیبانی بلکه به باور احساس گناهی نابخودنی می رساند. او در جایی از کتاب می گوید:

«و دست من رو سیاه را محکم قشرد...» ص ۴۱۷

گناه حتی پس از جدایی و بازگشت مجدد به کانون خانه پدری هم پاک نمیشود. همسر دوم در جایی از کتاب می گوید:

«دیگر هر چه سعی کنی نمیتوانی کسی را دوست داشته باشی. خوب پس بیبا و زن من بشو. اقلال دل مرا خوش کن. بیبا و این روغن ریخته را نسنر اصمام زاده کن. محبوبه من ترا می گیرم چه بخواهی و چه نخواهی.» ص ۲۹۸

این روغن ریخته ظاهرا احساسات و عواطف قهرمان کتاب است که نذر همه میشود الا خودش. زنان کتاب همگی موجودات مطیعی هستند که فاقد نظر و اندیشه ای مستقل اند. تنها اعتراض شان علیه شرایط موجود گریه و زاری است. یا مظلوم و ساکت و سر به راهند و یا بد جنس و موذی و فتنه گر. که گروه اول متانت خود را حفظ نگهداری خانه و خانواده از شر گروه دوم می گردانند. اما همگی بهر حال به سرنوشت خود تن داده. یا در نقش اول، هوری دوم خود را تحمل میکنند و یا در نقش دومی به ناچار حرمت اولی را پاس می دارند. همسر شان را با زن دیگر تقسیم میکنند، خون دل می خورند و حتی آهی هم از سر حسرت یا تاسف نمی کشند که مبادا دل نازک مرد خانه را بیازارد. بی توجهی های شوهر در ملاء عام را به امید نوازشی در خلوت تاب می آورند و هم و غم شان میشود، فرزندی پسر به دنیا آوردن. آنچه آنها را در مقامی ویژه قرار می دهد مقام مادری است نه زن بودن.

حرف بر سر این نیست که چرا چنین کتابهایی نوشته میشوند مسئله استقبال بی نظیر خوانندگان از این کتاب است و حرف هایی را که به آنها حقنه میکنند. نویسنده کتاب در مصاحبه ای اشاره میکند که خواندن کتاب را به دختران جوانی که قصد ازدواج دارند توصیه میکند و از همین جاست که میتوان دریافت چقدر کتاب با اخلاق رایج مورد پسند جامعه همخوانی دارد و میتوان حدس زد که تبلیغاتی از این دست به فروش کتاب دامن زده است.

شاید هم این شاخه ای جدید از ادبیات زنانه است که تنها نویسندگان آن زن هستند بی آنکه مفهوم و دیدی جدی را در مسائل زنان دنبال گیرند. مثل کتاب «جزیره سرگردانی» خانم «سیمین دانشور» که بیشتر نقش تعلیم و تربیت دختران و زنان را بعهده داشت و ساختن الگو هایی از زنانی مطیع و سر به راه که مردان برای شان راه حل های زندگی شان را می یابند.

بهر حال اگر قرار بر توصیه ای برای خواندن کتاب «بامداد خمار» باشد تنها از این رو راست که میشود ذوق و سلیقه فعلی خوانندگان در ایران را شناخت و یا آنچه را که به آنها تبلیغ و تزریق میشود بیش از این چیزی در این کتاب یافت نمیشود. شاید هم می باید امیدوار بود که عادت کتاب خواندن در نهایت در نتیجه آگاهی آنها را به انتخاب های بهتری بکشاند.

۲ - نامه های «سیمون دوپوار» به «ژان پل سارتر»

نامه های «سیمون دوپوار» به «ژان پل سارتر» در دو جلد کتاب ژانویه امسال به زبان آلمانی منتشر شد و بحث ها و نظرات متعددی را برانگیخت. کتاب شامل نامه هایی است که در فاصله سال های ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۳ برای سارتر نوشته شده است و بعد از

مرگ «سیمون دوبوار» کشف و منتشر شده اند. یکی از زوایای جنجال برانگیز کتاب هم همین است که با وجود اطلاع عده زیادی از وجود این نامه ها و پرسش های مکرر دوباره شان نویسنده آنها، مکرر گفته بود که آنها گم شده اند و تمایلی برای انتشار آنها نشان نداده بود.

اما در یک روز پانزینی سال ۱۹۸۶ «سیری لایون دوبوار» دختر خوانده و دفتر دار او نامه هایش را پیدا و چندی بعد چاپ میکند. کتاب اول شامل نامه هایی از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ است که نشانگر جدایی آنها در سالهای جنگ میباشد. این نامه ها بیشتر به شکل خاطرات روزانه اوست با جزئیات کاملی از زندگی روزمره اش در خلال سال های جنگ در پاریس. کتاب دوم نامه های دوبوار در فاصله سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۶ است. هر دو کتاب در عین حال نشانگر عشق سرشار دوبوار به سارتر است و از اشاراتی در خلال نامه میتوان دریافت که عشقی یکسویه هم نبوده است. کتاب در عین حال نشان دهنده نوع رابطه آن دو با یکدیگر میباشد که نه تنها در آن دوران بلکه در این زمان هم تنها میتوان نمونه وار از آن نام برد.

آنها به گونه ای در زمانی که در سنین ۲۱ و ۲۳ سال به سرمیبردند قرارداد تازه ای از رابطه را میان خود به اجرا درآوردند. اینکه رابطه آنها در مقام نخست و به منزله با ارزش ترین رابطه مورد توجه آنها قرار می گرفت و به منزله اصلی ترین رابطه اما در عین حال هر کدام از آنها روابط دیگری را تجربه میکردند تنها با این شرط که حقیقت را به تمام و کمال برای یکدیگر بازگویند.

نامه ها بازگو کننده رعایت این اصول است. «دوبوار» به راحتی و به تسامی در دوره روابطش با مردان و زنان دیگر برای سارتر می نویسد و در اشاره هایی در جا هایی از نامه ها معلوم میشود که سارتر هم قوانین این بازی را رعایت کرده است. در این نامه ها «دوبوار» بی سکسوال بودن خود را مطرح می سازد و از رابطه اش با زنان دیگر سخن می گوید. زنانی که گاه معشوقه های سارتر هم بوده اند. همه چیز گویای این است که آنها در پی کسب تجربیات جدید چه در زمینه جنسی و چه در شناخت رابطه با دیگران بوده اند. روابطی که هر چند با توجه به اهمیت رابطه عاشقانه مابین خود شان همه در حد تجربه باقی می ماند اما در طرف سوم چنین حسی را ایجاد نمیکند و گاه به رابطه های اصلی آنها تبدیل میشوند. آنها بنوعی مورد استفاده قرار میگیرند تا امکان وجود رابطه هایی از این دست که میان سارتر و «دوبوار» وجود دارد عملی شود. بدون در نظر گرفتن آنچه که عمیقاً در طرف سوم رخ می دهد و اینکه پذیرش رابطه در این حد چقدر برای طرفین آنها دردآور میشود و جلدایی و حدی که آنها برای رابطه قائل میشوند سبب رنج آنها میشود. در نامه ها از دیدار های دردآلودی از این دست سخن رفته است و با روابطی که دوبوار آنها را از روی ترحم ادامه داده است. بخصوص از آنجا که «سیمون دوبوار» زنی فینتست و از مبارزین جنبش زنان بوده است این نوع رابطه اش با زنان به دشواری تسابیل فهم است و او بهای این نوع از رابطه را با استفاده از نفقات سومی پرداخته است و شاید هم به همین دلایل بوده است که او تمایلی به انتشار این نامه ها در زمان حیاتش از خود نشان نداده است. زمان کوتاهی قبل از مرگ او در سال ۱۹۸۶ «آلیس شوایترز» روزنامه نگار و از فعالین جنبش زنان آلمان که چندین بار با «دوبوار» مصاحبه کرده بود از او پرسیده بود: آیا کارها یا چیزهایی وجود دارد که شما امروز بعنوان نویسنده آنها را بنوعی دیگر انجام می دادید؟ او پاسخ داده بود: بله من صادق تر می بودم. من همه چیز را در مورد رابطه های جنسی ام مطرح نمی کردم.

مسئله دیگری که در این کتاب طرح میشود درهم بودن و پیچیدگی این رابطه ها و یادآوری نوعی بازی شطرنج است که مهره های آنها سارتر و «دوبوار» جا بجا میکردند گاه بی آنکه دیگران از آن مطلع باشند و همواره کسی در این میان می باید از چگونگی رابطه ها بی اطلاع می ماند. «دوبوار» در این رابطه ها اغلب از احساسات خود در رابطه با زنان دیگر سخن می گوید بی آنکه عمیقاً بیندیشد و یا مطرح کند که آنها در این میان چه عواطف و احساساتی داشتند. او تنها از بهره مندی و احساس لذت خود در این میان مینویسد.

در زیر نمونه های کوتاهی است از نامه های دوبوار به سارتر:

عشق من، امروز صبح زود دو نامه از شما دریافت کردم. نامه های پنجشنبه و جمعه تان را، قلم به لوزه در آمد. شما طبیعتاً خبری از من نداشته اید. آدرس تان را روز جمعه پیدا کردم. زمان زیادی طول کشید تا دوباره رابطه مان برقرار شود. اینکه شما در جنگ هستید مرا عصبی میکند. شما در امان نیستید و این تصور در خطر بودن تان برایم غیر قابل تحمل است. برایم بنویسید. دقیق بنویسید که تا چه میزان خطر تهدید تان میکند...

قسمت از یک نامه دیگر:

..من و کوس (معشوق دوبوار) بعد از شام به خانه بازگشتیم و تا دیر وقت حرف زدیم. با مهربانی تمام. امروز صبح ساعت ده بیرون آمدم. تلگرافی به تولوز فرستادم برای

«پوس» (معشوق دوبوار) و «دردین» (معشوقه دوبوار) نامه نوشتم و می توانم صفحاتی گرامافونی را قرض کنم که معازه بسته بود. در بازگشت شیر برنج خوشتر را که «کوس» آماده کرده بود خوردم و حالا برای تان می نویسم و بعد بیرون میروم. حافظ عشق من، خوشحال خواهم شد از اینکه بدانم نامه های مرا خواهید خواند. دوستان دارم عشق من. صورت عزیز تان را با اشتیاق میبوسم. برایم بنویسید. نامه تان خوشبختی کامل من هستند.

انتشار این نامه ها در افکار عمومی بیش از آنکه ارزش ادبی آنها را توجه قرار دهد، نوع خاص رابطه این دو و بررسی روانشناسانه و جامعه شناسانه ای را می طلبد و توجه وسایل ارتباط جمعی و مطبوعات آلمان هم به آن بیشتر از این بوده است. «آلیس شوایترز» در نقدی مفصل نوع رابطه آنها را مورد انتقاد قرار می دهد و به بررسی جنبه های مختلفی از این رابطه با طرفین دیگر آنها می پردازد. رابطه «سیمون دوبوار» و «ژان پل سارتر» از جمله مباحثی است که در «آزادی جنسی» در راه آزادی مورد نظر قرار خواهد گرفت.

در حاشیه نمایش فیلم نان و گلدان در سینما های فرانسه

وقتی هنرمند به نقد گذشته خود

می نشیند

سعید پیوند

فیلم نان و گلدان، آخرین اثر محسن مخملباف که در ایران از تیغ سانسور سالم بدر نبرد از ماه آوریل در سینما های فرانسه به پرده نمایش در آمده است. این فیلم باز دیگر روایتی دیدنی از زندگی و تجربه های گذشته کارگردان و نگاه تحول یافته او را میان می کشد.

داستان اصلی فیلم واقعی است. در سال ۱۳۵۳ زمانی که مخملباف فقط هفت سال داشت به مبارزات مسلحانه گروه های چریکی اسلامی آن زمان جذب شده بود. چهار چوب همین فعالیت ها کارگردان امروز و چریک آن روزی با چاقو به پاسبانی محله خود حمله می برد تا اسلحه او را به غنیمت گیرد. هر دو نفر در جریان این درگیری مجروح می شوند. مخملباف توسط پلیس دستگیر و به زندان می افتد و تا پیروزی انقلاب بهمن در بند می ماند.

سال ها بعد زمانی که کارگردان برای فیلم سلام سینما از طریق آگهی به جستجوی بازیگران اثر هنری خود پرداخت، در میان هزاران نفری که به فراخوان او پاسخ دادند، چهره ای وجود داشت که خود موضوع فیلم دیگری شد. این چهره کسی جز هما پاسبان بخت برگشته ای نبود که ۲۰ سال پیش در جریان درگیری با مخملباف زخمی شد بود.

فیلم نان و گلدان بازسازی هوشمندانه و هنری اتفاق ساده ای در گذرگاه های پر پیچ و تاب زندگی کارگردان است. کارگردان و پاسبان هر دو به جستجو و آموزش جوانی می پردازند که قرار است نقش آن روزی آنها را در فیلم بازی کنند. فیلم اینگونه آغاز میشود و چگونگی شکل گیری و تحول رابطه میان نقش آفرینان و برخورد به حادث مورد بحث و گفتگو های آنها، تماشاچی را تا انتهای حادثه بدنبال خود می کشاند. در فیلم مخملباف و هنرپیشه ای که نقشه پاسبان را بازی میکند. با دو جوان نوآموزی که قرار است نقش جوانی آنها را بازی کنند وارد رابطه و گفتگو میشوند و در جریان دیالوگ های میان دو زوج، برداشت و نگاه های متفاوت در نسل و شکاف میان آنها به نمایش گذاشته میشود. در آخرین صحنه فیلم دو هنرپیشه جوان بجای اجرای نقشی که به آنها پیشنهاد شده بود (درگیری مسلحانه با چاقو و اسلحه) نان و گلدانی که به هدف دیگری تهیه شده بودند را به یکدیگر می دهند و از درگیری خود داری میکنند.

پیام سیاسی و اجتماعی فیلم بسیار روشن است. هنرپیشه های جوان (دانش آموز) که بازی در فیلم و هنرپیشه شدن بزرگترین آرزوی آنهاست، از دستور کارگردان سر باز می زنند تا به نقشی روی نیاروند که با شخصیت و باور ها و قلب آنها همسازی ندارد. گل بجای اسلحه، دوستی بجای کشتن و عشق بجای خشونت پیام هایی نیستند که در جامعه امروزی ایران بدون مخاطب بمانند. محسن مخملباف درباره فیلم می گوید: من بدون آنکه اصولی که مرا به مبارزه مسلحانه علیه حکومت شاه کشاندند زیر علامت

آزاد» پنهان میکنند. در شرایطی که دیکتاتوری بی پر «بازار» قادر به حل مسئله تشدید فقر، محیط زیست آموزش جوانان، مبارزه با جنایت و اعتیاد و غیره نیست صحبت از «چپ غیر طبقاتی» تنها ببرد جناحهای فرود طلب درون سوسیال دموکراسی غربی و پوپولیست ها جهان سومی میخورد که با چسبیدن به سیاست «رژیم پوپولیتیک» هر تلاش برای تحول واقعی اجتماعی را تخط می کنند. از تفکر به اصلاح «نویسن» ولی در واقع کهن شده «جامعه غیر طبقاتی» هیچ عنصری از وجه اساسی بنیادین چپ، یعنی مبارزه برای «تغییر وضع موجود» چشم نمیخورد. در این تفکر کرش به وضع موجود و تهر بودن از اندیشه های جسور وجه مشخصه اساسی است. بعنوان نیروی طرفدار دموکراسی و تنوع اندیشه نمیتوان اندیشه های طرفدار لیبرالیسم اقتصادی را بر چسب «باطل است» محکوم کرد ولی با ادعای چپ بودن، مرز میان این اندیشه ها و تفکر طرفدار عدالت اجتماعی را مخدوش کردن قابل انتقاد جدی است. برای روشن کردن عیار مواضع مختلف درون چپ و روشن کردن جایگاه طیف های چپ پرداختن به بازتعریف مقوله ای بنام چپ اهمیت اساسی دارد.

چپ چیست؟

چپ به مفهوم یک گرایش عمومی سیاسی بطور تاریخی به گرایشی اطلاق میشود که طرفدار تغییرات اساسی در «وضع موجود» است. با این تعریف بسیار کلی، البته گرایشات ضد فئودالی بورژوازی نویسی دوران قبل از انقلاب کبیر فرانسه نیز در این طبقه بندی جای میگیرند. ولی تحولی که با انقلاب کبیر فرانسه آغاز شد ابعاد جدیدی به مفهوم چپ داد. گرایش چپ با مرزبندی در دناک میان ژورنویست ها و ژاکوپین ها و بعدا میل ژاکوپین ها و جناحهای رادیکال تر طرفدار عدالت اجتماعی تبلور نوینی یافت. چپ از این بعد به دلایل تاریخی و نیز عینی با مفهوم رادیکالیسم سیاسی گره خورد. بعبارت دیگر چپ در مرزبندی و مبارزه با اندیشه ها و گرایشات آزادیخواهی و پاسیفیستی لیبرالیسم ک خالی از هر نوع عنصر طرفداری از عدالت اجتماعی بود شکل گرفت. تضاد میان عدالت اجتماعی و آزادیخواهی سیاسی از متن یک جامعه طبقاتی از همین جا به یکی از تناقضات جدایی ناپذیر چپ بدل شد. تضاد خرنبار میان دو گرایش لیبرالیسم سیاسی و عدالت اجتماعی در تمام تحولات اجتماعی بزرگ در تاریخ بشری به تراژدی های بزرگ بشری منجر گردید. اندیشه انسانی در برابر این دو قطب متضاد هرگز تا به امروز به تعادل روشنی نرسیده و این تضاد در چپ که بیشتر بسوی عدالت اجتماعی تسایل داشته تا سقوط سوسیالیسم دولتی در شرق اروپا کماکان ادامه یافت و به همراه خود ناکامی های اسفبار تاریخی برای اندیشه سالم و انسانی عدالت اجتماعی بسیار آورده است. به همین علت توجیه و تایید این تضاد بسود عدالت اجتماعی به همان اندازه خطاست که کشیدن خط بطلان به ضرورت بی خدشه دموکراسی. با سقوط سوسیالیسم دولتی، در واقع شکست تاریخی چپ غیر دموکراتیک به مرحله نهایی خود رسید و شاید برای نخستین بار ضرورت یک ارزیابی ریشه ای جنبه های دموکراتیک تفکر چپ را در دستور کار همه نیروهای چپ قرار داد. تحول دموکراتیک در اندیشه های بخشی از چپ سنتی ایران که از درون حزب توده ایران و فدائیان خلق مدتی قبل از

تشخص یابی نیروهای متنوع را با برچسب «تشتت گرای» و «عقب ماندگی» و یا «فرقه گرای» محکوم میکنند. در اینجا باید بطور روشن میان «فرقه گرای» که بر واقع از بیماریهای درمان ناپذیر در چپ ایران بوده و «تنوع اندیشه ها» و «پلورالیسم دموکراتیک» خط تمایز دقیق کشید. در واقع بدون تنوع، صحبت از دموکراسی و برخورد سالم اندیشه ها قابل تصور نیست. اندیشه «همه با هم» تنها در خدمت دیکتاتورهای پوپولیستی است تا در خدمت نیروهای صلح و ترقی. این تنوع کالای لوکس و زیبایی نیست که ما برای جامعه ایران طلب کنیم. تنوع اندیشه ناشی از قانون بنیادین رابطه فکر و عمل و اندیشه و ماده است. واقعیت بس بفرنج است و اندیشه بشر بمتابه انعکاس ذهنی از آن نا کامل. تنها یک محیط سالم و دموکراتیک میتواند تناقضات فکری در عرصه اجتماعی و سیاسی را به یک فرجام حد اقل کم درد تر هدایت کند و چنین محیط دموکراتیکی تنها با وجود اندیشه های متنوع قابل دوام است. دموکراسی ابدی است زیرا تنوع اندیشه بشری در برابر پدیده های نوبی انتها است، حتی اگر این اندیشه ها فارغ از اختلاف منافع مادی اجتماعی باشند. بنابراین وجود تنوع در عرصه اجتماعی و سیاسی و از جمله در درون چپ نه تنها عینی، بلکه ضروری است.

چپ چیست؟

بنظر نگارنده بخش مهمی از سردرگمی در چپ ایران (و از جمله در «چپ دمکرات») در تناقض و ناتوانی در پاسخ به این سوال سرچشمه میگردد. اینکه بخشی از چپ حتی زحمت یک بازنگری در این مورد را بخود نداده و نمی دهد، امری است که به خود این بخش مربوط میشود و موضوع بحث این مقاله نیست. اما در بخش دیگر چپ که به ضرورت بازتعریف خویش رسیده و بواقع هم این بازنگری را آغاز کرده، به نطراتی برخورد میکنیم که بنظر میرسد نه تنها بر یک تعریف روشن از چپ استوار نیست، بلکه بعضا چنان مجذوب جنگل شده که درخت را نمی بینند. برای این تفکر هیچ مرزی برای چپ وجود ندارد. در بازنگری گذشته میتوان آن حد به خودکویی و ویرانگری فکری میدان داد که ناگهان از «چپ غیر طبقاتی»، «چپ غیر ایدئولوژیک» و غیره صحبت کرد. در شرایطی که در سراسر دنیا شاهد تشدید شکاف طبقاتی، فقیر تر شدن قشر های مهجور جامعه و تروتمند تر شدن لایه های باریکی از جامعه هستیم، در شرایطی که هیچ نشانه ای از «بخود» آمدن تروتمندان و شکل گیری یک «وجدان تمام بشری» در جوامع تروتمند در برابر قحطی و فقر در جوامع عقب مانده بچشم نمیخورد، در شرایطی که تعرض بی امان به دستاوردهای مبارزات میلیونها نفر در جامعه بشری و بویژه سیستم رفاه اجتماعی تحت عنوان مبارزه با «انگل پروری»، «بوروکراتیسم دولتی»، «بهبینه سازی» اقتصاد و غیره ادامه دارد، صحبت از «چپ غیر طبقاتی» چه معنا دارد؟ جامعه بشری را به دوران تعرض سرمایه داری قبل از بحران ۳۱ - ۲۹ و حتی به دوران سرمایه داری آغازین قرن بیستم می کشانند، اتحادیه های کارگری را عقب میرانند و مانع شکل گیری نهاد های صنفی کارگران جدید فکری در رشته های مدرن میشوند. امنیت شغلی را تحت عنوان «نیروی نوین بازار کار» نابود میکنند، مالیاتهای تروتمندان را به ضرر بودجه های دولتی برای مصارف عمومی کاهش میدهند و منافع خود غرضانه کورپوراسیون های بزرگ را پشت عملکرد «اقتصاد بازار

چپ دمکرات یا اندیشه های کهنه در قالب نو؟

ع.م. ناظر

بیش از نیم دهه پس از سقوط سوسیالیسم شوروی و متجاوز از یک دهه پس از فروریختن آرمانهای انقلاب ایران، چپ ایران با تحمل ضایعات عظیم انسانی و فکری مراحل یک بحران عمیق و شکننده ای را طی میکند.

معمول است که پس از هر شکست بزرگ در هر زمینه فعالیت بشری، بازنگری اساسی به تئوریه و روشها به دستور روز بدل میشود. در مورد چپ ایران این بازنگری اما از یک بررسی متداول فراتر رفته و به بازنگری و واریسی بنیان های تفکر و عمل چپ بدل شده است. شکست ایده های چپ در انقلاب ایران به تنهایی برای توجیه ضرورت این واریسی کافی بود که ناگهان آوار بنای پوسیده سوسیالیسم شوروی تصامی بنیانهایی فکری چپ را به زیر سوال برد.

تناقض بزرگ و بسیار دشواری که بر سر راه بازسازی چپ ایران قرار دارد تنها به دلیل تشتت و چند پارگی سنتی نیروهای چپ ایران نیست، رد یک شرایط سالم و دموکراتیک و در متن یک جنبش سازنده و پویای مردمی میتوان این «تشتت» را به «تنوع» اندیشه ها تعبیر کرد و جنبش و آرا. مردم را بعنوان داور درستی اندیشه های متنوع برسمیت شناخت. بنظر نگارنده تناقض اصلی چپ ایران با تمام طیف رنگارنگ آرا میشود در دو عامل خلاصه کرد. اول ناتوانی و کند ذهنی مزمن در ارائه یک ارزیابی مستقل و دینامیک از تحولات جاری و ناکامی در بازتعریف خویش و دوم شرایط ویژه دیکتاتوری مذهبی که تحت آن، شعار های عدالت جویانه چپ به همسویی ظاهری آن با ضد دموکراتیک ترین نیروهای بنیادگرای مذهبی منجر میشود. تضاد میان دموکراسی و عدالت در واقع تضاد اساسی چپ بوده. به این مسئله در ادامه بیشتر پرداخته خواهد شد.

تنوع یا تشتت؟

پاسخ به این سوال متاسفانه بسا سردرگمی درد آوری همراه است و این سردرگمی بویژه در نیروهایی که خود را چپ دمکرات میدانند قابل تامل است. در بسیاری نظرات جاری، برای مبارزه با تشتت و پراکندگی درون چپ (و غیر از چپ) با نوعی «همه با هم» بی در و پیکر مواجه میشویم که هر نوع تلاش برای

اجرای اصلاحات ضرور برای ایجاد یک جامعه مدنی بود و نه چیز دیگر! اساسا علت وجودی و تداوم حیات رادیکالیسم سیاسی در روسیه تداوم استبداد بود و نه چیز دیگر!

دوستانی که امروز بحق از مواضع آن روز برشتاین ها در برابر رادیکالیسم افراطی و ضد دمکراتیک لنین بعنوان تنها راه حل دفاع میکنند، در نکته مهم را فراموش میکنند. اول اینکه فراموش میکنند در آن زمان زور و خشونت زبان رایج میان دولت ها و ملت ها بوده است و امثال لنین را نمیتوان از متن شرایط تاریخی زمان خویش جدا کرد و از جایگاه امروز بازیگران آن روز را دوری کرد. پیروزی اندیشه برشتاین ها تنها در شرایط سلطه دولت رفاه ملی، طرفدار صلح اجتماعی و صلح بین المللی و در تمام کشور های عمده سرمایه داری آن روز و در شرایط رشد ذهنی و فکری نه تنها طبقه کارگر و طبقات متوسط، بلکه طبقات حاکمه و ثروتمند و پیدایش اهرمهای نیرومند برای تبدیل ثروت امکان پذیر بود. با کمال تأسف این شرایط حتی امروز پس از این همه رشد فکری انسانها دور از دسترس است، تا چه برسد به دورانی که جنگ جهانی راه حل «طبیعی» حل مسائل بود. در شرایطی که حقوق اتحادیه ای و دمکراتیک در اغلب کشور های «متمدن» سرمایه داری مورد تعرض دائم قرار داشت از بیمه اجتماعی و امنیت اجتماعی و اقتصادی خبری نبود و بد تر از آن در جنگ وحشیانه انسانها تکه تکه میشدند، محکوم کردن رادیکالیسم نظیر لنین که تصادفاً تنها جناح طرفدار صلح و خاتمه جنگ در دوران پس از فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ بودند، برای درک کلیه تاریخ کافی نیست! نکته دوم که در بررسی دوستان مسکوت میماند این است که حتی امروز با تمام تحولات فکری مثبت در بشریت چنانچه هیأت حاکمه یک کشور چه دیکتاتوری و چه دمکراتیک در برابر نیاز های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی تن به عقب نشینی ندهد، اندیشه های نوع برشتاین باز هم بازنده خواهند بود! عبارات دیگر در شرایطی که قهر و مبارزه خیابانی در دستور کار قرار میگیرد، رفرمیسم در برابر رادیکالیسم به عقب نشینی ناگزیری رادار خواهد شد. دوستان فراموش میکنند که یک نیروی سیاسی سالم و اصولی نمیتواند در نقش یکی رفرمیست و دیگری انقلابی را در آن واحد ایفا کند. متأسفانه پذیرش این واقعیت تلخ که در شرایط بروز انفجار انقلابی اندیشه دمکراتیک و طرفدار تحولات صلح آمیز، هر قدر هم در مواضع اجتماعی خویش اصولی و قاطع و رادیکال باشد، از نظر سیاسی بازنده خواهد بود، برای بسیاری از فعالین چپ غیر قابل قبول است. در واقع جناحهای مختلف چپ عمدتاً بر بنیان اختلاف در روش سیاسی متمایز میشوند و پایلاری در مواضع تا به آخر دمکراتیک و غیر قهر آمیز یکی از عناصر اصلی تمایز میان چپ دمکراتیک و غیر دمکراتیک است.

تضاد اساسی درونی در چپ دمکراتیک

چپ دمکرات تضاد ذاتی خطرناکی را در بطن خود حمل میکند: تضاد بین دمکراسی و عدالت اجتماعی در جهان بس تا کامل امروز و انسان طماع و هنوز غیر متمدن معاصر. تلاش چپ دمکرات برای دمکرات بودن تا به آخر، در شرایط بروز انفجار سیاسی میتواند به شکست

جنگ طقات سوز با کارشکنی های لنین ها مواجه نمی شد.

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه (مانند بسیاری انقلابات ویرانگر تاریخ و از جمله انقلاب ایران) از بالای سر تمام روشنفکران روسیه از لنین و همدستان توطئه گرش گرفته تا پلخانوف شسته و رفته، از سوسیالیست های انقلابی تا مشروطه خواهان لیبرال آغاز شد و در میان نا باوری حتی لنین، بدست مردم به جان آمده از جنگ و گرسنگی و فقر و استبداد به پیروزی آسانی دست یافت. بازیگران اصلی این انقلاب همچون انقلاب های دیگر، نه لنین ها، بلکه از وهله اول زمامداران حاکم از یکسو و توده های مردم از سوی دیگر بوده اند. اگر کسی برای به بن بست رسیدن راه حل های دمکراتیک باید سرزنش شود، این نه مردم و یا نیرو های سیاسی مخالف (و اغلب حاشیه نشین یا سرکوب شده) بلکه هیئت حاکمه است که «قدرت» اصلاحات را از دست داده و فرصت های تحول صلح آمیز را به باد داده است. هم در فرانسه هم در روسیه و هم در ایران، تنها هنگامی راه حل های قهر آمیز و انقلابی در دستور کار قرار گرفتند که راه حل دمکراتیک به تقصیر مستقیم قشر حاکمه به بن بست رسیده بود. شرایط انقلابی در سالهای آخر جنگ جهانی اول در بسیاری از کشورهای اروپای غربی، در حال شکل گیری بود. ولی در اغلب این کشورها وجود نهاد های دمکراتیک موجب جلوگیری از فاجعه انفجار انقلابی شد. در هر حال، وجود اندیشه های متنوع چنانکه ذکر شد ناشی از پیچیدگی واقعیت است و بویژه در شرایط دیکتاتوری و در جریان غلبانهای انقلابی بزرگ این تنوع برجستگی بیشتری مییابد. در دوران بحران در جامعه روسیه یا فرانسه سالهای نزدیک انقلاب با همه نوع اندیشه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برخورد میکنیم. پیروزی این یا آن فکر سیاسی و ایدئولوژیک بیش از هر چیز محصول سیر عینی تحولات سیاسی و اجتماعی و در درجات پمراپت کمتری حاصل عملکرد رهبران فرهمند میباشد. عبارات دیگر، چنانچه تحولات بسود جناح مفروضی نباشد، از رهبران هر چند زیرک، توطئه گر و مصمم کاری بر نمی آید. لنین (همچون خمینی) در طول زندگی سیاسی خویش بارها با خطر روشکستگی کامل سیاسی مواجه شد و هر یک از این لحظات میتوانست تعیین کننده باشد. هنگام شکست انقلاب ۱۹۰۵ و کامیابی های اصلاحات استولپین و بنا در دوران آغازین جنگ جهانی اول و کامیابی های نخستین ارتش روسیه در جبهه ها و نیز در جریان تعرض دولت موقت علیه بلشویک ها در تابستان ۱۹۱۷ لنین در آستانه نابودی کامل سیاسی قرار داشت. به همان نسبت شاهین اقبال همین لنین در جریان اعتصابات معادن لنا در ۱۹۱۲ و پایان دوران رونق اصلاحات استولپین و یا بدنبال نا کامی مطلق کرنسکی در برابر شورش کورنیلوف در اواخر تابستان ۱۹۱۷ اوج گرفت. کامیابی نهایی لنین میتوانست به نا کامی منجر شود چنانچه دولت موقت شعار های نافذ بلشویک ها در مورد صلح و زمین را از آنها می گرفت و آنها را از توده محرکه انقلاب جدا میکرد در این صورت آیا لنین به شخصیت تاریخی امروزی بدل میشد؟ اما این سؤال به همان اندازه ذهنی است که مدعی شوم اگر لنین توطئه گری کمتری داشت سیر تحولات تغییر میکرد. در واقع امر، کامیابی لنین (و نا کامی تاریخی او بعد از ۷۰ سال) قبل از هر چیز محصول ناتوانی تاریخی و ریشه دار دستگاه تزاری در

فقط سوسیالیسم آغاز شد پس از سقوط تاریخی به بخشهای دیگر چپ تسدی یافت. متأسفانه بخشی از چپ طرفدار دمکراسی، چنانکه ذکر شد در ارزیابی از ضرورت دمکراسی به اعتقاد نگارنده تعادل را بسود لیبرالیسم سیاسی از دست داده است. برای روشن کردن ابعاد این انتقاد، بنظر میرسد مسئله حساس چگونگی نگرش به تاریخ دارای اهمیت ویژه ای باشد.

درک تاریخی از گذشته

تاریخ را میتوان از دو زاویه دید، از قرائ «امروز» به گذشته نگریستن، و یا دیروز را از زاویه بازیگران آن زمان دیدن. دو خطای باصره جدی در برخورد به تاریخ یعنی داوری راجع به بازیگران صحنه تاریخ با معیار مطلق «امروزی» و یا توجیه خطا ها از زاویه «دیروز» میتوانستند به یک اندازه به درک نادرست از آینده منجر شوند. در اینجا ما با آن بخش از چپ که با اصرار و ابرام در درستی اندیشه و عمل گذشته حاضر به هیچ ارزیابی بنیادی از تاریخ نیست کاری نداریم. بقول شاعر بزرگ آنکه ناموخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار. چسبیدن به درستی عمل و اندیشه گذشته در محافظی از چپ امروز را میتوان بیشتر به نوعی نوستالژی سیاسی تعبیر کرد تا تلاش جدی برای حفظ یک پلاتفرم سیاسی. بدون کوچکترین تردیدی، حاملان این مواضع نقشی در تحولات آتی جوامع خویش نخواهند داشت. اینان به یک باشگاه بازیشتگان برای قابل تحمل کردن دوران کهولت بیشتر شبیه اند تا یک جریان سیاسی زنده. روی سخن با نیرو هایی است که صادقانه و با دردمندی در پی یافتن ریشه های خطا های خویش میباشند، ولی بنظر نگارنده با کند ذهنی خاص چپ ایران، در پی نسخه های سهل و ساده برای حل یکی از بزرگترین معما های اجتماعی یعنی رابطه دمکراسی و عدالت اجتماعی میباشد.

در درک این گروه از تاریخ (که البته به هیچ وجه یک تفکر منسجم و یکپارچه بشمار نمیرود) این ساده نگری بچشم میخورد که خطا کاران تاریخ، مستقل از متن شرایط تاریخی روزگار خویش با دید امروزی محکوم مطلق هستند. میتوان بسادگی لنین و سایر رادیکال های دوران آغازین قرن بیستم را با چماق «مستبد»، «توطئه گر»، «اراده گرا» و غیره محکوم کرد و مخالفان آنها را مستقل از عوارض سیاسی اندیشه های آنان تیرنه کرد. ولی چنین نگرشی به تاریخ تنها به ذهنی گرایشی و یا نسخه برداری از اندیشه هایی که نه درستی آنها اثبات شده و نه اساسا برای دوران معاصر قابل پیاده شدن میباشد منجر میشود. رد روش توطئه گرانه لنین ها و پذیرش روش و تفکر برشتاین ها در واقع خارج از متن تاریخ و از زاویه امروز که حد اقل در عرصه سیاسی بشر به رشد پمراپت بالاتری دست یافته چنانچه بشکل مکانیکی انجام شود تنها به پذیرش لیبرالیسم سیاسی و نوع مچاله شده ای از چپ بی پال و دم منجر میشود. نمیتوان مدعی شد اگر رادیکالیسم لنین نبود (که بشدت ذهنی است زیرا این رادیکالیسم مستقل از ذهن ما وجود داشت) مثلاً سیر تاریخ به شکل بهتری میبود. چه تضمینی هست که در متن یک انقلاب ویرانگر اجتماعی غول توده از بطری در آمده بدون توسل به خونریزی و یک دیکتاتوری وحشی تر دوباره به بطری برگردانده می شد (چنانچه تلاش کرنسکی و دولت موقت برای پیروزی در

اساس سياستهاي «اصلاحيات اقتصادي» و يا بعنواين شرايط غير دمکراتيک حاکم در جامعه تعبير ميکنند. اگر چه غير دمکراتيک تا اين حد از مواضع عدالت اجتماعي دست بکشد، آيا در شرايط نا رضايتي بحرف مردم، نبايد در دستي ميدان را به آدمخواران ضلالت دمکراتيک در لباس چپ، مذهبي و غيره تقديم کرده موضوع دوستان در برابر اعتصاب اخير کارگران شرکت نفت چيست؟ جنبه هاي خطرناک «تورم زاي» اين قيسابا اعتصابات در چهار چوب فکري دوستان چگونه قيسابا تحمل است؟

اکنون بیش از هفت سال از سقوط سوسيالیسم دولتي در شرق اروپا ميگذرد. چنانچه اين سيستم بودوکراتيک در برابر مدافعان راستين عدالت و دمکراسي بر زمين افتاده بود، امروز بايد شاهد حد اقل جوانه هاي يک سيستم مدرن، عدالت جو و دمکراتيک به ويرانه هاي سيستم قبلي باشيم، ولي درست بر عکس، در سرتاسر دنياي اردوگاه سوسياليستي سابق، شکل چديدي از ديکتاتوري (به تبع از کشور هاي غربي) قدرت را قبضه ميکند: ديکتاتوري بازار! بعنوان نيروي دمکرات و طرفدار عدالت اجتماعي، چگونه ميتوان سر را زير برف کرد و مقاله پشت مقاله در جهت تاييد روند تحولات جاري نوشت، در حالي که تمام سنگ بناي آرمانهاي چپ دمکرات در زير آوار خودخواهي بيسابقه فردي و ملي طبقاتي فرو مي ريزد؟ براي کساني که مدتها قبل از سقوط سوسياليسم به نبرد با ناهنجاريهاي اين نظام مشغول بوده اند، چرا دردناک و حيرت آزر نيست که بجاي آرمانهاي انساني عدالت و دمکراسي، سرمايه داري مافيايي در اروپاي شرقي حاکم شود و عملا در ساير کشور هاي «رفاه اجتماعي» در جهان غرب، جناحهاي عدالت خواه سوسيال دمکراسي، اتحادييه هاي کارگري و سازمانهاي دمکراتيک بشدت منزوي شده و سيستم رفاه اجتماعي ناشي از مبارزات طولاني جنبشهاي چپ در برابر هيولايي بنام «بازار» قرباني ميشوند. اگر تحول ضد کارگري تنها ناشي از تاثيرات انقلاب انفورماتيک است، آيا حق نيست اين ستوال مطرح شود که چه تفاوتی میان تاثيرات مخرب اين انقلاب و انقلاب صنعتي قرن ۱۹ وجود دارد؟ و آيا قرار است که بشر کما کان قرباني انقلاب هاي صنعتي - علمي خويش شود؟ آيا بعنوان يک نيروي چپ حق نيست اين ستوال مطرح شود که اگر اين انقلاب انفورماتيک در شرايط تسلط يک ايدئولوژي انساني تر نسبت به ايدئولوژي حاکم («طرفدار آزادي بازار») رخ ميداد، امروز دهها ميليون انسان بيکار در يک طرف و صد ها ميليون انسان شاغل ولي بدون احساس امنيت در آن طرف نداشتيم؟ تا کي صفحات راه آزادي جولانگاه مقالاتي است که با بيمايگي تئوریک و بي رنگي سياسي مبشر روح سازش با وضع موجود اند و تنها به چوب زدن مرده سوسياليسم دولتي ميپردازند. آيا اين هنر است که مبشر يک ايدئولوژي کهنه در لباس «نوين» باشيم که امتحان خود را در دوران بحران ۳۱ - ۲۹ و قبل از آن در جريان جنگ جهاني اول پس داده؟ در شرايطي که هيولايي بنام «بازار» (که چهره سياسي خويش را بدقت پنهان کرده)، با تحکم بيسابقه هر تلاش از سوي هر دولت ملي براي احياي تفکر ضد سرمايه داري وحشي را با سياست تحريم، افزايش نرخ بهره، مجازات غير مستقيم و غيره خفه مي کند، دوستان چپ غير طبقاتي از جنبه هاي مثبت «خودگرداني» اقتصاد «بازار» صحبت ميکنند! اين «چپ» چه مي خواهد و چه

جامعه بوده، در معرض نابودي کامل قرار دارد. پول واحد اروپا به قيمت بيکاري و نا امنی اقتصادي و اجتماعي ميليونها انسان به جامعه تحمیل ميشود و نظم چديدي بر ويرانه هاي نه تنها سوسياليسم دولتي شوروي، بلکه بر ويرانه هاي سيستم رفاه همگاني مدل اروپاي غربي برپا ميشود که عنصر اصلي آن فردگرايي افراطي و خود خواهی ضد اجتماعي است. نظم چديدي در بطن خود حامل عناصر بازسازي سرمايه داري وحشي آغاز قرن بيستم و لاجرم حامل نطفه هاي افراطي و راديکال ميشود زيرا در اين نظام راه بر روي اصلاحيات اجتماعي و اقتصادي در جهت تعديل ثروت و برقراري تعاون اجتماعي بسته تر و بسته تر ميشود و دروازه ها در برابر تحکيم انحصار هاي بزرگ سرمايه داري و بين المللي شدن بيش از پيش سرمايه فراخ و فراخ تر ميشود. هر نوع تلاش براي برپايي نهاد هاي دمکراتک اتحادييه اي متکي به نيرو هاي نوين بازار کار يعني کارکنان فکري و خدماتي با بن بست ناشي نا امنی اجتماعي و با سد هاي ملي مواجه ميشود. اما دوستان را کاري با اين تحولات منفي نيست! اينکه بشریت از بختک جنگ سرد رهايي يافته براي بسياري از دوستان کافي است و اينکه چه سيستمي جايگزين سوسياليسم دولتي در اروپاي شرقي و کدام نظم جهاني جايگزين جنگ سرد شده موضوعي است که بررسي آنها در نشریه هاي وابسته به چپ دمکرات ايراني و از جمله راه آزادي خالي است. نگاه کنيدي به بخش اقتصادي راه آزادي و مقالات مربوط به بخش اقتصاد که عملا چيزي نيستند جز تکرار نسخه هاي اقتصاد دانان حاکم بر نهاد هاي ملي و بين المللي معاصر که شالوده آنها «کاهش مخارج دولتي»، «کاهش مالياتهاي درآمد بالا»، «مبارزه با تورم بهر قيمت»، «بهبينه سازي اقتصادي» به قيمت جلوگيري از مطالبات حقوق بگيران بمتابيه «عوامل تورم زا»، «کاهش مخارج دولتي» به ضرر رفاه اجتماعي و غيره است. در اين مقالات عملا نشانه اي از بررسي عوارض سياست «گشايش اقتصادي» رفسنجاني که در توافق با تحمیل هاي بانک جهاني و صندوق بين المللي پول به عظيم ترين شکاف طبقاتي در تاريخ ملت ايران منجر شده خبري نيست. اگر انتقادي هست، از ناپيگير بودن هيأت حاکمه در اين جهت و البته از شرايط غير دمکراتيک حاکم ميشود، نه از خود اين سياستها و عوارض فاجعه بار آنها در ساير کشور هاي جهان سوم و نيز خود کشور هاي صنعتي پيشرفته. هيچ تحليل مستقلي از شرايط ريزه ايران نميشود و نسخه هايي که براي «درمان» بيماريهاي اقتصاد کشور هايي مانند برزيل، انگليس، فرانسه و امثال آنها توصيه ميشود نعل به النعل براي کشور ي مانند ايران تجويز ميشوند که با تمام ورزنه وابسته به درآمد نفت و بخش دولتي مالک اين درآمد است. فرايند خصوصي سازي در ايران بدون در نظر گرفتن هيولايي بنام درآمد نفت و بخش نفتي و بدون پرداختن به عوارض احتمالي خصوصي سازي صنعت نفت، عملا حرف پوچي است. ولي بنیان فکري ما يعني وابستگي ايدئولوژيک در اينجا هم تغييری نکرده و کما کان حرف و نسخه ديگران را آن هم بدون بررسي عوارض منفي اين نسخه ها در کشور هاي مادر، تکرار مي کنيم در شرايطي که تکاثر ثروت در جامعه ايران به ابعاد غول آسا رسیده، طرفداران چپ غير طبقاتي و سياستهاي اقتصادي «متکسي به بازار»، گرايش قشر هاي وسيع جامعه به عناصر «چپ» مذهبي درون رژيم و بد تر از آن عوام فريبان تشنه قدرت در درون جناح رسالت را که چيزي نيست جز نا رضايتي از

سياسي لحظه اي و مقطعي و يا انزوای سياسي منجر شود، زيرا در يک چنين شرايطي دمکراسي و يازي دمکراتيک ميتواند به بي اثر ترين پروژه براي حل مسائل روز بدل شود. مشکل اصلي و تاريخي چپ دمکرات در واقع برقراري تعادل ميان دو قطب متضاد عدالت و دمکراسي چه قبل و چه بعد از کسب قدرت سياسي است. تمام انشعابات در تاريخ چپ در تمام کشور ها يا ناشي از مسائل ملي و قومي بوده و يا بخاطر ناتواني چپ در برقراري اين تعادل ظريف بوده است. در تمام تئوريهاي مارکس و بويژه لنين، چشم اسفنديار همانا کم بها دادن به امر دمکراسي بوده است و اين ستوال متاسفانه هنوز بي پاسخ مانده است. بخشي از چپ مدعي دمکرات بودن حاضر به قبول شکست پروژه هاي تا به آخر دمکراتيک در شرايط يک انفجار انقلابي نيست و با محکوم کردن يک طرفه راديکالها به ذهن گرايي و اراده گرايي کشانده ميشود و بخش ديگر اساسا يکي از دو ستون اصلي چپ يعني طرفداري از عدالت اجتماعي را کنار گذاشته است. براي دسته اخير بنظر ميرسد طرح ستوال بنيادين موضوع در برابر فقر بايد بازنگري شود.

بازنگري ريشه اي

در برابر طرفداران «چپ غير طبقاتي» بايد اين ستوال اوليه و بسيار بنيادي و اساسي را طرح کرد که آيا انسان فقير در جوامع امروز خود مشمول فقر و نگون بختي خويش است يا محصول نظام اجتماعي - اقتصادي و سياسي جامعه خويش است؟ بعبارت ديگر موضوع ما نسبت به اين سنگ بناي ايدئولوژي «اقتصاد بازار» که انسانها را در «انتخاب» راه زندگي خويش آزاد ميداند و فرصت ها را براي بهره مند شدن از ثروت مادي را يکسان فرض ميکند چيست؟

• جناح راست پيروزمند در نبرد با سوسياليسم شوروي در ادامه تعرض خود بخشهاي بزرگي از طبقه متوسط کشور هاي غربي و شرقي و جهان سوم را قانع کرده که سيستم رفاه همگاني به گسترش مفت خوري عده اي تنبل و بي سر و پا به حساب ماليات شهروندان و رشد بودوکراسي فاسد منجر ميشود. کمبود هاي جدي در عملکرد بودوکراسي رشد کرده مجري سياستهاي اقتصادي دولت رفاه همگاني با نجايع سوسياليسم دولتي شوروي در يک کاسه ريخته شده و با سر و صدا در افکار عمومي تبليغ ميشود و در جريان بي حس شدن نيرو هاي واقعي سوسيال دمکراتيک و ساير نيرو هاي چپ، ميدان بدست نيرو هاي اپورتونيست جناح راست سوسيال دمکراسي و جناحهاي مشابه و در عادي ترين حالت بدست نيرو هاي هار راست افتاده است. تمام اين هيمايو که بخشي از چپ مدعي دمکراسي (يا دمکراتهاي مدعي چپ) هم بوضوح تحت تاثير آن قرار گرفته اند، بر يک اصل دير پاي ايدئولوژيک سرمايه داري ليبرال (و غير ليبرال) استوار است: جامعه انساني، جامعه فرصت هاي برابر است و لذا فقرا و اقشار درمانده جامعه خود مشمول وضع خويش هستند. عدالت اجتماعي به زعم اينان حمايت از حقوق ماليات دهندگان در برابر مفت خوريهاي اقشار بهره مند از سيستم حمايت و بيمه هاي اجتماعي است.

اکنون سيستم رفاه همگاني که بعد از بحران بزرگ ۳۱ - ۲۹ در اروپاي غربي (و بسيار کشور هاي ديگر) هم عامل تثبيت اقتصادي (تعادل ميان عرضه و تقاضا) و هم عامل تثبيت سيستم اجتماعي و سياسي

سالتی دارد؟ با حرفهای زیبا و شعارگونه عدالت اجتماعی را از دستهای نیرومند، خودخواه و بی فرهنگ تحصارات بزرگ سرمایه داری میتوان قرض کرد و به قشرهای بیکار و حقوق بگیر وام داد؟ چه ابتکار و چه نو اندیشی در تکرار طوطی وار تنزهای اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سایر نهاد های عمده اقتصادی دنیا هست. مبارزه با «تورم» در شرایطی که تورم در پایین ترین سطح خود قرار دارد، مبارزه آگاهانه و ماندمانه ای است از سوی طرفداران مکتب «اقتصاد بازار» برای جلوگیری از اشتغال پرتابه فرایندی تورم زا. جنون مبارزه با تورم اکنون به یک کیش و مذهب اقتصادی بدل شده و تنها راه مبارزه با تورم نیز کاهش قدرت خرید و مبارزه دانشی با رشد تقاضا از طریق بازی با بهره های بانکی است. در حالی که همه اهرمها با کارایی آشکاری در جهت اجرای این سیاستها عمل میکنند، ناگهان از «خود گرای» بازار صحبت میشود، همه جا داد و فریاد علیه «داخلت دولت» در اقتصاد بلند است ولی این تنها برای وقتی است که صحبت از دفاع از اقتدار کم درآمد است وگرنه وقتی سیم بانکی کشوری در اثر فساد و یا بی تعادلی ذاتی سرمایه داری سقوط میکند، میلیارد ها پول مالیات دهندگان به بدن بانک تزریق میشود. وقتی تورم از دو در صد به دو و یک دهم در صد میرسد تمام اهرمهای بانکی بانکهای مرکزی به حرکت درمیآیند و افزایش تقاضا را در نطفه خفه میکنند، وقتی اعتصاب کارگری رخ میدهد دولتها وارد عمل میشوند و اعتصابیون را از کاهش قدرت رقابت صنایع خودی در برابر کشور های «خارج» می ترسانند، وقتی جناحی در درون یک دولت ملی جرأت کرده و برنامه های «ناخوشایند» مطرح میکنند، «بازار» (صنایع بزرگ و بخش خصوصی بزرگ) با تهدید به «انتقال» سرمایه به «خارج» دهان ها را میبندند و جالب اینکه این تهدید در تمام کشور های دنیا به پراتیک روزانه دستگاههای حاکم بدل شده همه را از «دیگران» می ترسانند! سهام شرکتهای دنیا با اعلام اخراج کارگران و کارمندان بالا میروند و بورس نیویورک با اعلام کاهش نرخ بیکاری در آمریکا سقوط شدید میکند! آری، ایران ما وارد مراحل جدیدی از بحران اجتماعی - اقتصادی و سیاسی میشود، دنیا در حال تحولات عظیم در عصر «پس از سوسیالیسم دولتی» است، انقلاب الکترونیک در شرایط سلطه موجود زیرک و بی رحمی بنام «بازار» مشکلات جدیدی ببار میآورد ولی ما چپ های ایرانی کما کان در حال تقلید و تکرار هستیم و با کمال تأسف باید بحث خود را به نازل ترین سطح یعنی بحث بر سر حقانیت و عدم حقانیت انسان فقیر پایین بیاریم و یا در تقبیح بیسایگی فکری و دنباله روی قلم فرسای کتیم.

بگذارید برای اینکه این بحث به سترونی تمام بحث های سنتی و پلمیک های نابخردانه چپ دچار نشود، در پایان طرح عمومی و بسیار کلی (و لاجرم نیازمند همه نوع حک و اصلاح!) برای یک پلاتفرم چپ دمکراتیک ارائه شود. روشن است که این طرح حامل ایده های بسیار گنگ و بعضا غیر عملی در دنیای سیاستمداران «رنال پولیتیک» است ولی بهر حال عدم طرح آنها بد تر از ارائه آنهاست. اینجا به تبع از سیاستمداران «رنال پولیتیک»، میان بد و بد تر، بد را باید انتخاب کرد!

چپ دمکرات چه خصوصیاتی باید داشته باشد؟

۱ - چپ دمکرات در پی برقراری تعادل میان عدالت اجتماعی و دمکراسی است. تضاد میان این دو جنبه اصلی نا کاهی های چپ بوده و بزرگترین چالش در برابر چپ دمکرات و در واقع تمامی بشریت است. در این مورد هیچ تئوری آماده و یا دستور العمل سیاسی وجود ندارد.

۲ - چپ دمکرات خواستار تحول بنیادی جامعه بسود اکثریت مردم و مخالف سرسخت مدل اجتماعی جامعه در سوم (اکثریت دو سوم دارای رفاه نسبی و یک اقلیت یک سومی در منجلا ب فقر و جهل و جنایت) است. جامعه بشری تنها هنگامی به سعادت میرسد که اکثریت مطلق جامعه در امنیت اجتماعی - اقتصادی و سیاسی باشد. چپ دمکرات مخالف چنان کردن امنیت اجتماعی - اقتصادی از امنیت سیاسی است.

۳ - چپ دمکرات وجود طبقات، شکاف طبقاتی و لاجرم مبارزه طبقاتی را نمیتواند انکار کند. مبارزه برای عدالت اجتماعی، چنانچه طبقات ثروتمند داوطلبانه تن به تعدیل ثروت از طریق حد اقل پرداخت مالیاتهای سنگین بدهند، میتواند بدون مبارزه طبقاتی پیش رود. متأسفانه تجربه حتی سالهای اخیر نشان میدهد که این تمایلات متمدنانه از سوی اقتدار ثروتمند تنها در ذهن خوشبایوران عملی است و لذا مبارزه برای عدالت اجتماعی، از مجرای مبارزه طبقاتی می گذرد. در این رهگذر، چپ دمکرات با دقت مراقب است که خطاهای دهشتناک گذشته تکرار نشود، بویژه تکیه بر اقتدار محروم که هم از نعم مادی و هم از فرهنگ محروم بوده اند، میتواند این مبارزه را به مجاری ضد دمکراتیک سوق دهد. بنابراین چپ دمکرات میان مبارزه طبقاتی و روش های خشن و قهر آمیز و غیر دمکراتیک خط تمایز اساسی میکشد.

۴ - شیوه مبارزه چپ دمکرات برای برقراری عدالت و دمکراسی، شیوه مسالمت آمیز است - چپ دمکرات مخالف روش های قهر آمیز تحت هر شرایط و بهر شکل است - نمیتوان یک نیروی شرافتمند و راستگو در برابر مردم بود و در آن واحد دو نقش، یکی مسالمت جو و دیگری طرفدار قهر ایفا کرد. چپ دمکرات با علم بر اینکه در دستور روز قرار گرفتن قهر مسئولیت مستقیم اقتدار و هیأت های حاکمه است، ضمن خود داری قطعی و بی خدشه از شرکت در هر گونه مبارزه قهر آمیز، جناحهای رادیکال و غیر دمکراتیک را مسئول بروز فاجعه انقلاب نمی داند. تسلط جناحهای رادیکال بر اثر فشاری حاکمیت و مخالفت آن با اصلاحات در واقع بمنزله شکست پروژه مبارزه مسالمت آمیز است. چپ دمکرات در یک چنین شرایطی شکست خود را می پذیرد و در عین حال تحت هیچ شرایطی از توسل به مبارزه به شیوه خویش دست بر نخواهد داشت. پذیرش شرافتمندانه شکست سیاسی، جز جدایی ناپذیر از روح دمکراتیک است.

۵ - چپ دمکرات مخالف کسب قدرت به هر قیمت است. کسب قدرت تنها بر پایه آراء عمومی مردم در یک انتخابات همگانی دمکراتیک مطلوب چپ دمکرات خواهد بود. نفی آراء عمومی بهر شکل و تحت هر بهانه از جمله «نادانی توده ها» نقض خشن اصل دمکراسی و تکیه بر رای مردم است.

۶ - چپ دمکرات خواستار اتحاد عمل با نیرو های وسیع است ولی مخالف تفکر «همه باهم» میباشد.

دفتر ویژه هویت چپ

چپ دمکرات خواستار وحدت در تنوع است. به عبارت دیگر وحدت در تنوع بشیوه دمکراتیک مستلزم مرزبندی اصولی، شرافتمندانه و بی خدشه اندیشه ها و روش ها و بر مبنای تعریف دقیق اهداف مشترک و وجوه اختلافات قابل دستیابی است. روشن است که هر گونه اندیشه سکتاریستی، مرزبندی مصنوعی برای حفظ منافع سازمانی یا فرقه ای بطور کامل با سربای تفکر چپ دمکرات در تناقض است. باید یکبار و برای همیشه با در قطب ظاهرا متضاد و با طنا موافق یعنی سکتاریسم و همه با هم خدا حافظی کرد.

۷ - مبارزه برای عدالت اجتماعی، چپ دمکرات اعمال فشار مالیاتی بر ثروتمندان و از جمله مالیات بر ارث را در ترکیب با دمکراتیزه کردن بخش دولتی، گسترش بخش تعاونی، ترغیب دانشی سرمایه کوچک و از جمله اقدامات لازم برای تأمین عدالت اجتماعی میدانند. مصادره اموال سرمایه داران خاطی، ایجاد سیستم های بازرسی دانشی ناظر بر عملکرد بخش دولتی و آسنادگی برای کناره گرفتن از قدرت، از وجوه دیگر سیاستهای چپ دمکرات است.

۸ - اجرای هر یک از آرمانهای ذکر شده در بالا مستلزم تأمین یک شرط اساسی است: رشد فرهنگی جامعه و رشد انسانیت بطور کلی. بدون این رشد، انسان طماع، حریص و بی فرهنگ که قبل از هر چیز تابع تمایلات غریزی برای کسب سود به قیمت نابودی انسانهای دیگر است، انسانی که انگیزه های اقتصادی اش در خدمت بهره کشی و استثمار قرار می گیرد، انسانی که اساسا موجودی اجتماعی است ولی تا بن دندان در خودخواهی و خرد گرایی منفی (و نه مثبت و انسانی آن) فرو رفته، هرگز حامل تحول بسوی جامعه ای مبتنی بر ترکیب دمکراسی و عدالت اجتماعی نخواهد بود. بخشی از نفس مبارزه چپ دمکرات، نه دستیابی به جامعه ای آرمانی، بلکه تدارک و ترمیم مبارزه صلح آمیز در آن جهت است. از این نظر، چپ دمکرات مخالف هر نوع اتوپیا و رویا پروری و ذهنی گرایی است و بر آن است که این ذهنی گرایی و عجله تب آلود برای تحمیل آرمانها بر واقعیت منشاء مهم انحراف و سرانجام سقوط اندیشه های انسانی چپ سنتی بوده است.

۹ - دنیای پس از سقوط سوسیالیسم دولتی نه تنها بسوی آرمانهای انسانی مخالفان بورژوازی و استبداد سوسیالیسم نوع لنینیستی پیش نرفته، بلکه بر عکس در جهت مقابل این آرمانها بسوی سرمایه داری وحشی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و دوران بحران بزرگ ۲۱ - ۲۹ در حال حرکت است. در یک چنین شرایطی، نقش چپ دمکرات هم در سد کردن این فرایند مصر و خطرناک و اسف انگیز، و هم در جلوگیری از تکرار فاجعه انقلابهای گذشته که حاصل تعرض طبقات حاکمه بوده اند، نقش حساس و حیاتی دارد.

۱۰ - مبارزه چپ دمکرات جهانی است. تحقق اندیشه های چپ دمکرات در یک کشور متفرد، در شرایط انترناسیونالیسم بیسابقه اقتصادی، گسترش و جهانی شدن بازار، جهانی شدن اطلاعات و رسانه های همگانی، و بویژه تضاد میان شکل جهانی سرمایه و شکل ملی نیروی کار، امکان پذیر نیست. در شرایط سلطه تفکر ایدئولوژیک مبتنی بر «بازار» به تمام کشور ها و موسسات مالی - اقتصادی عمده دنیا، هیچ دولت ملی قادر به تغییر روند حوادث به تنهایی نیست.

دیدگاهها و اندیشه های چپ پوچ نشده است

بنی احمد

انسان سراسر بستر زندگی خود را در ستیز با نابرابری و بهره کشی و زور گذرانده است. این کوششها که برای دستیابی به آزادی و رهایی و یا دستکم کاستن از رنجهای اجتماعی و اقتصادی انجام می گرفته است، گاهی کم سو و گاهی فروزان بوده است.

در برابر این نقش، همواره نیرویی بازدارنده و «نامشروع» ایستاده و هنوز هم ایستاده است تا انسان را بیچ و مهره ای از ابزار درآمد خود و «طبقه» خود بسازد. از ابتدا تا امروز چه هنگامی که تولید گروهی نبود و چه امروز که کارخانه های بزرگ برپا شده است هرگز خود آدمی تن به این بهره کشی نداده است.

یونانیان نخستین کسانی بودند که به جستجوی راهی در این کشمکش پرداختند و کوشیدند که انسان را «حواله تقدیر» کنند، تا او با پیشانی باز نیکی و بدی و بدبختی و خوشبختی را زابیسده «تقدیر» بدانند و سرکشیهایش مهار گردد. با چنین انگیزه ای رو بساختن خدایان آورده شد. مذهب سازان یونانی خواستند، انسان گریز پا از زور را، بدست خدایان دست ساخت خود به بند کشند و به بار خویشتن سازشی میان آزادگرایی انسان «دمکراسی (حکومت مردم) و تئوکراتیک (حکومت خدا)» پدید آورند.

انسان خدا را ساخت و در خانه خود نهاد و به پرستش آن پرداخت. انسان سازنده خدا می دانست که اگر بخواهد میتواند آنچه را که ساخته است نابود کند. با این همه از درد های اجتماعی و اقتصادی خود به او پناه میبرد و پرخشگری درونی را فرو می نشاند.

پیشرفت تاریخی آدم و شناخت بخش های دیگر گیتی، لشگر کشی ها و جنگ ها، مذاهب را بسوی جهانی شدن پیش برد. در پدیده خدا برای همه یا برای توده های بیشتر آدمی، بناچار میبایست خداوندان را از زمین به آسمان برده میشدند. در چنین روندی، انسان دیگر دسترسی به خدا نداشت. یهود پیوندی باریک از گفتگو میان پیامبر و خدا را از راه «ندا» برقرار کرد. مسیح کوشید این پیوند را بیشتر گرداند. از اینسو مسیح آدمی بود چون دیگر آدمیان و از سوی دیگر آدمی است جدا از آدمیان.

آدمی است از نور خدا، ولی در «بطن» مریم، همانند همه انسانها از مادر زاده میشود ولی پلر ندارد. او در میان انسان همتای خود زندگی میکند و سرانجام برای استواری پیوند میان خدا و بنده، بسوی او پرواز میکند.

اسلام خود را از ویال پدیده های نا باورانه، زایش مسیح و پروازش، رها ساخت. خدا را در هیبت فرمانروایی و بنده را در جامه فرمانبرداری آراست. برای نقش بیشتر انسان در رهایی با درماندگیهای زندگی، «عنصر» خردگرایانه در نهاد اسلام گذاشته شد: «من حکم به الشرع حکم به العقل، و من حکم به العقل، حکم به الشرع.» بدینگونه رهبری روحانیت اسلامی میتواند در دورانهای گوناگون در «احکام فرعی» زاویه دانش خود را بکار گیرد.

با گذشت زمان و استواری سه مذهب بزرگ جهانی که انسان را آفریده خدا میدانند. هیچکس باور نداشت که سرکشی انسان تا به جایی رسد که روزی فریاد

بر آورد که: «خدا انسان را نیافریده بلکه انسان در ذهن خویش خدا را ساخته است.» (۱ فویر باخ، فیلسوف آلمانی. شاگرد هگل که در سال ۱۸۷۲ درگذشت)

برای کند و کار تاریخی و نمایاندن دو گسستگی میان دمکراسی و تئوکراسی، راهی دراز باید پیمود. برای بریدن این گفتگو تنها به نوشته کیهان شماره ۱۸۷، ۲۰ از زبان «استاد مصباح» با روزنامه رسالت بسنده میکنیم. کیهان مینویسد:

«متأسفانه بسیاری از مفاهیم فرهنگ غربی و فرهنگ ضد اسلامی در فرهنگ ما وارد شده است... اینها ارزش های اسلامی نیست، مثل «دمکراسی»، «آزادی». این اصطلاحات با فرهنگ ما ضدیت دارد. چنانکه در اسلام هیچ ارزش مطلق بنام آزادی به آن مفهومی که در غرب مطرح است، وجود ندارد. بلکه ارزش هایی که ما در فرهنگمان داریم، «بندگی خداست، ... خدا دین را فرستاده و باید تسلیم باشیم و کلمه اسلام یعنی «تسلیم» که نقطه مقابل آزادی است... ارزش آزادی، ارزش ایمانی نیست و باید با آن مبارزه کرد...»

تا اینجا که رسیدیم نگفتیم که گفتگو درباره خدایان یونانی و خدای یهود و مسیح و اسلام، با هویت چپ ایران چه سرشتی میتواند داشته باشد!

نخست آنکه در کشور های کهن و پیش نرفته که گذشته های تاریخی و زیر بنای اندیشه دیرین رویهم انبار شده، باور ها و لایه های مذهبی چنانست که پدیده های سیاسی نمیتوانند از کنار آن بگذرند.

دوم زمانیکه هویت چپ ایران با یک گذشته هشتاد ساله و با یک نقش آفرینی بیسایه چهل ساله که چهار دست و پا به مارکسیسم و لنینیسم و اترناسیونال استالینی چسبیده بود، با هزار سن سریشم، در پدیده انقلاب اسلامی عابد و مسلمان شد. در این «استراتژی» نا درست که هرگز باور رژیم جمهوری اسلامی را برنیانگیخت، تا جایی پیش رفت که با پایان دردناک تراژیک ولی سزوار خود، - نه شایسته کادر ها و اندامان حزبی - همه چیز را نابود ساخت.

چپ ایران که هویت خود را با شور انساندوستی و «ارمانیستی» به امید پیروزی هر چه نزدیکتر نصاد آن در روسیه، آغاز کرد سرانجام به «چی» پایان یافت که مخملی سرخ با آرم جمهوری اسلامی بر تابوت خود کشید! برای بازنگری به هویت چپ ایران چند برهه تاریخی را در پشت سر داریم:

- آن هویتی که دوازدهگان کیش چپ، از هسته جنبش مشروطیت تا دکتر ارانی و ۵۲ نفر پدید آوردند.

- آنچه را که ۵۲ نفر با شناخت دکترین مارکس آغاز کردند و سرمایه فرهنگی و ارزش جهان بینی خود را به حزب توده ایران بخشیدند.

- آنچه را که رهبری حزب توده در کارنامه و شناسنامه چپ ایران نوشت.

چپ ایران در ابتدای کوششهای خود کاربرد های مارکسیستی را نمی شناخت و در ایران آن روز کسی که مارکسیسم را بداند و فلسفه مادی تاریخ را دریابد نبود. انگیزه نخست چپ ایرانی ندایی بود که از چپ جهانی درباره «مبارزه طبقاتی» و «وداد اجتماعی» شنیده بود. هر جایگاه بروز این انگیزه ناف مشروطیت و تبریز بود. هر چند که سکان جنبش مشروطیت در دست نمایندگان روحانیت - اشراف و فئودالها بود ولی نقش دو یاوران مشروطه (عمو اوغلی و سلطانزاده) در نمایش چپ بسیار گیرا بوده است.

دفتر ویژه هویت

تکالی که از مارکسیسم به کرانه های ایران رسد بود، بسیاری از آزادیخواهان را که در پایگاه طبقاتی بودند بسوی خود کشید. در شناخت چپ و باز کردن «سوسیال دمکراتهای قفقازی» به ایران، برادران رژیم نقش بسزایی بازی کردند. از این دو برادر یکی نخست «محلل» برای رضا خان شد و دیگری از پایه گذاران خاندان پهلوی شد و سیمی «مغز السلطان» هستی بسوی آرمان نهاد و با پایان غم انگیز بسا داس سیاست استالین درو گردید.

چپ ارمانیستی در جنبش مشروطیت با شنیدن انقلابی نمیتوانست به ساختمان زیر بنای اندیشه مارکسیستی بپردازد. و باز نمیتوانست و یا نتوانست دستی به نهاد قانونگذاری برساند و هتایشی در ساختن قانونی جنبش داشته باشد. قانون اساسی مشروطیت رشته «قوانین ارگانیک» میخواست تا داده آن قانون پیاده کند. نوشتن این قوانین بدست نمایندگان شاهزادگان روحانیون و فئودالها افتاد.

اهرم رهبری مشروطیت در دست چهار طبقه طبقات شش گانه بود. دو طبقه دیگر که میبایست نزدیکتر از سایر طبقات به خرده بورژوازی و زحمتکش ایران باشد، نمایندگان ملاکین و فلاحین و اصناف بودند. ملاکین و فلاحین، کسانی جز مالکان و زمینداران نبودند و طبقه اصناف مغازه داران و طبقه داد و ستد کنندگان بودند. از کشاورز ایرانی که آن روز نام قانونی آن «رعیت بود نامی در میان نبود. افزودن دو طبقه یاد شده خود پاره فریب بود. زیرا در گزینش نمایندگان این دو طبقه «احرود الدوله» حکومتگر، نماینده مالکان و فلاحین تبریز از آورد درآمد و نماینده اصناف و قصابهای تهران سرمایه دور سرشناس میرزا عبدالطلب امین التجار شد!

از استبدادی که گویا به زمین کوبیده شده بود استبدادی خزنده و زیانبار تر پدیدار گردید که تا انقلاب ۱۳۵۷ همچنان در همه تار و پود کشور رخنه داشت.

کودتای سرخ گیلان نیز برخاسته از انگیزه های چپ ارمانیستی بود. رهبر این کودتا «احسان اله خاله دوستار - شوهر خواهر دکتر رادمش» بود که حزب توده ایران، کیش او را میهن پرست، ماساچراجو و تروریست و انقلابی ارزیابی میکنند.

سایر کمیسر های کودتا نیز جهان بینی مارکسیستی بیشتر از رهبر خود را نداشتند. نگاهی به روزنامه «کامونیست» ناشر افکار کمیته مرکزی فرقه کمونیست (بالشویک) پیر ایران» در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ نشان میدهد که این روزنامه تا چه پایه نا آگاه تر و پایین تر از همتا های چپ - نه در اروپا و یا چپ نویسان لنینیستی - بلکه در قفقاز و در میان روزنامه های سوسیال دمکراتها بوده است.

در هویت چپ ایران نمیتوان جدا از دگرگونسازی بسوی روسیه به اتحاد جماهیر شوروی آن هم در کشوری مانند کیش ایران چشم پوشید. نخستین هویت چپ ایران که می کوشید در موتور برای نیرومندی جنبش مشروطیت باشد، هویتی در انقلابی نا شکیبا بوده که یکسر آن در اندیشه انقلابی برخ لنین و یارانش گره خورده بود.

قفقازها که اندیشه ارمانیستی مارکس را به ایران آوردند با مردمی روپرو شدند که در تنگنای درد های بود اجتماعی، بادبان جنبش را بدست «هیأت حاکمه آن حکومتگر» که تباهی کمتر داشت سپرده بود. اگر برای سوسیالیست های دیگر کشور ها، «میهن سوسیالیستی» یک پندار بود، برای چپ ایران از درد پیدایی تا پایان، با داشتن سه هزار کیلومتر مرز با آن و

ن روزه ای که در آنسو زبانه می کشید، میهن سوسیالیستی
یکی «عینیت» بود.

این خود یکی از ریشه های نزدیکی و پیوندیست
رویان چپ ایران و چپ شوروی که رهبری آگاه چپ ایرانی
توانست آنها بسود خود پر بار سازد و همبستگی را به
توانگی نکشاند.

از سوی دیگر بر پایایی حزب توده ایران که
شترین چپ ایران را به جهل سال در درون «دیوارهای»
بود گرفته بود، هنگامی به انجام رسید که ارتش سرخ از
شرازه های تهران تا فراز باختری ایران ترکناز بود.

ارتش سرخ در گذر از اربسای خاوری یک شبه
بلو های فاشیستی را پایین آورده و تابلو های جمهوری
مکراتیک را بالا برده بود. آنچه در ایران پیش آمد
توانست تافته جدا بافته از سیاستهای جهانگشایانه
تولین باشد و سایه ننگین خود را به سر چپ ایران
و گسترده.

با این همه شوروی ها در ایران ناچار به ساختار
باز بوده با بدنه ای از سرشناسان چپ نا وابسته و میهن
دوست تن دادند. رخنه کردن چند گماشته کمینترن در
شسته حزب نه جای شگفتی داشت و نه میتوانست پایه
وزناران چپ ایران را نگران سازد. آنان توان گذر از کنار این
وزنرها را داشتند و این لغزشها را در کوتاه زمان برای
گموار کردن راه پیروزی بر فاشیسم نا دیده می گرفتند.

حزب توده سرمایه هنگفتی در آستین داشت و آن
سرمایه، پنجاه و سه نفر از زبده ترین اندیشمندان ایرانی
سود که دست چین آن، مارکسیسم علمی را را برای رهایی
آیروم ایران از نا برابریهای اجتماعی و اقتصادی برگزیده
بود. از همان روز های نخست پرخاشگری این دست چینان
و برابر کمینترنهای ایرانی، صدای بلند داشت.

نهیب این آگاهی با «هسته اصلاح طلبان» یک
دوره پنج ساله ای پیمود تا به انشعاب بهمین ماه ۱۳۲۶
سید.

اینکه گفته میشود انشعاب هنگامی پیش آمد
ش شورویها در پایگاه نیرومندی سالهای پایان جنگ
بودند و فرقه دمکرات آذربایجان برچیده شده بود و حزب
توان ترین دوره زندگی خود را می گذرانید درست نمیتواند
باشد.

در انشعاب بهمین ماه ۱۳۲۶ شوروی ها درست
پنج ماه و ده روز بود که نخستین بسب اتمی خود را
پیروزمندان آزمایش کرده بودند و استالین همچنان
توانست که شوروی با قربانی کردن بیست میلیون کشته
سایزده میلیون سرباز و هفت میلیون شهروند سویتی
رهان را از فاشیسم رهایی بخشیده است.

انشعاب کنندگان پدیده فرقه دمکرات را در شمار
توان حزب و دستاورد های چپ نمیدانستند که پس از
شکست فرقه، حزب را زیون و خوار بدانند. رهبری انشعاب
وزر غرش شیر گونه فرقه، آنها و بال چپ ایران شناخت و در
نو گزارش بلند، وابستگی برخی از رهبران فرقه و شیوه
برخورد آن زمان را با حزب توده ننگین خوانده بود.

یک دوره پنج ساله کوتاه تر از آن بود که چپ
ایران بتواند کادر های آرموده در رده رهبری بسازد. هر چه
بود سرمایه ای بود که پنجاه و سه نفر با خود آورده و با
آن به آموزش نیرو های جوان کسر بسته بود. با جدایی
گروه انشعاب از حزب، رهبری وابسته بسوی وابستگی
بیشتر «رادیکالیزه» شد و راه دردناکی را تا سرنوشت
دردناکتر پیمود.

انشعاب هشدار بود که چپ میبایست بر سر
گذر از جنبش ملی شدن نفت به ناسامانی خود پاسخ
دهد. ابتدا نیز گمان میرفت که در این پیکار حزب توده در
ناف جنبش جای خواهد گرفت. ولی حزب توده در برابر دو
جبهه، که یکی جبهه مردم و دیگری جبهه پسگرایان بود،
جبهه سیمی گشود و آتشی بر افروخت که همچنان تا ۲۸
مرداد بر آن دامن میزد. چپ ایران در یک دهه سه دوری
آشفته که در بینهایت نیز بهم نرسیدند، آنها در بنیادی
ترین و باریکترین پدیده ها به جای گذاشت. در آغاز کار
مجلس چهاردهم حزب توده مصدق را مردی میهن دوست
دانست و پرسید: چه چیز مصدق را مصدق کرده است؟
آنگاه خود پاسخ داد: مبارزه آشکار علیه ارتجاع، حمایت
دلاورانه از حق... ولی پس از پیشنهاد «موازنه منفی»
نوشت: عقل ملی ناقص، جیب اش پر و سفره اش گسترده
است. پس از ملی شدن نفت چون شورویها در پیشبرد
جنبش سودی نداشتند، رسانه های گروهی حزب توده
همصدا شدند که: جبهه ملی پست ترین دشمن ملت ایران
است و دست در یک توطئه خائسانه علیه مصالح ملی
است. پس از کودتای ۲۸ مرداد، حزب توده برای چهارمین
بار به ارزیابی پرداخت و هر آنچه را که درباره مصدق و
یارانش گفته بود نا درست شمرد.

ارزیابی یک سازمان سیاسی از لغزشهایش،
هنگامی رخشورانه خواهد بود که آن سازمان از شناس
دیگری برای گذر از یک فراز تاریخی برخوردار گردد. چنین
شناسی پس از ۲۵ سال به چنگ حزب توده افتاد و آن اوج
گیری جنبش مردم با رویداد ۲۸ بهمن ۱۳۵۶ تبریز بود.

چپ توده که در زیر چتر «مهاجرت» آبدیده شده
بود میبایست پیشرو تر از همه و آگاه تر از همه به میدان
میآمد. این آخرین آزمون رهبری چپ هم اگر نمی بود، سی
گفتگو سرنوشت ساز ترسین آنها بود. در این برهه
دیدگاههای میهن سوسیالیستی در هم و در برابر جنبش
ایران سر در گم بود. شورویها که نقش دوستی خاله خرسه
را بار ها بازی کرده بودند، هرگز در آیین تاریخ نمیدیدند
که آمریکا یک روزه پشت بزرگترین و ارزشمند ترین رژیم
وابسته بخود را تهی سازد، از سوی دیگر همواره چینی
آنان که هیچ شناختی از درون جامعه ایران نداشتند در
تابستان ۱۳۵۷ بطور بارز نکر دنی کوشا شده بود. وزیر
امور خارجه چین کمونیست پس از شرفیابی و دیدار شاه به
خبرنگاران گفت: بزودی «هاوکونگ» رهبر چین از ایران
دیدار میکند.

شورویها بارز شان شده بود که چین بی گذار به
آب نمی زند، مگر اینکه براسی رژیم ایران را استوار و پا
برجا بیاید. رهبری حزب توده در چنین سر در گمی همچنان
ماهها را پشت سر میگذراند. این لنگیدن تا روی کار
آمدن دولت شریف اصفی و شهریور ۱۳۵۷ دنبال شد.
حزب توده در ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ که سراسر ایران در خون
و خیزش بود و چهره انقلاب رنگ اسلامی گرفته بود،
بیانیه ای در پاریس پخش کرد که کیهان ۱۵ شهریور
شماره ۱۰۵۵۷ آنها بچاپ رسانید. در این بیانیه حزب
کوچکترین اشاره ای به نقش مذهب و رهبری آن در جنبش
نداشت و تنها از «همه مخالفین» خواستار بود که بیاری
یکدیگر «دولتی انتلافی» بر سر کار بیاورید.

همانطور که شورویها باور نداشتند که آمریکا از
۳۷ سال بندبازی، التیماتوم، کودتا، کنسرسیوم، زرادخانه
و چهل هزار مستشار چشم ببوشد، همانگونه نیز رهبری
حزب توده نقش مذهبی جنبش را ابتدا چندانکه باید و
شاید در نیافت و سپس از آن سر دیوار چنان با سر به

دفتر ویژه هویت چپ

پرتگاه انقلاب اسلامی افتاد که دیگر هرگز برنخاست.
جنبش اسلامی شده در آستانه پیروزی دست نوازش بر سر
دوستانان خود نیز نکشید و یاران کهن را بسی دور تر از
جایگاه شایسته و بایسته نشانند. زروق شکسته «نهضت
آزادی» که بزور از دامن رهبری انقلاب گرفته بود قایق
غرق شده جبهه ملی را در پشت سر می کشید... چپ ایران
هیچکدام از این پدیده ها را ندید. رهنمود های استالین هر
چه بوده باشد، نمیتواند لایه های سخت آموزش
مارکسیستی را از اندیشه آنان بزداید و برداشت ویژه
مارکس را دگرگون سازد. شورویها پیروزی مارکسیسم بر
مذهب را آرموده بودند و از تنها چیزی که نگران نبودند،
بدر بردن جنبش های مذهبی و بدست گرفتن رهبری این
جنبش ها بود.

مارکس در سالهای ۱۸۴۸ مذهب را ناتوان تر از
آن می دید که انگیزه زمامداری در آن سراغ داشته باشد.
او با سوری برافراشته و گردنکشانه از برابر مذهب
میگذشت.

او که در سر آغازی به بین اصلل یکم «بین الملل
یکم ۱۸۶۴» سخنانی در پوشش اخلاق آورده بود، پس از
آن در نامه ای به انگلس مینویسد: این مزخرفات اخلاقی
را مازنین به گردن او نهاده است.

پس از جنگ جهانی دوم، نه تنها مذهب در
شوروی نیرویی کوشا نبود بلکه بگمان رهبران این کشو
«نهاد مذهبی با انقلاب اکثیر مرده بود.»

حزب توده با اینکه روند اجتماعی و مذهبی ایران
را میشناخت ولی در مرامنامه خود نامی از مذهب به
میان نیارود. با اینکه در بند دوم از آزادی زبان و قلم و
عقیده و اجتماعات سخن می گوید اشاره به مذهب یا
مذاهب نمی نماید. برخی از رهبران حزب توده خانواده
اسلام گرا داشتند. سلیمان میرزا اسکندری که رهبری حزب
در پشت سر او جای داشت دارای بیشترین گرایشهای
مذهبی بود. زنده یاد ملکلی در نخستین دیدار خود با
سلیمان میرزا اسکندری میآورد که او پشت سر هم درباره
«ارتجاع» و عاملین و دست نشانندگان آن سخن میگفت.
وقتی از رهبر حزب توده پرسید آیا میتوانی نام چند تن
از آنان را بازگو کنی، او پاسخ داد: چون روزه دار هستم
نمیتوانم! حزب توده پس از دو سال در روزنامه رهبر
مینویسد: «حزب توده ایران طرفدار مذهب حنیف اسلام و
شریعت حقه محمدی است» به هر رو، حزبی که جهل سال
خود را به شوروی بسته بود، در برخورد با رهبری روحانیت
نیز نتوانست شناخت درست از این پدیده داشته باشد.
جهان بینی مارکسیستی و گشت و گذار رهبری حزب توده
در دوران دراز مهاجرت و بررسی جنبشهای چپ و راست در
سراسر گیتی، گوشهای بسته را باز نکرد. دگم وابستگی از
یکسو چنان بود که در شهریور ۵۷ نقش روحانیت را در
جنبش نا دیده میگردت و از سوی دیگر در زمانی کمتر از
شش ماه همه راهها به خانه امام و «خط امام» می
پیوست و سوسیالیسم و اسلام هر دو یک چیز از آب در
میآمد! پس از جنگ جهانی دوم، بین الملل سوسیالیست
ها ناچار شدند کلیسا را از دشمنی با خود باز دارند. آنان
در نشست ۱۹۵۳ گفتند که در ساختمان سوسیالیسم پایه
های «اخلاقی» را نادیده نگرفته اند، برنامه مذهب ستیزی
ندارند و در کنکاش با کلیسا نیستند. با اینهمه بین الملل
سوسیالیست ها - نه کمونیست و انترناسیونالیست ها -
هرگز نگفتند که سوسیالیسم و مذهب هر دو یک چیز
میخواهند.

بقیه در شماره آینده